

الآن أوليا الله لا خوف عليكم ولا هم يحزنون

بإذن الله
شريفه در بیان

مالات و مقامات حضرت

شمس الدین جمیب اللہ جناب مرزا

جان جانان مظہر شہید قدس سرہ انصافین
حضرت نوح تاسلام و المسلمین البادوی الی اللہ حضرت شہنا

شاہ غلام علی الملقب شاہ عبد اللہ الجودی

طریقہ و العلوی شہا و الدہلوی

مکنا و مفاہیست اللہ

علی

مظہریہ

مقامات

سنة ۱۳۱۱ھ

در مطبع احمدی باہتمام ظفر علی طبع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله واصحابه اجمعين اما بعد ميگويد فقير عبد الله معروف بغلام على عفى عنه اين رساله ايست مختصر و منتخب از كتاب مستطاب كه صاحب كمالات معارف دستگاه حضرت مولوى نعيم الله^[۱] در احوال سيدنا و مرشدنا مطلع انوار الطريقة منبع اسرار الحقيقه مقتداء ارباب يقين و عرفان شمس الدين حبيب الله حضرت ميرزا جان جانان رضى الله تعالى عنه و احوال خلفاء ايشان نوشته منت بردل و چشم مخلصان نهاده اند فقير بعضى مطالب ازان انتخاب نموده و آنچه خود ياد داشته بران افزوده درين اوراق درج ساخت تا سرمايه سعادت اين بى بضاعت گردد والله ولى التوفيق فقير در تأليف اين رساله تردد داشتم كه مبدا تحرير اين اوراق نامرضى آن حضرت گردد و در واقعه ديدم كه حضرت ايشان در مكان بنده تشريف دارند و مولوى نعيم الله نيز حاضراند فرمودند ترا اجازت داديم و فاتحه خواندند دانستم كه اجازت تحرير اين رساله فرموده اند پس آن تردد بطمانيت انجاميد و اميداست كه اين عمل بقبول فايذ شود ما قل و كفى خير مما كثر و الهى.

(۱) احوال و مقامات مولوى نعيم الله در صفحه صد و چهارم مذکور است.

فهرست مقامات مظهریه

- فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیه مجددیه ۵
- فصل دویم در ذکر سلسله نقشبندیه و قادریه و چشتیه رحمة الله علیهم ۷
- فصل سیوم در ذکر مجملی از احوال مشایخ اربعه حضرت ایشان اعنی سید السادات سید نور محمد بداونی و حضرت حاجی محمد افضل و حضرت حافظ سعد الله و حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیهم ۱۰
- فصل چهارم در ذکر نسب و ولادت حضرت ایشان و غیر ذلك ۲۰
- فصل پنجم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی ۲۷
- فصل ششم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد افضل ۳۱
- فصل هفتم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله ۳۴
- فصل هشتم در ذکر استفاده حضرت ایشان از شیخ الشیوخ محمد عابد ۳۶
- فصل نهم در ذکر مقدماتیکه دلالة بر امتیاز حضرت ایشان بر اهل زمان دارد ۳۹
- فصل دهم در ذکر تأثیر صحبت شریف حضرت ایشان ۴۲
- فصل یازدهم در ذکر ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان ۴۵
- فصل دوازدهم در ذکر ملفوظات حضرت ایشان ۴۹
- فصل سیزدهم در ذکر نصایح هوش افزا که باصحاب خود مینمودند ۵۷
- فصل چهاردهم در ذکر بعضی از منامات حضرت ایشان و آنچه ذکر اولیای کرام بر زبان آنحضرت گذشته ۶۷
- فصل پانزدهم در ذکر بعضی از مکشوفات و تصرفات حضرت ایشان ۷۹
- فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی ۸۷
- وصیت نامه ۹۱
- فصل هفدهم در ذکر خلفاء حضرت ایشان ۹۲
- فصل هژدهم در ذکر بعضی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه ... ۱۲۲

فهرست رسالهٔ عبد الغنی العمری

- در ذکر ترجمهٔ شاه غلام علی عبد الله دهلوی ۱۵۸
- فصل در ذکر ملفوظات حضرت ایشان ۱۶۵
- فصل در ذکر مکاشفات و الهامات حضرت ایشان ۱۶۹
- فصل در ذکر بعض کرامات حضرت ایشان ۱۷۱
- فصل در ذکر وفات حضرت ایشان ۱۷۶
- فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان ۱۷۸
- مناقب حضرت شاه ابوسعید صاحب ۱۷۸
- دو مکتوب از مکاتیب حضرت ایشان ۱۸۳

فهرست قسمی از رسالهٔ (هدایة الطالبین)

- حضرت شاه احمد سعید صاحب ۱۸۸
- حضرت شاه رؤف احمد ۱۸۹
- حضرت مولانا خالد شهرزوری عثمانی بغدادی ثم شامی ۱۹۱

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر سخنهاى فاسدهٔ حاخامهاى خود اقدام میکنند و کتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسونها إحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها و یاری میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همهٔ خلاق و سیله بی شود. سودترین خدمت و عزیزترین بهره برای بشریت اینست.

اسرار توحید است و دویم از خاندان نقشبندیه که بنور تشریح و کمال تقوی متنور است و حضرت باقی بالله رحمة الله علیه مجمع البحرین آن دو نسبت بودند حضرت مجدد بعد تحصیل آن دو نسبت از جناب ایشان سلوک نسبت نقشبندیه اختیار فرمودند که دران نسبت عزیز مزلت اقدام پیش می آید اما کسی که در مقام قلب تمکن و ثبات پیدا کرده از انجا برتر نرفته است البته از علوم توحید و غلبات سکر بهره دارد و تأثیرات توجهات او گرم و شوق افز است و توحید که بمعنی تخلیص دل از توجه بغیر گفته اند ارباب نسبت اینخاندان حاصل دارند ظهور خوارق عادات لازمه مجاهدات شدید است و بغیر ریاضات شاقه تصرفات در مکونات از نوادر است اما هیچ کرامتی بدوام ذکر قلبی و توجه الی الله و تهذیب اخلاق و اتباع سنن مصطفی نمیرسد صلی الله علیه و سلم الحمد لله که متوسلان اینطریقه را این سعادت حاصلست آنچه درین اوراق مذکور شود فلانی بولایات بآتمقامات عالیه یا بانتهای سلوک رسیده مراد آنست که بکیفیات و حالات و واردات آتمقامات مشرف شده علم بالله بر دوام دارد و متبع سنن خیر الوری است صلی الله علیه و سلم بیعت محالست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی * حضرت ایشان ما کسب کمال و تکمیل از خاندان نقشبندی نموده بر اذکار همان طریقه اشتغال داشتند و طالبان را بر آداب و نسبت علیه آن اکابر تربیت مینمودند از خاندان قادری و چشتی و سهروردی اجازت دارند و فیضی نیز یافته اند بعضی مردم را در خاندان قادری و چشتی دست بیعت گرفته شجره آن اکابر میدادند معلوم نیست که درینطریقه سهروردیه بیعت گرفته باشد که درین دیار طالب اینطریقه کم یافت میشود و فقیر اسماء بزرگان اینخاندان ثلثه مینویسد.

-
- (۱) سعدی شیرازی توفی سنة ۶۹۱ هـ. [۱۲۹۲ م.] فی شیراز
 - (۲) محمد بهاء الدین شاه نقشبند توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی بخاری
 - (۳) السید عبد القادر الکیلانی توفی سنة ۵۶۱ هـ. [۱۱۶۶ م.] فی بغداد
 - (۴) معین الدین چشتی توفی سنة ۶۳۴ هـ. [۱۲۳۶ م.] فی اجمیر
 - (۵) شهاب الدین السهروردی عمر توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.] فی بغداد

فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیه مجددیه

پوشیده نیست که طریقه علیّه نقشبندیه عبارت است از دوام توجه بقلب و بمبدأ فیاض و اعتدال در نوافل عبادات و توسط در ترك مألوفات و تعمیر اوقات باوراد و اذکار که بحدیث صحیح ثابت شده اند و درینطریقه مقامات سلوک از توبه تامقام رضا باجمال معمول است و حاصل آن دوام حضور بذات الهی و انجذاب حبی روحی و ذوق و شوق و جمعیت قلبی است و استغراق در مشهود خود موافق حدیث شریف (الاحسان ان تعبد الله کانک تراه) وصف حال ارباب این طریقه است بعضی مغلوب سکر و مستی غلبات جذبات قلبی میشوند و بعضی را اسرار توحید منکشف میگردد و تصرفات این عزیزان از القاء ذکر و سکینه در قلوب و از حالی بحالی رسانیدن و حل مشکلات بصرف همت فرمودن شهرت تمام دارد الله تعالی حضرت مجدد را رضی الله تعالی عنه بعنایت خود درینطرقه مقامات و مدارج دیگر عطا فرمود و از مقامی تامقامی دیگر حالات و علوم جدا جدا کرامت نمود متوسلان طریقه ایشان بآن حالات و کیفیات امتیاز دارند مگر همه کس بجمع مقامات اینطریقه علیه نرسیده اند هر کس بمقامی که رسیده بود باوردات و حالات آنجا وقت خود خوش دارد لهذا در تأثیرات و احوال اهل این خاندان تفاوتهاست اما بر همان اذکار و اشغال قدمای نقشبندیه مواظبت دارند در مقام قلب باستغراق و بیخودی و سکر و جذبات سرشار محبت الهیه اند و در مقاماتی که حضرت مجدد تعبیر ازان بولایت فرموده اند کیفیات گوناگون باطن را محظوظ میدارد و از مقاماتی که بکمالات و حقایق تفسیر نموده اند دست ادراک از لطافت و بیرنگیء حالات آنجا کوتاه است مگر استغراق که عبارت از بی خطرگی و توجه تام بلکه بیشعوری از توجه بمقصود است بی کیفیات سکر حاصل اوقات و اصلاّن آتمقامات است وصفا واطمینان لازم باطن دارند و هر کرا علم و کشف عطا میشود و سیر خود در تجلیات الهیه در هر مقام عیان می بیند و اسرار توحید که درینطریقه کمتر ظهور دارد و جهش آنست که بحضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز دو نسبت رسیده بود یکی از آبای کرام خود و مقتضای آن ظهور

فصل دوم در بیان سلسله نقشبندیه

حضرت ایشان ما طریقه نقشبندیه از حضرت سید نور محمد بداونی [۱] رحمه الله علیه گرفته اند و ایشان از حضرت شیخ سیف الدین و نیز از حضرت حافظ محمد محسن استفاده نموده و ایشان از عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجه امکنگی (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه احرار (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا یعقوب چرخچی (در خراسان) و ایشان از علاء الدین عطار و ایشان از خواجه خواجهگان خواجه بهاء الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید امیر کلال و ایشان از حضرت خواجه محمد بابا سماسی (در ترکستان) و ایشان از خواجه علی عزیزان رامیتنی و ایشان از حضرت خواجه محمود انجیرفغنوی (در ترکستان) و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ریوگری (در ترکستان) و ایشان از خواجه جهان حضرت عبد الخالق غجدوانی (در ترکستان) و ایشان از خواجه یوسف همدانی و ایشان از خواجه ابوعلی فارمدی (در فارس) و ایشان از خواجه ابو الحسن خرقانی و ایشان از خواجه بایزید بسطامی (در فارس) و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان با وصف شرف صحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم.

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امام

(۱) بداون شهرست در هندوستان حضرت نظام الدین اولیا هم از انجاست.

همام سید الشهداء امام حسین رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امام حسن مجتبی رضی الله عنه و ایشان را بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه و ایشان را بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و این نسبت از شرافت ائمه اهل بیت درین طریقہ بسلسلہ الذهب مشهور است و نیز انتساب خواجه ابو علی فارمدی نیز بخواجه ابو القاسم گورگانی است و ایشان را بخواجه ابو عثمان مغربی و ایشان را بسید الطائفة خواجه جنید بغدادی و ایشان را بخواجه سری سقطی و ایشان را بخواجه معروف کرخی و ایشان را بحضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان را بحضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان را بامام جعفر صادق الی آخر السند المشهور رضی الله تعالی عنهم و خواجه معروف کرخی نیز استفاده از خواجه داود طائی دارند و ایشان از خواجه حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم.

ذکر سلسلہ قادریہ حضرت ایشان ما اجازت طریقہ قادریہ از حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیه دارند و ایشان از شیخ عبد الاحد و ایشان از حضرت خازن الرحمة محمد سعید و ایشان از امام طریقہ مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه و ایشان از شاه کمال کهتلی (در جانب پنجاب) و ایشان از شاه فضیل رحمة الله علیه و ایشان از حضرت سید گدای رحمن ثانی رحمة الله علیه و ایشان از سید شمس الدین عارف رحمة الله علیه و ایشان از سید گدای رحمن اول رحمة الله علیه و ایشان از سید شمس الدین صحرائی رحمة الله علیه و ایشان از سید عقیل رحمة الله علیه و ایشان از سید عبد الوهاب رحمة الله علیه و ایشان از سید شرف الدین رحمة الله علیه و ایشان از سید السادات سید عبد الرزاق رحمة الله علیه و ایشان از حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان از خواجه ابو سعید مخزومی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو الحسن قرشی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو الفرج طرطوسی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه عبد الواحد تمیمی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه ابو بکر شبلی و ایشان از سید الطائفة جنید بغدادی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه سری سقطی رحمة الله علیه و ایشان از خواجه معروف کرخی رحمة الله علیه و ایشان از حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان از حضرت

امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه وایشان از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه وایشان از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه وایشان از حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وایشان از حضرت سید الشهداء امام حسین رضی الله عنه وایشان از حضرت امام همام حسن مجتبی رضی الله عنه وایشان از امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه وایشان از حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

سلسله آبائی حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر رضی الله عنه عن ابیه
سید ابو صالح موسی جنگی دوست رحمة الله علیه عن ابیه سید عبد الله رحمة الله علیه
عن ابیه سید یحیی زاهد رحمة الله علیه عن ابیه سید موسی مورث رحمة الله علیه عن
ابیه سید داود مورث رحمة الله علیه عن ابیه سید موسی الجون رحمة الله علیه عن ابیه
سید عبد الله محض رحمة الله علیه عن ابیه سید حسن مثنی رضی الله تعالی عنه عن
ابیه سید السادات امیر المؤمنین امام حسن مجتبی رضی الله عنه عن ابیه امیر المؤمنین
علی مرتضی رضی الله عنه عن شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم.

ذکر سلسله چشتیه حضرت ایشان ما اجازة طریقه چشتیه از شیخ الشیوخ محمد عابد
رحمة الله علیه گرفته اند وایشان از حضرت شیخ عبد الاحد وایشان از خازن الرحمة شیخ محمد
سعید وایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی رضی الله عنه اولاً و آخراً و
ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه وایشان از شیخ رکن الدین رحمة
الله علیه وایشان از حضرت شیخ عبد القدوس رحمة الله علیه وایشان از شیخ محمد عارف
رحمة الله علیه وایشان از شیخ عبد الحق رحمة الله علیه وایشان از حضرت شیخ جلال
الدین پانی پتی وایشان از حضرت شمس الدین ترك رحمة الله علیه وایشان از حضرت
شیخ علاء الدین مخدوم علی صابر رحمة الله علیه وایشان از شیخ الاسلام شیخ فرید شکر
گنج رحمة الله علیه وایشان از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکوی رحمة الله علیه و
ایشان از امام طریقه خواجه معین الدین سنجرى رحمة الله علیه وایشان از خواجه عثمان
هارونی رحمة الله علیه وایشان از حاجی شریف زندنی وایشان از خواجه مودود چشتی

رحمة الله عليه و ایشان از خواجه یوسف چشتی رحمة الله عليه و ایشان از خواجه ابو احمد چشتی رحمة الله عليه و ایشان از خواجه ابو محمد چشتی رحمة الله عليه و ایشان از خواجه ابو اسحق شامی و ایشان از خواجه ممشاد علو دینوری رحمة الله عليه و ایشان از خواجه هبیره بصری رحمة الله عليه و ایشان از خواجه حذیفه مرعشی رحمة الله عليه و ایشان از سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله عليه و ایشان از خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله عليه و ایشان از خواجه عبد الواحد رحمة الله عليه و ایشان از خواجه حسن بصری رحمة الله عليه و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان از جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم.

فصل سیوم در بیان اندکی از احوال مشایخ اربعه حضرت ایشان که نقشبندی مجددی بودند رحمة الله علیهم

سید السادات حضرت سید نور محمد بداونی رحمة الله علیه عالم بودند بعلوم ظاهر و باطن فقیه کامل عارف مکمل کسب مقامات سلوک طریقه احمدیه از شیخ سیف الدین فرزند و خلیفه عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاده نشین حضرت مجدد نموده اند بخدمت حضرت حافظ محمد محسن که از اولاد شیخ عبد الحق محدث و خلفای حضرت ایشان محمد معصوم اند رحمة الله علیهم رسیده سالها تحصیل فیوض صحبت کرده بحالات بلند و مقامات ارجمند مشرف شده اند استغراق قوی داشتند تا پانزده سال ایشانرا هیچ افاق نبود مگر در وقت ادای نماز در آنحال بحقیقتی راه می یافت باز مغلوب الاحوال میشدند در آخر حال ایشانرا افاقتی پیدا آمد بکمال و رع و تقوی و اتباع سنت امتیاز داشتند و در متابعت آداب و عادات مصطفی صلی الله تعالی علیه

وسلم بغایت اهتمام میفرمودند کتاب سیر و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشته موافق آن بعمل می آوردند یکبار خلاف سنت پای راست در بیت الخلا نهادند تا سه روز احوال باطن قبضی روی نمود باز بتضرع بسیار به بسط مبدل گشت در لقمه احتیاط نیک مینمودند بدست مبارک خود قوت چند روزه پخته وقت شدت گرسنگی پاره ازان خورده بمراقبه میپرداختند از کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی سال است که تعلق طبیعت بکیفیت غذا نمانده در وقت حاجت آنچه میسر میشود میخوریم ایشان اجتماع دو نانخورش بدعت دانسته از کمال تقوی به یکی از فرزندان خود روغن و بیکی شکر عطا مینمودند طعام اغنیا هرگز نمیخوردند که اکثر آن از ظلمت شبهه خالی نیست یکبار طعامی از خانه دنیا داری بخدمت ایشان آمده بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود و از روی نوازش حضرت ایشان مارا فرمودند شما نیز درین طعام غور نمائید آنحضرت متوجه شده عرض کردند که طعام از وجه حلال است مگر بسبب نیت ریا عفوئی دران راه یافته اگر کتابی از خانه اهل دنیا بعاریت میطلبیدند تا سه روز مطالعه آن نمی نمودند میفرمودند ظلمت صحبت آنها غلاف وار برآن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت صحبت مبارک زائل میشد مطالعه آن میفرمودند حضرت ایشان مارا بخدمت ایشان محبت قوی بود بمجرد ذکر نام ایشان چشم پرآب میشدند میفرمودند افسوس که عزیزان زیارت حضرت سید نکردند اگر ایشان را میدیدند بقدرت کامله الهی ایمان تازه می نمودند که بر خلق اینچنین ارباب کمال قادر است رضی الله تعالی عنه میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار صحیح و مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بدیده سر آنچنان محسوس نمی شود که ایشان را بچشم دل معاین میگشت و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان همت میگماشتند کم بودی که مراد از طبق توجه شریف تخلف نمودی یکبار زنی بخدمت ایشان عرض نمود که دختر مرا جنیان برداشته بردند چندانکه اعمال و عزایم خوانده شد هیچ فائده نکرد درینباب توجه باید فرمود ایشان تا دیری

مراقبه نمودند فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد بتوجهات ایشان هم چنان واقع شد ازان دختر ماجرا پرسیدند گفت در صحرائی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی وجه سکوت و مراقبه از ایشان پرسید که چرا فوراً نفرمودید که دختر تو خواهد آمد فرمودند التجا بجناب الهی نمودم که اگر دعا و توجه مرا اثری باشد در احضار آن دختر همت نموده آید هرگاه باهام الهی معلوم شد که همت فقیر درین امر اثر دارد گفتم که دختر خواهد آمد هر عمل ایشان موافق رضاء خدا بود سبحانه یکبار دو زن رافضی بخدمت ایشان اظهار طلب طریقه نمودند ایشان بنور فراست دریافته فرمودند اول توبه از عقیده سوء نمائید باز طریقه گیرید یکی بکمال ایشان اقرار نموده توبه کرد و طریقه گرفت و دیگری توفیق نیافت یکی را از مخلصان ایشان هوای نفسانی خواست که بمعصیت خدا مبتلا سازد صورت مثالی ایشان بحفظ او رسیده در میان حائل شد و زن از دهشت فریادی بر آورده بگوشه بگریخت و آن مخلص تائب گردیده تا مدتی از ندامت بحضور نتوانست رسید یکبار بنک فروشی دوکان قریب مکان اقامت ایشان بر آورد فرمودند ظلمت بُنک نسبت باطن را مکدر ساخته مخلصان رفته دوکانش را بعنف خراب ساختند فرمودند که احوال باطن زیاده تر مکدر شد که بواسطه ما احتساب خلاف شرع واقع شد اول او را ازین عمل توبه برفق بایستی داد اگر تائب نمیشد باز شدت و درشتی منع می نمودند تا ویرا بتفحص بسیار حاضر آوردند پس استعفاء جرات عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه خلاف شرع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود و زری باو عنایت نموده عذر خواستند وی تائب گردیده یکی از مخلصان شد ایشان میفرمودند روزی بزیارت مزار پیر خود حضرت حافظ محمد محسن رفتیم مراقبه نمودیم در غیبت بیخودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن درست است مگر در پوست کف پا و کفن آنجا خاک اثر کرده بود وجه آن از ایشان باستفسار آمد فرمودند شمارا معلوم خواهد بود که سنگ بیگانه بی اذن او در جای وضو نهاده بودیم که هرگاه مالک خواهد آمد حواله او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته

بودیم از شومی این عمل خاك اثر کرده است الحق هر کرا در تقوی قدم پیشتر است
قرب و ولایت او بیشتر وفات سید نور یازدهم ذی القعدة سنه هزار و صد و سی و
پنج هجری است [۱۱۳۵ هـ. [۱۷۲۲ م.]

حاجی محمد افضل رحمة الله عليه

ایشان از علماء متبحر و فضلاء دانشورند از اسرار و معارف و علوم باطن حظی
وافر دارند طریقه از حجة الله نقشبند فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله
علیهما گرفته تا ده سال استفاده فیوض باطن نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبد
الاحد فرزند و خلیفه خازن الرحمة شیخ محمد سعید فرزند سجاده نشین حضرت مجدد
رحمة الله علیهم مشرف گردید بمقامات عالیہ رسیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول و
اسناد علم حدیث از ایشان نموده از شیخ سالم بصری ثم المکی علم حدیث نیز سند دارند
حضرت حجة الله نقشبند با حضرت شیخ عبد الاحد در حق ایشان فرموده اند آنچه در
سینه ما از پیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما القا کردیم ایشان استغراق
قوی داشتند و فنا و نیستی بر ایشان مستولی بود گویا هرگز خود را از ارباب طریقه
نمیدانستند حضرت ایشان مارا بارها میفرمودند که شمارا نظر کشفی و تحقیق مقامات
الهیہ کرامت کرده اند بحال ما نظری فرمائید که از خرابی اعمال در خود هیچ نمی یابیم
راقم گوید عفی الله عنه امام الطریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه
احوال باطن به نکارت و جهالت کشید علامت ظهور تجلی ذاتی است و آیه شریفه
(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ * الْإِنْعَامُ: ۱۰۲) نص قاطع است درینباب ایشان بشرف زیارت
حرمین شریفین زادهما الله شرفا رسیده اند و مورد الطاف الهی و عنایات حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم شده با هزاران فتوحات مراجعت نموده مرجع طلاب حق گردیدند

(۱) محمد نقشبند توفی سنة ۱۱۱۵ هـ. [۱۷۰۳ م.]

و خلق را ظاهراً و باطناً فیضها رسانیدند حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه علم حدیث از ایشان سند دارند ایشان آنچه از نقود هدایا میرسید کتب هرفن خریده وقف میکردند یکبار پانزده هزار روپیه هدیه آمده بود همه را کتب علوم نافعہ خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه خدا وقف کرده اشاعه علوم فرمودند جزاه الله خیر الجزاء ایشان میفرمودند عجب است از مخلصان که در عمر خود یکبار هم بزیارت مزار مقدس مصطفی صلی الله علیه وسلم شرف اندوز نمیشوند و حالانکه حصول مقاصد دارین بواسطه آنحضرت میدانند و عجب است که حروف کلام الله موافق تجوید ضروری که در چند روز میشود درست نمی نمایند و حال آنکه صحت نماز موقوف بر صحت قراءت است و عجب است که ذکر لطائف از توجه یکی از بزرگان نقشبندی حاصل نمیکنند و در طریقه این اکابر این دولت که تخم محبت الهی و موجب بقاء ایمان است بی محنت در اندک مدت دست میدهد محمد اعظم اعظم خلفای ایشان کشفی صحیح و نسبتی قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بحالات و واردات طریقه شریفه رسیده اند رحمة الله علیهما.

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده - ایوب سلطان در شهر استانبول - تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهاییکه ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

حافظ سعد الله رحمة الله عليه

ایشان از کمل خلفای حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم اند رحمة الله علیهما تاسی سال التزام صحبت ایشان نموده بمقامات علیه و غایات طریقه احمدیه رسیده اند لقب ایشان در فقراء خانقاه آنحضرت سید الصوفیه بود از روی مباهات میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیر خود بر سر کشیده ام موی سر من ازینخدمت سوده شد بلکه در راه مولی گوهر نور دیده من نثار گشت ایشان در موسم شدت گرما مرا باحد آباد فرستادند از بس حرارت آفتاب دیده من بیکار شد اما از برکت خدمت خانقاه معلی چندان خادمان بر در من گرد آمدند که نوبت خدمت بهر یکی نمیرسد و دیده دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم سر از التفات ماسوای غنی گردید و مراقبه علی الدوام حاصل است و نقوش غیر را که از راه نظر بدل میرسد در آئینه باطن من راه نیست فالحمد لله علی نواله و الصلوة والسلام علی رسوله و آله ایشان در اول ارادت طریقه شریفه دیده اند که شهری است عظیم از برکات و انوار ولایات معمور در هر محله اش گروهی از اولیا اقامت دارند یکبار دران شهر شهرت یافت که جم غفیری از مقربان بارگاه می آیند ساکنان شهر باستقبال و نظاره شوکت و عظمت آن عزیزان بر آمده در انوار آنها استغراقی یافتند ایشان پرسیدند اینها کیستند کسی گفت الله تعالی درینوقت اظهار کمالات جدیده فرموده این اکابر را براه اجتا از راه واصلان حضرت ذات نموده است و سر حلقه اینها شیخ احمد سهرندی ملقب بمجدد الف ثانی است بجهت مشاهده برکات این بزرگواران بر آمده ایم پس ایشان را رسوخ عقیده باینطریقه قویتر گردید و بجهت تمام در راه سلوک این طریقه در آمده سرآمد مقربان بارگاه الهی شدند حضرت ایشان ما میفرمودند که برایشان صفت تواضع و فروتنی غالب بود اگر یکی از اصحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از فقیر صدور یافته مرا به بخشید بلکه سر مبارک بپای او می نهادند رحمة الله علیه نواب خان فیروز جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود

که سید حسن رسول نما رحمة الله عليه هر کرا میخواستند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف میساختند ایشان فرمودند ما هر کرا خواهیم دو بار شرف زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریابد شما امشب فاتحه خوانده متوجه بروحانیت مبارک بخواب روید وی هم چنان کرد و بزیارت مشرف گشت صد روپیه هدیه مقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب رفت باز باین سعادت امتیاز یافت صد روپیه دیگر هدیه مقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد روپیه پیش آورد که الحمد لله بتوجه شریف باین دولت سر افزای یافتم ایشان بنور فراست دریافته فرمودند آنصد دویم کجا است وی مضطر شده آنرا پیش گذرانید حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مهارتی نداشتند و در صحبت ایشان از کشف واقعات مذکوری نبود محض از کثرت خدمت خانقاه پیر خود قبول دها یافته بودند اما نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در خانقاه ایشان گزبه بود کلان بتصرف ایشان بحال گنجشکان مهربان دهن خود میکشاد و دران دانه های گندم می انداختند گنجشکان از هر طرف آمده دانه ها در دهنش میچیدند و باوی بازیها مینمودند بافاضه ایشان مردم بسیار بمقامات قرب رسیده اند وفات ایشان یازدهم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و دو هجری است شیخ صبغة الله از خلفاء ایشان پیری بود نورانی بنده اورا زیارت کرده ام رحمة الله علیه.

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه

از اعظم خلفای حضرت شیخ عبد الاحد^[۱] در خلفاء اکابر سهرند بعلم و عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرسند کثیر العبادت کثیر الذکر بودند در تهجد سوره یس شصت بار میخواندند و بعد هر دوگانه بذکر و مراقبه می پرداختند از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اشتغال داشتند در مرض موت که تا شش ماه ایشانرا بیماری اسهال بود سوره یس سی و پنج بار در تهجد میخواندند بیست هزار بار ذکر کلمه طیبه و هزار بار نفی و اثبات بحبس نفس و تلاوت کلام الله و درود وظیفه داشتند یکبار حاکم بلده سهرند مواشی بغارت آورده بود ایشان تا بیست سال ترك گوشت و غیره فرمودند هرگاه بدهلی می آمدند در راه بجز زاد سهلی روی که از وجه حلال باخود میگرفتند چیز دیگر نمیخوردند در هر امر رعایت عمل بعزیمت مینمودند ایشان را قبول تمام و مرجعیت خاص و عام پیدا شد و آستانه و خانقاه مأوی اهل الله گشت قریب دو صد کس از علماء و صلحا در حلقه ایشان می نشستند و جماعت بسیار از طالبان بتوجهات ایشان بنهایات مقامات احمدیه رسیدند و ارباب فنا و بقا که در صحبت مبارک باستغراق و بیخودی و ارادت ولایت و تهذیب اخلاق فایز شده اند افزون از شمارند بعد درس حدیث و فقه متوجه قبله مراقب می نشستند و هر که بخدمت شریف میرسید القاء ذکر و انوار جمعیت در باطن او میفرمودند روز جمعه که اجتماع مردم بسیار میشد هر که در نظر ایشان می آمد بتوجه موجه دلش را ذاکر می نمودند کسی از ایشان پرسید که اینمردم هرگز ذکر قلبی نمیدانند و در حرکت طبیعی قلبی و حرکت ذکر امتیاز نمیکنند فرمودند کار بخداست بمعلوم کردن کسی کاری نیست در قبر خود اثر و قدر ذکر خواهند دانست که از برکت نور ذکر قلبی ایمان بسلامت میماند انوار طریقه احمدیه بافاضات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت شریفه اینخاندان رواجی یافت لهذا لقب ایشان در عالم غیب القاسم لخزائن الله بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی مجمعی از مریدان خود داشت و مردم

(۱) عبد الاحد بن محمد سعید المجدی القادری توفی سنة ۱۱۲۷ هـ. [۱۷۱۵ م.]

و محمد سعید بن الامام الربانی توفی سنة ۱۰۷۰ هـ. [۱۶۶۰ م.] فی سهرند

را مرید میگرفت اما باطنش از نور نسبت مع الله که در صوفیه علیه معروف است خالی بود و نزد مشایخ کبار بغیر فنای قلب و واردات ولایت و تهذیب اخلاق مرید گرفتن حرام است ایشان را بحال او شفقتی آمد و تادیری متوجه حالش گردیده او را برتبه ولایت قلبی رسانیدند از حضرت ایشان ما که در خدمت مبارک حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او خواستند معروض داشتند که بمجرد توجه شریف دلش ذاکر شد و لطیفه اش نوارینتی بهم رسانیده بسوی اصل خود مثل هوای آتشین پروازی نمود و در قلب کثیر اضمحلالی یافته متوجه بسیر عالم امر گردید و بتجلی افعالی رسیده فنا حاصل نمود و قابلیت اجازت طریقه پیدا کرد فرمودند دید شما صحیح است ما را نیز همین احوال او معلوم شد روزی در مقبره میگذشتند اندکی متوجه حال اموات مراقب ایستاده فرمودند این بیچاره ها در خواست فیضی مینمایند و بحال آنها توجهات نمودند فقیر شنیدم از زبان مبارک مرشد خود قدس سره میفرمودند در آنوقت حاضر بودم در آنوقت ظهور حقیقت محمدی بود صلی الله علیه وسلم بتوجهات آنحضرت تمام مقبره مشمول انوار و برکات آن مقام عالی گردید ایشان زیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و بالطاف سرور کائنات صلی الله علیه وسلم سرافراز گردیده میفرمودند حرقت و سوز سینه من که از لی بانتهای درد طلب بود و هیچگاه کم نمیشد بعنایت مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در آنجا استفاضه از صحبت ایشان نمودند شخصی در مدینه منوره ریاضت و مجاهده و نوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم مأمور گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان او را ازین مجاهدات منع کردند و بتوسط در عبادت امر فرمودند وی چون خوگر بر ریاضت شاقه بود بگفته ایشان عمل نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز او را امر بتابعیت و التزام صحبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاده نمود بحسن تربیت ایشان بمقامات عالیه رسید وفات ایشان در سنه^[۱] هزار و صد و شصت هجری هژدهم رمضان المبارک است خلفای ایشان بسیار اند از آنجمله خاجه موسی خان مخدوم اعظمی ده بیدی متورع و متقی صاحب کشف مقامات و تصرفات در ولایه ماوراء النهر بارشاد هدایت طالبان خدا یگانه روزگار بودند دوازده خلیفه مرسل داشتند روزی به یکی را از درویشان خود گفتند

چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود مگر لقمه شبه خوردی گفت نی بجز طعام خانقاه چیزی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانه صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خورده ام اورا زجر کردند که من نگفته ام طعام هر کس نباید خورد و مرزا مظفر رحمة الله علیه بتعمیر اوقات و قوت نسبت باطنی و وفور حالات و ارادات بی نظیر بودند مستفیدان ایشان را دیده ام آنچه ضروری ارباب اینطریقه است در لها داشتند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قبضی قوی رو نمود و تا دو سال انبساطی نیافت آخر بر مزار شریف ایشان رفت همینکه نظرش بر خاک پاک ایشان افتاد احوالش تازه شد و نسبت خود را بحال یافت و محمد میر رحمة الله علیه بعلم نسبت باطن و خمول و انزوا و هدایت طالبان ممتاز بودند زبانی صالحی شنیده ام که میگفت بیست کس در صحبت ایشان برتبه ولایت و فنا و بقا رسیده اند جئی بخدمت ایشان ارادتی داشت عرض نمود هر قدر خرج صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نمایم قبول نکردند مبادا مال بیگانه باشد شاه عبد الحفیظ و صوفی عبد الرحمن و میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن و دیگر اعزه رحمة الله علیهم بمقامات قرب الهی امتیاز داشتند و بهدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را ازین عزیزان زیارت کرده ام دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از ولیات عصر خود بمزید قرب و عنایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اختصاص داشت از وی عجائب واقعات منقول است احوال هر که میخواست بحضور عرض نموده جواب حاصل میکرد و تبرکات موی شریف بطالبان میداد یکی از بزرگان که در نور ولایت و نبوت بکشف صحیح و وجدان صریح امتیاز میکرد میگفت خانه آن صالحه از انوار مصطفی ممتلی بود صلی الله علیه وسلم ویرا از غلبه محبت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فقر و بی سامانی پیش آمد چنانچه در حدیث شریف آمده (الفقر آسَرَ إِلَى مَنْ يُحِبُّهُ مِنَ السَّبِيلِ إِلَى مُنْتَهَاهُ) تاب شده بلای فقر نیاورده خواست که بملک افغانان رود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اورا منع فرمودند و بصبر بر فقر و فاقه امر نمودند که صبر موجب قرب و معیت الهی است سبحانه (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ * البقرة: ۱۵۳)

فصل چهارم در بیان نسب شریف و ولادت با سعادت حضرت ایشان ما رحمة الله عليه

مظهر انوار الهی مصدر آثار حضور و آگاهی قیّم طریقه احمدیه محیی سنن نبویه فرید العصر و الدوران شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جانجانان رضی الله تعالی عنه از سادات علوی اند نسب شریف ایشان به بیست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه بامیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد آباء کرام ایشان امراء عظام بودند و قرابت بسلاطین تیموریه دارند باوصاف حمیده و خصال پسندیده موصوف بودند و بروت و عدالت و شجاعت و سخاوت و کمال دینداری معروف امیر عبد السبحان که بدو واسطه نواسه اکبر پادشاه میشوند جد آنحضرت اند با وجود جاه و شوکت ظاهری در طریقه چشتیه حالات نیک داشتند سحرخیز و از دیده محبت اشکریز بودند مردم را مرید میگرفتند و متوسلان ایشان همه ذاکر و تهجدگزار بودند جدّه شریفه آنحضرت دختر اسد خان وزیر در اوصاف کامله بی نظیر بود و بیمن صحبت ایشان مذهب اهل سنت و جماعت گزیده از واردات الهیه حظی وافر داشت و تسبیح جمادات می شنید و مثل شوهر خود در ذوق و شوق سرشار محبت خدا بود از علم ظاهر نیز بهره داشت درس مشنوی حضرت مولوی روم میگفت رحمة الله علیهما والد ماجد حضرت ایشان مرزا جان ترک جاه و دولت و منصب پادشاهی کرده سلطنت فقر و قناعت اختیار کردند و اسباب جاه و حشم خود را در راه مولی بر فقرا قسمت فرموده بیست و پنج هزار روپیه بجهت نکاح صبیّه خود داشته بودند شنیدند که یکی از دوستان ایشان را حاجت صعب پیش آمده آن زرتام بوی عطا فرمودند در کمالات انسانی و اخلاق رحمانی یگانه روزگار بودند وفا و حیا و شکر و صبر سحیه رضیه ایشان بود یکبار درخت گدو درخانه خود نشانده بودند کنیزی گفت شما بدعوی توکل درخت کدو می نشانید مبادا در دل بگذرد که در فاقه برگ و بر این درخت خواهیم خورد و اعتماد بر اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الهی دانسته آندرخت را از بیخ بر آوردند و عزلت و انزوا گزیده و شرف دو جهانی

در یاد خدا دیده طریقه قادریه از حضرت شاه عبد الرحمن قادری رحمه الله علیه که بجزبات قویه و تصرفات جلیه شهرت داشتند گرفتند و بیمن صحبت ایشان بحالات علیه فایز شده اوقات بذکر و طاعت و تلاوت معمور داشتند یکبار پیر ایشان میوه اُنبه تناول مینمودند ترش بود شیره اش را بآب دهن مبارك خود بر زمین انداختند ایشان از کمال رسوخ عقیدت ترك نذاکت و میرزائی نموده آن شیره بخاک آمیخته را بزبان خود از زمین برداشته فرو بردند از برکت این عمل و خاکساری ایشانرا کیفیتی خوب طاری شد رحمه الله علیهما ولادت باسعادت حضرت ایشان در سنه هزار و صد و یازده یا سیزده هجری یازدهم رمضان المبارک است وقت فجر روز جمعه بود که آن آفتاب عالمتاب از مطلع ولادت طلوع فرموده جهان را منور گردانید و طلوع شمس الملة و الدین تولد صاحب شرع تاریخ ولادت آمد زایچه طالع ایشان از زایچه رسول الله صلی الله علیه وسلم دوجا اختلاف داشت باقی همه موافق بود لهذا آثار رشد و هدایت از ناصیه حال ایشان ظهور داشت و انوار فهم و ذکا از جبین مبین میدرخشید از باب فراست از مشاهده علوفطرت ایشان میگفتند که ایشان سر آمد اهل کمال میشوند و از خردمندان دیده در سبقت می برند والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نمودند و با وجود صغر سن ایشانرا بجهت کسب کمال بتقسیم اوقات تأکید فرمودند که وقت عزیز و عمر شریف بدل ندارد بیجا صرف نشود و آداب پادشاهی و فنون سپاهگری و صنایع هنروری ایشانرا تعلیم نمودند میگفتند اگر شما امیر میشوید قدر از باب هنر خواهید شناخت و اگر چنانچه دل ما میخواهد فقر و ترك اختیار میکنید حاجت باهل پیشه و هنر نخواهد افتاد پس ایشان را در هر فن مهارتی پیدا شد هنروران هر پیشه داد هنر خود از ایشان میخواستند و هر که با ایشان ملاقات مینمود باستادی ایشان در فن خودش اقرار میکرد زبانی یکی از ثقات شنیدم که ایشان را تقطیع سراویل بر پنجاه طرز می آمد حضرت ایشان میفرمودند که استعمال اسلحه بمرتبه کمال رسانیده بودیم اگر بیست کس شمشیرها کشیده بر ما حمله آرند و در دست ما یک چوب عصا باشد یک کس هم زخمی بما نتواند رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در تاریکی ابر خنجری بر ما زد و برق درخشید در لمعان برق حر به از دست او گرفتیم باز بدست او دادیم وی باز حمله آورد باز

گرفته باو دادیم همچنین هفت بار اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و پپای ما سر نهاد و یکبار فیل مست در راهی می آمد و ما براسپ سوار از مقابل رسیدیم فیلبان فریاد بر آورد که دور شو کناره گیر دل نخواست از مقابله حیوانی بیجگر برگشتن فیل بغضب تمام ما را در خرطوم پیچیده برداشت خنجر از میان بر کشیده بر خرطومش زدیم فریاد بر آورده مارا دور برتافت بفضل الهی سلامت ماندیم یکبار جهاد با شرایط آن پیش آمد در شدت حرب که کار به تیر و نیزه رسیده بود سرداری که بر فیل ردیف ما بود گمان خوف بر ما برد دران وقت غزلی موزون نمودیم موجب تعجب او شد طفل نه ساله بودیم که حضرت ابراهیم را علیه السلام در خواب دیدیم عنایت بسیار بحال ما مصروف داشتند و در آنوقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در میان می آمد صورت مبارک ایشان حاضر میشد بارها ایشان را بچشم سر دیده ایم و التفاتها بحال خود یافته میفرمودند روزی شخصی در حضور والد ما مذکور کرد که قدمای صوفیه بوحدت وجود قائل اند و حضرت مجدد رضی الله عنه بر خلاف ایشان وحدت شهود را ترجیح میدهند درین مذکورات دیدیم که نوری مثل نور خورشید درخشید و حضرت مجدد دران انوار ظهور فرموده مرا اشاره بر خواستن از آنجا نمودند اینواقعه بخدمت والد خود گفتیم فرمودند غالب است که شمارا از طریقه ایشان فائده حاصل شود میفرمودند الله تعالی طبیعت مرا در غایت اعتدال آفریده است و در طینت من رغبت اتباع سنت نبوی صلی الله علیه وسلم ودیعت نهاده خورد سال بودیم که همراه والد خود بزیرارت پیر ایشان حضرت شاه عبد الرحمن رحمة الله علیه [۱] از ایشان تأثیرات و کرامات ظاهر میشد اما در نماز مساهله می نمودند ازین جهت دل من از ایشان نفرتی داشت که تارك سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم قابل اقتدا نیست میترسیدم که والد من تکلیف بیعت ایشان نکند روزی پرسیدم که حضرت شاه عبد الرحمن چرا در نماز مساهله مینمایند فرمودند بر ایشان سکر غالب است معذور اند عرض نمودم در اداء نماز سکر غالب می شود و در دیگر امور هشیار می شوند ایشان بر آشفته فرمودند که خدای تعالی شمارا فهم و ذکا برای آن داده است که بر پیر ما اعتراض نمائید اما این سخن موجب امتناع ایشان از آنچه اندیشه بود

(۱) مزار شاه عبد الرحمن در میان لاهوری دروازه و کابلی دروازه شاه جهان آباد بر سر راه واقع است آن محله را مسجد بری می نامیند

گردیده میفرمودند شور عشق و محبت خیرمایه طینت من است و خاطر را از آغاز صبا میل تمام بمظاهر جمیله ثابت مرا یاد است که طفل شش ماهه در آغوش مرضعه بودم زنی جمیله مرا در کنار گرفت جلوه جمالش دل مرا از جا برد و خاطر را باو وابستگی پیدا شد و دلم بی دیدار او قرار نمیگرفت در فراقش گریه ها میکردم پنجساله بودم که آوازه عاشقی من بر زبانها افتاد و در مردم مشهور گشت که این پسر مزاج عاشقانه دارد میفرمودند که جاذبه محبت من آنقدر رسا بود که عوارض جسمانی شاهدان بر طبیعت من ظاهر میشد یکبار جوانی که منظور نظرم بود تپ کرد مرا نیز تپ عارض شد وی دوا خورد و اثر دوا در من پدید آمد میفرمودند نیم شبی مهتاب بود و در خانه بند ناگهان آن جوان در آن خانه ظاهر شد و گلهاء از درخت یاسمین چیده بر سر من نهاد و غائب گشت گلها بر سر برتا روز برجا بود میفرمودند هر که چشم و روی خود بر زمین خاکساری عشق نسوده باشد لذت شوق سجده که ساجد موافق حدیث بر قدم خدا مینماید چه داند بعضی تجلیات الهیه دلربای چشم و بعضی گیرای کمند طره می نماید تجلیات را ذوق و تاثیر جلوه عارض و خال جدا جدا بوجدان محبت رسا دریافت میشود خواجه حافظ شیرازی و شیخ فخرالدین عراقی و شیخ اوحد کرمانی رحمه الله تعالی علیهم آنچه در اشعار اصطلاحات مقرر نموده اشاره بتجلیات کرده اند درست است هر جا دلبری حسن به بیتابی عشق پرداخته جذبه جمال شاهد حقیقی است که پرتو بران انداخته (من دیوانه رحمه الله تعالی علیه) جلوه مفت است اگر دیده بینائی هست * این جهان آئینه آئینه سیمائی هست * مهر و مه ارض و سما آئینه شکل اندهمه * میتوان یافت که در پرده خود آرائی هست * درینباب عارف جامی رحمه الله تعالی علیه میفرماید برون زد خیمه ز اقلیم تقدس * تجلی کرد بر آفاق و انفس * ازان لمعی فروغی بر گل افتاد * ز گل شوری بجان بلبل افتاد * رخ خود شمع زان آتش بر افروخت * بهر کاشانه صد پروانه را سوخت * عشق مجازی برای گرمی دلها و افسرده آتش الهی است بشرطیکه فیما بین ملاقات نشود تا آب وصال حرارت دل را سرد نماید از اینجا گفته اند هر کرا عشق شور انگیز نیست طریقه برو حرام میفرمودند الحسن ماحسنه الشرع و القبیح ما قبحه الشرع اگر چه در راه ورع و تقوی نور و صفا است

اما در طریق محبت از سوز و گداز ذوقها است و در حدیث شریف آمده که مغیث نام شخصی بر بریره کنیز حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها عاشق بود و هرگاه بریره در بازار برآمدی دنبالش گرفتی و اشک از دیده ریختی آه برآه شکستی ریش او از آب اشک ترگشتی رحمه للعالمین را صلی الله علیه وسلم بر وی رحم آمد سفارش او پیش بریره فرمودند که با او مناکحت کند گفت یا رسول الله اگر وحی درین امر نزول یافته مرا قبول است والا من مختارم که من از دیدن او بیزارم پس بسی بر آمد که مغیث بدرد عشق در گذشت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم (من عشق و کتم و عف ثم مات مات شهیداً) رواه الدارمی از نوادر تأثیرات محبت میفرمودند عاشقی تاب آتش هجر نیاورده خود را در آب دریا غرق ساخت معشوقش خبر مرگش شنیده خود را در ماتم او نیز در دریا انداخت بجستجوی تمام هر دو را بر آوردند از اتحاد جذب محبت دست درآغوش یکدیگر داشتند بیت بسیار دیده ام که یکی را دو کرد تیغ* شمشیر عشق بین که دو کس را یکی کند* میفرمودند عاشق بی تابی طاقت پیش رقیب نیاورده از دیوانگیها سودا میخواست که زخم بیارش رساند کسی گفت تقصیرش چیست تقصیر دل هرزه کردنست سینه خود شکافته دل برآورد و بزخمهای خنجر پاره پاره کرد میفرمودند عاشقی یار خود را از رفتن در بزم اغیار منع کرد از غرور حسن سخنش بخاطر نیاورد جائیکه میخواست برفت عاشق بیچاره تا دیری از غیرت سر بگریبان غم داشت آتش غیرت جان ناتوانش را بسوخت دیدند مرده بود معشوقش را خبر شد از حسرت سر بجیب ندامت فرو برد ساعتی نگذشته بود که جانش بدنبال جان یارش شتافت هر دو را نزدیک بهم دفن کردند بیت دوزخم سوزد اگر جنت هوس باشد مرا* یک وجب جاز سرکوی تو بس باشد مرا* میفرمودند طاوسی بر زن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت و رقصها می نمود در افواه ملامت گران افتاد که معشوقه جانوران است زن را از طعنه مردم غیرت آمد طاوس را طلبید طاوس رقص کنان بنزدیکش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاوس که عاشق جانباز بود چشم خود بسوی وی نهاد میل گرم در چشمش کرد گفت چشم دیگر پیش من نه طاوس که اختیار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگر پیش گذاشت زن بیرحم میل گرم درین چشم نیز کشید طاوس تا دیری بر خاک طپیده

گوهرجان در قدم یار نثار نمود زن نیز در حسرت چنین ستم پس از چند روز در گذشت میفرمودند جوانی بیرحم یکی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دویم تاب درد تنهائی نیاورده خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک چیده بر پرهای او فراهم آورد و اخگری سوزان بمنقار برداشته بران خاشاک نهاد دیری چند بر آتش زده خود را فرا سوختن داد و گفت **بیت** مرا چون خلیل آتشی در دل است * که پندارم این شعله بر من گل است * میفرمودند در موسم بهار گلی در قفس بلبل آویختند بلبل رو بر برگ گل گذاشته ناله‌های موزون آغاز کرد زمانی دراز فریادها می نمود ناگهان خاموش گردیده دیدند مرده بود **بیت** عجب از مرده نباشد بدر خیمه دوست * عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم * گفت فقیر راقم بسا سبکروان راه محبت که در مذکورات محبت شعله افروز کانون محبت مودعه دل‌های دوستان است جان داده اند ودست از کونین افشانده و در مشاهده محبوب استغراقی یافته اللهم احینی فی حبك و امتنی فی حبك و احشرنی فی حبك میفرمودند والد ماجد ما میگفتند که قدم شما بر ما مبارك شد که در سال تولد شما دست از تعلقات دنیا برداشتیم و دولت فقر و قناعت برگزیدیم پس ما را از برکت صحبت ایشان در طبیعت رغبت ترك و تجرید پیدا شد و فقر بر غنا راجع گردید میفرمودند شانزده ساله بودیم که پدر ما ازین جهان انتقال نمودند [۱] وقت مرگ وصیت فرمودند که اوقات بهمین قسم در کسب کمالات تقسیم خواهید داشت و عمر در اشغال لاطائل صرف نخواهید نمود پدر را بر سر زنده انگارید که مقصود از وجود پدر تربیت در کسب هنر و کمال است میفرمودند بیمن وصیت ایشان اوقات خود بر علم و عمل و صحبت احباب تقسیم نموده ایم و از عمر و زندگانی بهره وافی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا خیر خواهان باعث بر حصول منصب موروثی پادشاهی گردیده ما را بملازمت فرخ سیر پادشاه بردند اتفاقاً پادشاه را عارضه زکام بود در بار نه بر آمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از مزار خود بر آمده کلاه خود بر سر ما نهادند همانا آن بزرگ حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بودند پس دل را هیچ رغبت بمنصب و جاه نماند و شوق زیارت درویشان استیلا یافت هر جا صاحب کمال میشنیدیم زیارت وی

(۱) سنه وفات پدر ایشان: ۱۱۲۷ هـ. [۱۷۱۵ م.]

میرفتیم یکبار بجهت دیدن شیخ کلیم الله چشتی رحمه الله علیه که از مشایخ وقت بودند رفتیم درس حدیث میفرمودند در حدیث بر آمد که وقت شب عفریتی از جن بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بملاحظه دعای حضرت سلیمان علیه السلام بروی تصرفی نفرمودند در دل ما آمد که شیخ تأویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که ازین حدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر مرید بیگانه بی اذن پیر او ننماید میفرمودند زیارت شاه مظفر قادری رفتیم کسی از ایشان پرسید درینوقت ابدال و اوتاد میباشند گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال میخواهد اینجوان را به بند هنوز طریقه اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فراست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موحد کرده ام خانقاه ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خانقاه حضرت جنید بود رحمه الله علیه میفرمودند زیارت میر هاشم جالیسری رسیده ایم میگفتند پیر ما پنجهزار ختم کلام الله مینمودند میر هاشم را الهام شد که وقت مرگ شما قریب شده مدفن شما خطه کشمیر است بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند [۱] رحمه الله علیه همچنین صحبت بسیاری از بزرگان دریافته بنظر عنایت ایشان رسیده اند

(۱) مزار حضرت سید بیرون کوئله سلطان المشایخ جانب پائین واقع است قبریست خام در میان کوئله و مزار ناله آب است.

فصل پنجم در ذکر استفاده حضرت ایشان از حضرت نور محمد بداونی رحمة الله عليه

میفرمودند هر ده ساله بودیم که شخصی مذکور کمالات حضرت سید قدس سره نزد ما کرد بمجرد استماع اوصاف ایشان دل بی اختیار مشتاق سعادت قدمبوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار آنحضرت در یافتیم بزرگی یافتیم متشرع متبع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم متخلق باخلاق خدا سبحانه انوار صحبت مبارک صفا بخش دل و راحت افزای جان گردیده دیده یقین بینا گشت که شاهد مقصود اینجاست و طمانینه دل مرده رسانید که شهود حق درینجا جلوه فرما است فرمودند بچه کار آمدید عرض نمودیم بهجت استفاده اگر چه عادت ایشان نبود که بی استخاره تلقین طریقه فرمایند اما بتفضلات الهی بی توقف بحال بنده توجه فرمودند لطائف خمسۀ من بذکر اسم ذات گو یا گردید و این از خصائص ایشان است که بیک توجه شریفه لطائف خمسۀ جاری بذکر الهی می شود و سالک مورد تجلی صفاتی میگردد تأثیر توجه ایشان باطن را برنگی متأثر گردانید که خود را در آئینه بصورت و هیأت شریف ایشان یافتیم دل را محبت مفرط و عقیده راسخ بخدمت ایشان پیدا شد میفرمودند ایشان التفات بسیار بحال مستفیدان داشتند و اینهارا برزلات تنبیه می نمودند چنانچه روزی بیکی از نا محرمان در راه نظر افتاده بود همینکه بحضور پرنور رسیدیم فرمودند از شما ظلمت زنا معلوم میشود شاید نگاه برنا محرمی افتاده است درین اثنا توجهی نمودند ظلمت آن نظری بیجا در باطن خود معاینه کردیم روزی در راه ملاقات شراب خواری شد فرمودند امروز در باطن شما ظلمت شراب بنظر می آید شاید بشارب خمر در خوردی شده باشد و نظری بحال ما مصروف داشتند کدورت شراب در خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات فساق اینهمه نور باطن را مکدر میسازد معاذ الله که کسی ارتکاب معاصی نماید همچنین انوار اعمالی که از اصحاب بظهور می آمد در باطن اینها مشاهده مینمودند اگر تهلیل خوانده میرفتیم میفرمودند که امروز تکرار کلمۀ طیبه کرده اید و اگر درود خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار درود از

شما ظاهر میشود روزی فرمودند در درود رعایت عدد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم آری اما قید عدد چگونه دریافت میشود فرمودند انوار مثل گل صدبرگ متجزی بنظر می آید میفرمودند روزی بامر ایشان دوی اصل السوس میکوفتم فرمودند باریک شد گفتم آری ایشان بدست مبارک خود احساس نموده گفتند هنوز باریک نشده سخن بتحقیق باید گفت تا عادت بکذب نشود میفرمودند بيمين صحبت آنحضرت در اندک مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را در گرفت جذبات متواتره در رسیده دل را از محبت غیر تهی ساخت و انس بحضرت حق سبحانه استیلا یافته به هیچ کس الفتی نگذاشت از بیتابیهای شوق خواب و خور و آرام برهم شد و سر و پا برهنه در ویرانه ها میگشتم در شدت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد اکثر اوقات باستغراق مراقبه میگذشت و نگرانی و انتظار دل را بحقیقت الحقایق متوجه فرما میگشت حضور و احسان بحسب اقتضای لطیفه قلب دست داد و مرتبه (أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَانِكُ تَرَاهُ) وصف حال گردید و محویت و فناء و بقاء و وصل و یافت مقصود که در ارباب قلب متعارف است حاصل شد و خواطر را در دل جولانی نماند سر توحید انکشاف یافت و هر مدر و حجر بصورت محبوبی در نظر آمد گاهی وحدت در کثرت مشهود میشد گاهی وهم غیریت از پیش خیال مرتفع میگشت گریه نقد حال بود و آه و ناله بیتابی دل را می افزود گریه یا از خوف الهی وندامت ارتکاب مناهی می آید یا از سوز و گداز ذکر جهر رقت دل میفزاید یا از انعکاس کیفیات ارباب وجد و حال اشک ریزان می شود یا از حرارت و بیتابی مقام جذبه گوهر اشک نقد وقت میگردد **بیت** بلبلی برگ گلی خوشرنك در منقار داشت * و اندران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت * گفتمش درین وصل این ناله و فریاد چیست * گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت * وصلی که لطیفه قلب را باصلش میشود مقتضی بیتابیهای شوق است باعث نظاره جمال شاهدان و استماع نغمات و گریه های ذوق بالجمله روزگاری در ذوق و شوق گذشت و سکر و مستی بیهوش فرما از ماسوا گشت تا آنکه سلطنت لطیفه قلب بآخر رسید و کار بلطیفه دماغی افتاد آتش شوق افسردگی یافت آه و ناله را مجالی نماند و اطمینان و بیذوقی دست داد شکایت حال بخدمت ایشان بردیم از غایت تأسف فرمودند حالا آن کیفیات کجا این بیمزگی ها

مبارکباد درین مقام حالات دیگر فایض شد و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفه قلب را از خود میر بود لطائف اربعه و لطیفه نفس را حاصل گردید و فنای نفس و تهذیب اخلاق و استهلاك و اضمحلال و زوال عین و اثر و فنای انا بهم رسید صفات و کمالات را منسوب باصل یافته خود را عدم محض مشاهده کردیم و علوم و معارف مناسب این مقام دست داد و در انوار نسبت وسعتی پیدا شده بدن را احاطه نمود و خطرات که از لطیفه دماغ بر قلب ریزان میشد آن نیز زائل گشت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه تسلیک هر لطیفه جدا جدا میفرمودند بعد ایشان تسلیک و تهذیب لطیفه قلب و لطیفه نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفه روح و لطیفه سر و لطیفه خفی و لطیفه اخفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقا می یابد میفرمودند تا چار سال بخدمت حضرت سید قدس سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و تبرک خرقه شریفه عنایت فرموده وصیت بملازمت عقیده اهل سنت و جماعت و عمل باتباع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفه حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیهما از ما پرسیدند که پیر شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا بکجا رسیده و آنچه آنحضرت در باره بنده فرموده بودند و حالات و واردات آن مقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان به تعجب و انکار گفتند که پیر شما دعوای بلند مینمایند این نسبت در مقابر مشهوره هم یافت نیست فقیر شکایت پیش حضرت سید بردم که شاه گلشن انکار آنحضرت مینمایند و چنین مفرمایند فرمودند شما چرا بد بروید علم ایشان علم خدا نیست که محیط هر چیز باشد ما پیغمبر نیستیم که انکار ما موجب کفر گردد و دعوی ولایه نمیکنم که انکار بفسق کشد لیکن ترک ملاقت شاه گلشن نموده شد که هر که با پیر تو بد باشد و توبه او نیک سگ از تو بهتر است [۱] بعد یک سال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار پیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند الله تعالی کمال پیر شما بر ما ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم پالکی سواری رسید تمام بازار منور گردید کسی گفت پیر مرزا جانجانان اند ما در عقب ایشان رفته درون خانه در آمدیم خانه ایشان مثل خانه خدا لبریز انوار و صفا یافتیم از هر حجر و مدر آنجا کیفیات الهیه میجوئید که در اکثر قبور اولیا دیده نمیشود

فقیر رفته نزد حضرت سید عرض نمودم که امروز شاه گلشن تعریف آنحضرت بسیار کردند چنانچه سخن انکار در ایشان تأثیری نکرده بود کلمه مدح و اقرار هرگز موجب انبساط نگشت که نفس قدسی ایشان از مدح و ذم مردم پاک بود رضا و تسلیم صفت ایشان بود میفرمودند بعد واقعه ایشان اقتباس انوار مزار مقدس اختیار کردیم تا شش سال زیارت میرفتیم و بتوجهات روحانی آنحضرت ترقیات در باطن خود یافته سلوک باطن از سیر صفات و شیونات و اصول آن در گذشت و معامله بتجلیات اسم هوالباطن افتاد و تغییرات نمایان و احوال عجیبه در نسبت باطن مشاهده افتاد چنانچه علی کشمیری خلیفه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیهما در باره فقیر فرمودند که از ملازمت مزار حضرت سید نسبت شما رونقی دیگر و علوی پیدا نمود گفتم فقیر نیز در حالات خود ترقی می یابم میفرمودند حضرت سید در واقعه فرمودند که کمالات الهی بی نهایت است عمر متناهی خود در طلب صرف باید نمود و استفاده از قبور دستور نیست پیش بزرگی از احیا رفته تحصیل مقامات قرب باید نمود و بکرات درینباب امر شریف ایشان صادر شد پس فقیر حسب الامر بخدمت بزرگان وقت رجوع نمود.

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِآبَاءِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدُ
الْحَكِيمِ الْأَرَوَّاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأَسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

فصل ششم در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله عليه

میفرمودند بخدمت حضرت شاه گلشن رحمة الله عليه اظهار طلب نمودیم فرمودند شمارا شیخ روزگار شدن است و فقیر چندان مقید آداب طریقه نیست گاهی سماع می شنیدند و گاهی نماز بی جماعت میکردند جای دیگر روید پس نزد حضرت محمد زبیر [۱] نبیره و خلیفه حضرت حجة الله نقشبند رحمة الله علیهما رفتیم التفات بسیار بحال فقیر فرمودند بفرزند خود گفتند که ملاقات اینچنین عزیزان که بآداب ظاهر و انوار باطن آراسته اند لازم باید گرفت بنده قدم بوس ایشان نمودم فرمودند شما از مائید درینطریقه صحبت شرط است و مکان اقامت شما دور هر روز نتوانید رسید نسبتی که از حضرت بشما رسیده اصیل است. و بسیار بمحافظت آن پردازند کفایت میکند پس بخدمت حضرت حاجی محمد افضل [۲] التماس توجهات نمودیم فرمودند شما علی البصیرت سلوک کرده اید و کشف مقامات دارید و ما را چندان کشف و علم مقامات نیست استفاده باحسن وجوه نتواند شد حضرت ایشان میفرمودند اگر چه ازان حضرت در ظاهر استفاده کرده نشد لیکن در ضمن سبق حدیث فیوض از باطن شریف ایشان فایض میشد و در عرض نسبت قوت بهم میرسید ایشان را در ذکر حدیث در نسبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم استغراقی دست میداد و انوار و برکات بسیار ظاهر میشد گویا در معنی صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاصل میشد و درین اثنا توجه و التفات نبوی صلی الله علیه وسلم مشهود میگشت و نسبت کمالات نبوت در غایت وسعت و کثرت انوار جلوه گرمی گردید و معنی حدیث شریف (العلماء ورثة الانبیاء) علیهم السلام واضح میشد ایشان شیخ الحدیث هستند و از روی صحبت پیرفقیر اند فواید بسیار در ظاهر

(۱) حضرت محمد زبیر غوث وقت بودند خواجه ناصر و شاه عبد العدل و مردمان بسیار در طریقه ایشان هستند تابوت شان از دهلی بسرهند برده دفن نموده اند و پیش تابوت ایشان مردمان اسپ سوار دیده اند خرق عادات ایشان از بیان بیرون تاریخ وفات مظهر چه ۱۱۵۲ هـ. [۱۷۳۹ م.]

(۲) مزار حاجی صاحب متصل مزار پر انوار حضرت خواجه باقی بالله است.

و باطن تا بیست سال از خدمت ایشان حاصل نموده ایم بعد واقعه حضرت محمد زبیر که قطب ارشاد بودند شیخ محمد اعظم [۱] خلیفه حضرت حاجی صاحب گفتند که مرتبه قطبیت به من انتقال یافته و نهر ارشاد که در سینه حضرت محمد زبیر جاری بود در باطن من سیلانی نمود ایشان فرمودند رویش به بین آن مرتبه برزا جانجانان عنایت کردند و درینوقت مدار طریقه ذات ایشان است کثرت رجوع طالبان بخدمت ایشان دلیل اینمدعا است نمی بینی که اصحاب ایشان بمقامات ارجند رسیده اند و هر روز افاضه ایشان در ترقی است میفرمودند روزی شخصی در حضور ایشان گفت در خوابی دیده ام که صحرائی است پر از آتش و کشن درون آتش است و رام چندر در کناره آن آتش [۲] شخصی در تعبیر آن خواب گفت که کشن و رام چندر از کبرای کفار اند در آتش دوزخ معذب اند فقیر گفتم این خواب را تعبیری دیگر است بر شخصی معین از گذشتگان بی آنکه کفر او از شرع ثابت شود حکم بکفر جایز نیست از احوال این هر دو کتاب و سنت ساکت است و بمقتضای آیه شریفه (وَ اَنْ مِنْ اُمَّةٍ اَلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ * فاطر: ۲۴) ظاهر است که درینجماعه نیز بشیری و نذیری گذشته باشد درینصورت محتمل است که اینها ولی یا نبی باشند رام چندر که در ابتدای خلقت جن پیدا شد در آنوقت عمرها دراز و قوتها بسیار بود اهل زمانه را به نسبت سلوکی تربیت میکرد و کشن آخرین بزرگان اینها است و در آنوقت نسبت به سابق عمرها کوتاه و قوتها ضعیف گردید پس اهل زمانه خود را به نسبت جذبی هدایت میکرد کثرت غنا و سماع که از وی منقول است دلیل است بر ذوق و شوق نسبت جذبه پس حرارتهای نسبت عشق و محبت بصورت صحرای آتش نمودار شد کشن که مستغرق کیفیتهای محبت بود درون آتش ظاهر گردیده و رام چندر که راه سلوک داشت در کناره آن پدیدار شد و الله اعلم حضرت حاجی صاحب رحمه الله علیه بسیار پسندیدند و ازین تعبیر خوش شدند گفت فقیر راقم ابو صالح خان از خلفای حضرت حاجی صاحب رحمه الله علیه در زمین منتهرا رفته بود حاجتی داشت که بهفت رویه سر انجام میشد شبی نماز تهجد میکرد شخصی بهیئت کشن که هنوز بیان کرده

(۱) مزار شیخ محمد اعظم در بلده بجهرانوهست.

(۲) کشن و رام چندر هر دو از الهه باطله هنود است.

(۳) عبد الله دهلوی قدس سره.

اند ظاهر شده تحیه سلام گفت و مبلغ پیش نهاد وی گفت باش تا از نماز فارغ شوم بعد از ادای نماز پرسید که نام تو چیست گفت کشن و این هفت روپیه ضیافت شما است که در زمین ما آمده اید گفت من محمدیم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر ما وسیله بر آمدن حاجات ما کافی است ما هدیه بیگانه نگیریم وی بگریست که ما وصف نبی آخر زمان و اخلاص اتباع او صلی الله علیه وسلم شنیده بودیم زیاده ازان مشاهده کردیم حضرت ایشان میفرمودند که نسبت شریفه ایشان در غایت بیرنگی و لطافت بود دست ادراک ارباب ولایت ازان کوتاهی داشت روزی بخدمت ایشان حاضر شدم فرمودند امروز شخصی از اصحاب حضرت محمد زیر نزد ما نشسته بود شخصی دیگر از اصحاب ایشان آمد هر دو مراقبه نموده با هم گفتند که در باطن ما و شما نسبت و کیفیات آن ظاهر است و در باطن حضرت حاجی صاحب چند آنکه تعمق کردیم هیچ ظاهر نشد بنده عرض نمودم که حضرت شما از پیر حضرت محمد زیرو از حضرت شیخ عبد الاحد سالها کسب نسبت باطنی نموده اید نسبت بینهایت علوی و لطافتی پیدا نموده اهل نسبتهای سافله از مقامات عالیه چه دریابند و بحقیقت معامله چه وا رسند این مردم گرمیهای نسبت ذوق و شوق معلوم توانند نمود و بس کارخانه نسبت خاندان احمدیه و رای طور متعارف صوفیه است و ظهور کمالات الهیه بر انحاء شتی است و از احاطه عقل میرا کما ورد (وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * طه: ۱۱۰) ازین تقریر بسیار اظهار انبساط فرمودند می فرمودند بر خدمت ایشان فنا و نیستی غلبه داشت زلات مردم بتأویل معقول نموده معذور میداشتند و بنده این نصیحت از ایشان گرفته فوائد بسیار ازان مشاهده نموده ام.

فصل هفتم در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت حافظ سعد الله رحمة الله عليه

ميفرمودند بجناب حضرت حافظ سعد الله^[۱] رحمة الله عليه التماس تحصيل فيض
طريقه نموديم امر باستخاره کردند در استخاره فهو المراد برآمد پس التزام صحبت شريف
کرده خدمت کفش برداری ایشان اختيار نموديم از برکت خدمت فوائد بسيار حاصل شد
هر روز در انوار باطن ترقی می يافتيم و وسعت نسبت زياده ميشد ایشان از ضعف کبر
سن که زياده از هشتاد شده بود طاقت توجه بحال طالبان نداشتند وقت صبح يك سپاره
کلام الله میخواندند و مستفیدان گرد ایشان حلقه مینمودند و در استماع قران مجید
بترقيات ميرسيدند تا دوازده سال استفاضه فيوض صحبت مبارك ایشان نموده ايم و
عنايات بسيار بحال خود دیده احوال ياران خود از فقير می پرسيدند آنچه معروض
میداشتم تصديق آن ميفرمودند و برای تربيت اصحاب خود بنده را میگفتند که مسائل
شريعت و طريقت با آنها تلقين نماييد روزی در خدمت ایشان مجمعی از صلحا بود حضرت
خواجه محمد ناصر رحمة الله عليه نیز آمده بودند بجهت دريافت احوال نسبت بحال ایشان
توجه فرمودند فقير اين شعر خواجه حافظ رحمة الله عليه بيت هر کس که دید روی تو
پوشيد چشم من * کاری که کرد دیده ما بی بصر نکرد * برخواند گفتند نسبت ایشان در
غایت لطافت و قوت جلوه فرما است و انوار کمالات ایشان مانند خورشيد ظلمت زدا
حاجت بیان نيست ميفرمودند ایشان یکبار فقير را بجهت نگهبانی لشکر امیری که
بایشان ارادت داشت و بمهم دشمنان ميرفت فرستادند فقير دعای حزب البحر برای
حفاظت لشکر میخواند و همت بر ظفر مندی وی داشت و استمداد از باطن ایشان و پيران
کبار رحمة الله عليهم مینمود الحمد لله که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم
رو بفرار نهادند ميفرمودند بعد استفاده فقير از خدمت ایشان خلق بسيار بایشان رجوع نمود
و امراء و اغنيا بکثرت تمام حاضر شدند نواب خان فيروز جنگ دست بيعت و ارادت
بخدمت ایشان داد و هر روز بجهت کسب فيض جمعيت در حلقه حاضر ميشد در
خانقاه ایشان درویشان بسيار جمع آمدند هر روز هشتاد کس از مطبخ ایشان وظیفه خوار

(۱) مزار حافظ صاحب بيرون اجيری دروازه شاهجهان اباد عقب مدرسه غازالدين خان واقع هست.

بودند میفرمودند ایشان در کلمه الخیر و سفارش بسیار مصروف بودند در خانه امراء بجهت مهمات ارباب حاجت تشریف می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بزیارتگاهی میرفت در باطن خود فتور مییافت تا عذر نمیگردد نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که درینطریقه مدار ترقی بر توجه مرشد است درینمدت سالها بنده را بعنایت يك توجه سرافراز نه فرموده اند همیشه آرزوی حصول این سعادت در خاطر مییاشد ازین جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن و ظاهر فقیر تغییری راه یافت تا سه ماه بیماری کشیدم چون ایشان بیعت آمدند صحت روی نمود و نسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف پیری بحال طالبان نتوانستند پرداخت فقیر بخدمت شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد قدس سره رجوع نمود و بخدمت ایشان نیز حاضر میشد شیخ صبغة الله خلیفه ایشان اینخبر بسمع ایشان رسانید ملالتی بخاطر عاطر راه یافت فرمودند شما درینجا چه قصور در فیوض و برکات و تأثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروض داشتم که فقیر سوای ذات خدا و نسبت علیا مقصودی ندارد و حصول آن موقوف بر توجهات علیه است و اینمعنی بسبب ضعف و ناتوانی جسمانی آنحضرت نمی تواند شد بخدمت یکی از برادران آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص و بندگی راسخ دارم اما ازین معروض رفع ملالت نشد بعد واقعه ایشان که بر مزار شریف حاضر میشدم ایشان را ناخوش مییافتم و روی مبارك از من میگردانیدند بعد سالها شیخ صبغة الله بشارتی داد که ایشان در واقعه مرا فرمودند ما از میرزا صاحب راضی هستیم آنچه ایشان اختیار کرده اند مرضی الهی است فقیر سجدهات شکر بجا آورده که رضای اهل حقوق از اجله نعمای خداوندی است سبحانه گفت فقیر راقم یکی از اصحاب حضرت محمد زبیر بعد واقعه ایشان بخدمت حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیهما رجوع آورد روح ایشان را ناخوش یافت بلکه شمشیری بروی کشیدند وی پناه بحضرت شیخ آورد ایشان گفتند اینقدر ناخوشی چراست برای خدا بیکی از خاندان شما رجوع آورده است معذور باید داشت شخصی از اولاد شیخ جلال پانی پتی رحمة الله علیه طریقه از فقیر گرفته بود در خواب دید که ایشان میفرمایند تو نقشبندی چرا شدی طریقه ما را گذاشتی این

رنجشهای مزاجی است و الا بعض مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچه حضرت ایشان ما بامر پیر خود بخدمت اکابر استفاده نموده اند هر که نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند یا اشتغال طریقه ورزیده جهدی نموده است و آداب خدمت پیر خود بجا آورده هیچ مقصود نیافته یا بسبب بعد مسافت و دوری ضروری استفاده متعذر گردیده ضرور است که بجای دیگر رجوع نماید و از فیض الهی محروم نماند میفرمودند شبی بهشت را در خواب دیدیم ناگاه جماعه انبیا علیهم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن اکابر میفرمودند مرا تعجب شد که جهت پیش رفتن ایشان چیست حضرت نوح علیه السلام فرمودند که منیب ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشتر نشسته اند بزیرت آنجناب مقدس میروند صلی الله علیه وسلم.

فصل هشتم در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد [۱] رحمه الله علیه

میفرمودند ولایات ثلثه و کیفیات و علوم و واردات آن از حضرت سید قدس سره بفضیل الهی حاصل شد و کمالات ثلثه و حقایق سبعة و غیرها بتوجهات حضرت شیخ در عرصه هفت سال کسب کردیم بعد ازان بار دیگر از ابتدا تا انتها در مدت یکسال بسیر مرادی از جمیع مقامات گذرانیدند و در کیفیات و حالات هر مقام قوتی دیگر بهم رسید ذکر کیفیاتی که در مقامات عالیة مجددیه حاصل می بود میفرمودند اذواق و اشواق و ظهور واردات توحید در ولایات بود درین مقامات آنهمه احوال و مواجید زائل شد و جوش و خروش عشق و محبت که از مقتضیات تجلیات صفات بود در سطوت تجلیات ذاتی اضمحلال یافت و جز افتقار و عبودیت هیچ حاصل نگشت و نسبت عینیت و اتحاد با ربط ظلّیت که عالم را با صانع خود ثابت مینمایند از غایت تنزیه حضرت ذات او سبحانه مسلوب گردید اینهمه شعبده از غلبات سکر حال بود درین مرتبه بغیر نسبت بندگی حاصل نیست ما للتراب و رب الارباب حقایق و معارف درینجا عقاید حقه اسلام و شرایع و احکام اند و برو یقین و اتصال بیکیف و احوال بیرنگ و

(۱) مزار حضرت شیخ عابد متصل مناره دوم بر راه لاهور از لاهوری دروازه شاهجهان آباد واقع هست.

لطافت نسبت نقد وقت است چنانچه امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبات خود بیان فرموده اند درین مقامات در هر مرتبه بیکیفی و بیرنگی دست داد و ورود فیوض که در مقامات سافله مثل باران بزرگ قطره بود درینجا بلطایف کشید و در آخر مثل شبنم گردید از نهایت بیرنگی برکات توجهات آنحضرت بادراك کمتر می آید بلکه در آخر حالات در صحبت شریف ایشان يك گونه صفای حاصل میشد و هیچ ذوقی و کیفیتی نماند از عدم دریافت کیفیات فقیر بجناب ایشان عرض نمودم فرمودند ازین راه اندیشه بخاطر نباید آورد فیضان الهی متصل میرسد اگر چه از غایت بیرنگی بادراك نیاید حوضی که از میزاب پر میشود تا وقتی است که خالی است آواز در آمد آب معلوم میشود چون لبریز میگردد و متصل بمیزاب میشود آب در روی می آید و شوری دران نمی ماند میفرمودند بتوجهات ایشان در نسبت باطنی طولی و عرضی پیدا شد که نظر کشفی از ان کوتاه است و قوتی در تسلیک مقامات طریقه حاصل شد که اظهار آن مشعر از عجب و مباهات میفرمودند حضرت شیخ بحال بنده عنایات بسیار میفرمودند در اصحاب ایشان کسی باین خصوصیت نبود فقیر را بضمنیت خود سر افراز فرموده بودند و در فیوض و برکات خود شریک نموده روزی فرمودند الله تعالی دوش بعطای کمالات جدیده و فیوض تازه بر ما منت نهاد که کمالات سابقه در جنب آنهمه کمالات و واردات اعتباری ندارد بنده عرض نمودم اینقدر شب باقی بود که ظهور اینهمه تفضلات الهیه بر باطن شریف ایشان گردید و بنده نیز بتوسل اتحاد و محبت جناب مبارک در باطن خود احوال عجیبه دریافت فرمودند راست گفتید شما را ضمنی ما نموده اند هر عطائی و کرامتی که مارا بآن مینوازند شما را نیز از ان بهره وافر و حظ کامل حاصل است میفرمودند الله تعالی ایشان را بچند کرامت ممتاز فرموده بود یکی ضمنیت کبری که مقامی است بس عالی و مخصوص بحضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه چنانچه اینحدیث شریف (مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَّبْتُهُ فِي صَدْرِ ابْنِي بَكْرٍ) مشعر این معنی است دویم هر که در جوار قبر ایشان مدفون شود تا آنجا که نظر کار کند مغفور گردد سیوم هر که ایشانرا بیند آمرزیده شود چهارم سیر ایشان را مرادی ساختند پنجم الهام فرمودند که درینوقت بر حلقه ایشان تجلی ذاتی فایض است بنده عرض نمود الحمد لله که

فقیر نیز درینحلقه حاضر است فرمودند سیر شما را نیز مرادی ساختند و بر حلقه شما نیز تجلی ذاتی وارد است شکر این موهبت بجا باید آورد میفرمودند بنده بجهت اجازت خاندان قادری بخدمت ایشان عرض نمود فرمودند شما را از اجازت خاندان قادری ما اجازت این خاندان از جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم سرافراز مینمایم و بجناب سرور عالم متوجه نشستند بنده نیز بامر ایشان مراقبه نمود دیدم که حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در بارگاهی عالی با اصحاب عظام و اولیای کرام رضی الله تعالی عنهم نشستند و حضرت غوث الثقلین در حضور پرنور ایستاده حضرت شیخ بجناب مبارک عرض نمودند که مرزا جانجانان امیدوار اجازت خاندان قادریه اند فرمودند درین امر بسید عبدالقادر بگوئید پس ایشان اجابت التماس حضرت شیخ نموده بعبای تبرک خرقة اجازت بنده را ممتاز فرمودند و بنده در باطن خود حالات و برکات نسبت شریفه قادریه احساس نموده و سینه از انوار آن نسبت لبریز گردید در نسبت نقشبندی اضمحلال و ربودگی بسیار است و در نسبت قادری صفا و لمعان انوار میفرمودند حضرت شیخ فقیر را با اجازت طریقه قادریه و طریقه چشتیه و طریقه سهروردیه سرافراز فرمودند و از روح خواجه قطب الدین قدس سره نسبت چشتیه که باو رسیده بود بما رسیده میفرمودند گاهی که نسبت خاندان چشتیه ظهور مینماید سماع خوش می آید و سوز و گداز عشق و محبت که لازم نسبت آن اکابر است باطن را برنگ خود می برآرد شبی فقیر راقم بعد عشا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در غایت کیفیات و حالات آنحضرت تنها تغنی مینمودند و گریه استیلا داشت بعد انقضاء چنین حالت فرمودند درینوقت نسبت بزرگان چشتی ظهور داشت رحمة الله علیهم میفرمودند بعد واقعه حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه نواب خان فیروز جنگ آرزو نمود که بجهت استفاده بخدمت حضرت شیخ حاضر شود بنده معروض بحضور ایشان گذارش نمود بسیار منقص شده فرمودند میخواهد که خانقاه ما مثل خانقاه حضرت حافظ سعد الله بی برکت شود قدم اهل دنیا منحوس است و باعث بی برکتی باطن میگردد میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان دنیا دار دولتمند کلان است فرمودند اینها محتاجان اند دولت و نعمت سرمدی ارباب نسبت مع الله دارند (الغناء غنا النفس) حدیث شریف است صلی الله علیه وسلم.

فصل نهم در بیان مقدماتی که دلالت بر علو شان و تفرد ایشان از اهل زمان دارد رضی الله عنه

میفرمودند رسائل محاوره فارسی و غیره از والد ماجد خود خوانده ایم و کلام الله از خدمت قاری عبد الرسول و علم تجوید و قراءت نزد ایشان سند کرده ایم مختصرات علم معقول و منقول از علمای آنوقت تحصیل نموده بعد واقعه ناگریز والد ماجد خود کتب مبسوطه در علوم از حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیه تحصیل کرده ایم و علم حدیث و تفسیر از خدمت ایشان باسناد رسانیده بعد فراغت از تحصیل علوم ایشان کلاه تبرک که تا پانزده سال در زیر عمامه ایشان میبود عنایت فرمودند تا آن کلاه شریف را وقت شب در آب گرم تر کردیم پگاه غساله آنرا که در رنگ از شربت مغزیلوط سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غساله ذهنی رسا و طبعی باز کا پیدا شد که هیچ کتاب مشکل مشکل نمی ماند مدتها درس علم ظاهر بطالبان گفتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شغل کتاب متروک گردید میفرمودند در واقعه دیدیم که از غیب کسی گفت مارا بشما کارها ست هدایت خلق و اشاعت طریقه بوجود شما وابسته است لهذا در وقت افاده انوار نسبت باطنی صریح معلوم میشود که تأیید و قوت درین امر از غیب میرسد و وجود فقیر گویا در میان نیست بیت دو دهان داریم گویا همچونئی* یکدهان پنهان است در لیبهای وی* میفرمودند فقیر ابراهیم المشرب بود علیه السلام حضرت شیخ بتصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساختند علیه السلام میفرمودند در ایامی که ایشان بنده را بشارت حقیقت محمدی دادند صلی الله علیه وسلم و فنای در انوار آن مقام عالی دست داد می بینم که سرور عالم صلی الله علیه وسلم در مقابله فقیر نشسته اند باز می بینم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه وسلم فقیر نشسته است باز میبینم که در هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشریف دارند باز می بینم که در هر دو جا فقیر نشسته است ازین فنا و بقا که در حقیقه الحقایق علی صاحبها الصلوات و التسلیمات حضرت ایشان را حاصل شد علو شان ایشان دریاب میفرمودند روزی در حضور حضرت شیخ حاضر بودم در باره فقیر فرمودند دو آفتاب

مقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت شمعان انوار امتیاز یکی از دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدا می شوند عالمی را منور میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانو بوس فقیر نموده فرمودند مثل ایشان در اصحاب من کسی نیست روزی فرمودند از نهایت محبت که شما را با خدا و رسول ثابت است ترویج طریقه بتوجهات شما خواهد شد از جناب الهی لقب شما شمس الدین حبیب الله عطا شده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی اصحاب خود حواله فقیر نمودند فقیر ایشانرا بنهایات مقامات طریقه رسانیده بخدمت ایشان بردم فرمودند حالات و کیفیات هر مقام که از شما کسب کرده اند صحیح است و موافق تحریر امام طریقه مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فالحمد لله و سلمکم الله میفرمودند از اجله نعمای الهی در باره فقیر آن است که بنده را بجناب مشایخ کرام خود رحمة الله علیهم خصوصا حضرت سید و حضرت شیخ محبت و رسوخ تمام عطا فرمود اگر چه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه دریافتم لیکن صد شکر که سعادت صحبت اینچنین نایبان او صلی الله علیه وسلم حاصل شد و ثمره حیات خاطر خواه دست داد همچنین این اکابر از روی بنده نوازی توقیر و اکرام فقیر زیاده از قدر بنده می نمودند روزی حضرت سید کفش بنده درست کرده نهادند فرمودند شمارا بجناب الهی قبول تمام است حضرت حاجی محمد افضل به تعظیم بنده راست می ایستادند و فرمودند که تعظیم کمالات نسبت شما میکنیم مکرر میفرمودند کثر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیار می نمودند میفرمودند شما بجای قبله گاه ما هستید میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحب زاده ها که بسهرند میرفت عرض سلام نیاز بجناب حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر مزار مبارک رسانیدیم حضرت مجدد سر خود تا بسینه از مزار برداشته بکمال انبساط و اشتیاق فرمودند که کدام میرزا دیوانه و شیفته ما علیک و علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطه شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم فقیر نسبت بسابق می افزود که شمارا بحضرت جد امجد ما قرب منزلت بسیار است حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله تعالی مارا کشف صحیح کرامت نموده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف

دست عیان است درینوقت مثل حضرت میرزا جانجانان در هیچ اقلیم و شهر نیست هر کرا آرزوی سلوک مقامات باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت برای استفاده رجوع آوردند و ایشان در مکاتیب شریفه خود در القاب آنحضرت چنین مینوشتند متع المسلمین بافادات قیم الطريقة الاحمدیه و روی ریاض الطريقة بتوجهات نفسه الزکیة آمین خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه و داعی سنن نبویه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً و طریقه صوفیه عموماً و آن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد و حاجی محمد فاخر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه وسلم شانی عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسپ عراقی باساز و یراق بر در رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده است پرسیدم که این اسپ از کیست کسی گفت از رسول خداست صلی الله علیه وسلم چون از اندرون بر آمدم کسی گفت آن اسپ از میرزا جانجانان است تعبیر خواب نمودم که طریقه ایشان اتباع سنت حبیب خداست صلی الله علیه وسلم و برجاده صراط مستقیم قدمی راسخ دارند مولوی ثناء الله سبهنلی در واقعه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم استفسار نمودند که طریقه پیر و مرشد من حضرت مرزا صاحب در ترویج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول و محمود است فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق اینمقدمه نمودند شیخ محمد اعظم خلیفه حضرت حاجی محمد افضل رحمة الله علیهما میفرمودند که مرا در باره حضرت مرزا صاحب الهام شده است (هذا رجل له شان عظیم ولا یقاس علیه رجل آخر) حضرت خواجه میر درد میفرمودند هر کرا از اصحاب ایشان می بینم از نسبت عزیزان بهره یاب است اما درجات و حالات و مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبد العدل زبیری رحمة الله علیهما میگفتند که اجتماع طالبان خدا در اینوقت آنقدر که در صحبت ایشان است جائی نیست و درینوقت ایشان نائب امام ربانی مجدد الف ثانی اند رحمة الله علیه

فصل دهم در بیان تأثیرات صحبت شریف و توجهات علیه حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوف انوار خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا دلها را از خود می ربود و لمعان و صفاء حالات قادری در آن محفل قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشواق چشتمیه در آن بزم معلی محبت خدا میفزود لطافت و بیرنگی نسبتهای جدیده احمدیه در آن مجمع مقدس و قتها را نصارت و صفا می بخشید سکوت و مراقبه حضرت ایشان نقوش ماسوا از صفحات خواطر زائل میساخت و سخن در کلام فواید شریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی نقد احوال میگردانید ذکر حدیث و تفسیر صفا و طمانینه دیگر منی افزود و در آن مذکورات نسبتهای تجلی ذاتی پرتومی انداخت انشاء و شعر ذوقها می بخشید که هر چه ازین باب مذکور میشد همه از سر ذوق و حال بود مذکورات محبت موجب تغیر باطن مبارک گردیده سرشک شوق از دیدها روان می نمود و افسردگیها بحرارتها بدل مییافت تذکره حکایات صالحین دلها سرشار کیفیات الهیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات منقح نموده تشفی خاطر هر کس میفرمودند و حقایق و معارف صوفیه علیه بتوضیح تام تقریر کرده غوامض اسرار دلنشین سامعین می نمودند هر دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقده مالاینحل را کشادی کافی لهذا با اینهمه کمالات که در ذات قدسی صفات مجتمع بود قبول الهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد انتقال مشایخ اربعه رحمة الله علیهم بسند خلافت عزیزان بوجود مسعود آرایش یافت و ترویج طریقه علیه بذات مبارک قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اجله اصحاب حضرت شیخ و مستفیدان مشایخ عصر از آنحضرت استفاده فیوض و برکات نمودند علما وصلحا بجهت کسب فیوض الهی در خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازه کمالات ایشان در افواه کافه انام افتاد در اوایل حال بتأثیر توجه شریف مردم بیتابها میگردند و از کمال استغراق مست باده بیخودی می افتادند و حرارت شوق دلها را گرم راه سلوک میساخت و بجاذبه محبت قطع مقامات می نمودند و در اواخر که در

باطن حضرت ایشان لطافت و بیرنگی زیاده شد مستفیضان در بواطن خود جمعیت و اطمینان یافته بدرجات قرب ترقیات مینمودند و بدریافت اسرار طریقت امتیاز داشتند بعضی را عالم مثال واضح میشد بعضی را بعالم ارواح مناسبتی دست میداد بعضی را کشف کونی بعضی را کشف قبور بعضی را اشراف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاهده انوار استغراقی داشتند بعضی را اسرار توحید و معرفت واضح میگشت بعضی را با جمیع این مراتب مناسبتی بود کسی بود که سیر خود در مقامات الهیه و آنچه در طریقه احمدیه شایع است عیان میدید و علوم و معارف و حالات و واردات هر مقام جدا جدا بیان میکرد اگر چه اکثر مستفیدان آنحضرت کشف مقامات طریقه نداشتند اما همه کس در هر مقام حالات و کیفیات و واردات آنمقام در بواطن خود بذوق و وجدان می یافتند و بفنا و بقا مشرف گشته در مشاهده حق استغراقی داشتند و در وسعت نسبت باطن و ازدیاد جمعیت باطن و نفی خواطر از دل و دماغ ترقیات مینمودند تصفیه و تزکیه از رذایل نقد حال ایشان بود لذت و حلاوت در طاعت و نفرت از بدعت و معصیت داشتند آداب ظاهر و باطن و انوار و برکات که در صحبت حضرت ایشان و تهذیب نفوس سالکان می نمود نادر است که در وقت بزرگان سلف طالبان را دست میداده باشند مشایخ کرام در باره حضرت ایشان میفرمودند فیضی که بمجرد صحبت شما بطالبان حق میرسد در صرف همت و توجه دیگران حاصل نیست چنانچه شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شده مورد الطاف میگردید بدیدن حضرت خواجه مبرور رحمة الله علیه رفت گفتند تو مگر طریقه ایشان گرفته که انوار نسبت اینطریقه باطن ترا در گرفته است گفت نی بلکه بخدمت ایشان حاضر می باشم فرمودند بیت آهن که بپارس آشنا شدی فی الفور بصورت طلا شدی همچنین خادم آنحضرت که در حلقه ذکر حاضر نمیشد بحضور حضرت شیخ قدس سره رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان ترا نیز دریافته است شکر خدا بجا آر الله تعالی حضرت ایشان را در ارشاد و القاء نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرموده بود سالکان راه بتوجهات غائبانه ایشان نیز در بلاد بعیده ترقیات می نمودند و حالاتی که حاضران در حضور پر نور می یافتند آنها را بر مسافت

دور رو میداد چنانچه شاه بهیک [۱] از نبائر حضرت شیخ عبد الاحد رحمه الله عليه [۲] بتوجهات غائبانه حضرت ایشان از دهلی در بلده کابل بمقامات عالیه و واردات سامیه رسیدند و همچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فایز شدند آنحضرت بمقتضای عموم الطاف سالک را از مقامی که هنوز آنرا بانجام نرسانیده است بطریق طفره مقامی عالی تر از آن واصل ساخته حالات و کیفیات آنجا باندک التفات بر وی القا میفرمودند تا بهر مقامی مناسبتی پیدا نموده بکثرت ذکر و مراقبه کار را بانصرام رساند و از انوار و برکات مقامات عالیه بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد احسان خلیفه ایشان از شورش و بیتابی مقام جذبه در معیت و طمانینه ارباب حلقه و ذکر را تشویش میدادند ایشانرا در مقامی برتر که مقتضای آنجا اطمینان و تسکین باطن است طفره فرمودند فوراً آن اضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان بطریقی دیگر مورد حالات گشت همت عالی مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقه احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید که از خصایص طریقه مجددیه است جهانرا منور گرداند الحق آنحالات و مقامات بتوجهات عالیه اکثر سالکان را دست داد و از واردات و احوال متعارفه گذشته بمقامات عالیه ترقیات نمودند هر قدر که عزیزان را بخدمت ایشان اخلاصی بود موجب محبت و سبب زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم میشد و آن اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و اصطفا ارتقا میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند قریب دو صد کس اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت راه مولی پرداختند از انباله پنجاه کس بنهایت مقامات احمدیه رسیده مقتدای ارباب طریقه گردیدند اجازت درینطریقه بیحصول مرتبه دوام حضور و فنای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادناء مرتبه مقام اجازت است و اوسط آن دست داد فنای لطیفه نفس و زوال اطلاق لفظ انا بر وجود سالک و توج انوار نسبت است و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفه قلب و نفس تهذیب لطایف عالم خلق است که درینمرتبه تسکین تپش طلب و کمال اطمینان باطن و اتباع هواالما جاء به المصطفی

(۱) قبر شاه بهیک بن محمد زکی بن محمد ابو حنیف بن عبد الاحد در بلده سرهند متصل فرش مسجد حضرت مجدد واقع است سکه ها خواستند که بی ادبی بنعش ایشان نمایند تپانچه زد بعضی مردند و بعضی گریختند

(۲) عبد الاحد پسر محمد سعید ابن امام ربانی رحمه الله علیهم

صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و بیهصول یکی ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید او را محروم ساختن است العیاذ بالله منه خلفای حضرت ایشان در اطراف بلاد درینطریقه ارشاد مینمایند عنقریب مذکور بعضی ازین اعزه کرده میشود الله تعالی بفضل خود ذات شریف حضرت ایشانرا به تسلیک مقامات اینطریقه سرفراز نمود که سی سال بخدمت مشایخ خود کسب انوار و برکات طریقت و حقیقت نموده بمرتبه غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از سی سال تربیت سالکان راه مولی پرداخته آثار نیک بر صفحه روزگار گذاشتند رضی الله تعالی عنه.

فصل یازدهم در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان

میفرمودند الله تعالی ما را عقل کامل و اصابت رأی بلیغ عطا فرموده است از تدبیر امور سلطنته و انتظام مملکت و آنچه شایان حال هر کسی باشد بوجه احسن تعلیم توانیم نمود لهذا امراء وقت مشوره و صلاح مهمات خود از ما پرسیده بر آن عمل می نمودند میفرمودند بیمن تربیت والد ماجد خود از نگاه هر کسی میشناسم که جوهر آدمیت و حوصله اش چیست و از نور طریقه از جبین مردم حرف سعادت و شقاوت میخوانیم که بهشتی و دوزخی کیست ذات مبارک بکمال زهد و توکل موصوف بود از دنیا و اهل دنیا نهایت استغنا داشتند قبول هدایای آنها کم میفرمودند محمد شاه پادشاه زمانی قمرالدین خان وزیر گفته فرستاد که الله تعالی ما را ملکی عطا فرموده است هر چه بخاطر برسد بطریق هدیه قبول فرمایند فرمودند الله تعالی میفرماید (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ * النساء: ۷۷) متاع هفت اقلیم را قلیل فرموده است نزد شما هفتم حصه آن قلیل یک اقلیم هندوستان است پیش شما چیست که سر همت فقرا بقبول آن فرود آید یکی از امرا حویلی و خانقاه مرتب ساخته و وجه معاش فقرا معین نموده بحضرت ایشان عرض نمود، باجابت نرسید که برای گذاشتن مکان خویش و بیگانه برابر است و روزی هر کس در علم الهی مقدر بوقت خود بناچار میرسد گنجینه فقرا صبر و قناعت بس است روزی در سرمای سخت ردای کهنه بردوش داشتند نواب خان فیروز جنگ در آنجا حاضر بود از مشاهده اینحال

چشم پر آب نمود بیکی از مصاحبان خود گفت چه بد بختی ما عاصیان است که بزرگانی که ما را بخدمت شان ارادت و بندگی ثابت است تحفه نیازی قبول نمیفرمایند آن حضرت فرمودند بیت هزار حیف که گل کرد بینوائی ما * بچشم آبله آمد برهنه پائی ما * فقیر روزه گرفته ام که از اغنیا قبول نیازی نکنم حالا که آفتاب قریب غروب رسیده است اگر روزه خود بشکنم ده لکھه روپیه باید تا دیگ بر زنان همسایه من گرم گردد نواب نظام الملك سی هزار روپیه نقد بطریق نیاز آورد قبول نیفتاد گفت در راه خدا بارباب حاجت تقسیم فرمایند فرمودند ما خانسامان شما نیستیم از اینجا برآمده شروع تقسیم آن بکنند تا بخانه شما تقسیم می یابد همچنین یکی از سرداران افغانان سه صد اشرفی فرستاد رد کردند میفرمودند اگر چه از رد هدیه منع کرده اند لیکن امر بوجوب اخذ آن وارد نیست آنچه یقین حلت آن باشد در گرفتن آن برکت است فقیر از اصحاب خود که باخلاص و احتیاط هدایا می آرند قبول می نمایم و زرامرا و اغنیا اکثر از وجه شبه می باشد و حقوق مردم بآن متعلق روز حساب از حساب آن بر آمدن متعسر خواهد شد بروایه ترمذی در حدیث شریف آمده (لا یزول یوم القیمة قدما ابن آدم حتی یسأل عن خمس عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و ماذا عمل فیما علم) پس در گرفتن هدایا تأمل ضرور است یکی از امرا هدیه آئینه بخدمت حضرت ایشان فرستاد رد کردند وی باز بالحاح تمام فرستاد ایشان دو آئینه گرفته همه باز رد کردند که دل فقیر از قبول این هدیه ابا میکند در همان وقت باغبانی بخدمت مبارک باستغاثه آمد که فلان امیر انبه های مرا بظلم گرفته و قدری ازان بخدمت شریف ارسال نموده حمایت این مظلوم باید فرمود ایشان فرمودند سبحان الله این نا عاقبت بینان میخواهند که بهدیه های مغضوبه باطن فقیر را تیره نمایند تاب الله علیهم طعام اغنیا کم میخوردند میفرمودند ظلمت طعام اینمردم نسبت باطن را مکدر میسازد از اینجا گفته اند شر الطعام طعام الاغنیاء بلکه در قبول ضیافت غربا نیز مضایقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم نانی از طعام بیگانه بیاران قسمت کردند و پاره ازان خود تناول نمودند بعد تراویح فرمودند که عزیزان حال باطن خود بگویند که آن نان پارها در نسبت باطن چه اثر نمود بنده عرض نمودم که

آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باطن فقیر تباہ و سیاه شد از برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه کدورت لقمه شبه در باطن مبارک و دریای انوار تغیر آرد از خرابی احوال ما تنگ باطنان چه گفتن است فرمودند لقمه است که توفیق رفیق مینماید و نور طاعت می افزاید فقر را بر غنا گزیده بودند و صبر و قناعت را پسندیده تسلیم و رضا سحیة مرضیه خود ساخته تا ملایم و ناملایم قضا موافقت مینمودند و موافق دعای نبوی صلی الله علیه وسلم (اللهم اجعل رزق آل محمد کفافا) بضرورت راز ما محتاج بشریت کفایت میفرمودند و درباره اصحاب خود همین دعا می نمودند که اینها را نه آنقدر غنا بود که کار با سراف کشد و نه آن همه فقر که حالت باستقراض رسد بیسامان ترین مردم بودند و تهیه موت قبل از نزول آن میداشتند میفرمودند بعد ادای رواتب عبودیت و حلقه ذکر در انتظار مرگ میگذرد و هیچ آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلق خاطر باقی نیست مرگ تحفه الهیست که موجب لقاء خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم میگردد در هر عمل بر طبق حدیث شریف راغب بودند میفرمودند اوقات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم با روایت فقه درست ساخته ایم هر که خلاف شرع از ما عملی بیند بران متنبه سازد مردم را با آداب سلام موافق سنت رسول خدا تأکید مینمودند و از دست بر سر داشتن و خم شدن در سلام منع میفرمودند خلوت دوست بودند و در محبت و اخلاص مشایخ خود خصوصا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم نهایت رسوخ داشتند میفرمودند فقیر هر چه یافته ام بغلبه محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده چیست که موجب قرب بارگاه کبریای الهی گردد محبت مقبولان و مقربان اقوی ذرایع قبول خداست سبحانه کریم الاخلاق بودند تواضع و انبساط وجه از هیچکس دریغ نمیداشتند و در تعظیم اهل فضل و تقوی حسب المراتب اهتمام مینمودند بتعظیم هیچ کافر امیر باشد یا فقیر در تمام عمر نه برخاسته اند یکبار شنیدند که سردار کفار مرهه بزیارت حضرت ایشان می آید از مجلس برخاسته بجهت شغلی درون حجره خود رفتند چون آمده بنشست از آنجا بر آمدند و چون دریافتند که آماده رفتن شده باز در حجره تشریف بردند که اگر تعظیم او نمیکردند آزرده میگشت و اگر میکردند تعظیم اهل دنیا موجب نقصان دین است در اشاعة انوار طریقه و توجه

بحال طالبان سعی بلیغ داشتند و اصحاب خود را درین امر تأکید مینمودند که ازین
طریقه دل را نوری و در طاعت حضوری پیدا میشود و طاعتی که بحضور و آگاهی ادا می
یابد امید قبولیت آن بسیار است نماز بیخطر از انوار این طریقه مؤدی میگردد یکبار
سخت بیمار بودند و طاقت بر خاستن از سریر نداشتند اصحاب گرد سریر حلقه مراقبه
می نمودند ناگهان این شعر فرد خضر از حسد بمیرد چو بروی یار باقره کند آخرین نگاه و
ره پایدار گیرد* بر زبان شریف گذشت و تأثیری عظیم بخشید از سریر فرود آمده بافاده
پرداختند گویا هیچ ضعفی و مرضی نبود بزرگی اجازت اعمال حب و بغض و طی ارض
و دست بردن غیب و تسخیر سلاطین بی شرط اداء زکوة و یک آثار اکسیر زر خالص بحضرت
ایشان میداد قبول نفرمودند که درینصورت احتمال تلوث نسبت باطن بریا و تشبث
باسباب دنیا است هر کرا از طالبان راغب بچنین اعمال و کیمیا میدانستند بسیار
ناخوش میشدند میفرمودند که اینهارا چه بلا پیش آمد که از درجه توکل و استغنا از
ماسوی فرود آمده بمزخرفات فانیه میلان میکنند و هر که با دنیا داران اختلاطی داشت
از حصول برکات صحبت و انوار طریقه ازونا امید میشدند میفرمودند بقدر حاجت و
ضرورت اختلاط اهل دنیا مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت باطن
میفرمودند دنیا مبعوضه خدا است کما ورد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (الْآئِ
الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله وما والاه وعالم او متعلم) رواه الترمذی در دل
سالک طلب خدا و طلب دنیا جمع نشود و ترک ماسوا واعراض از اغراض و منی باید تا در
قبول کشاید فرد آرزو بگذار تا رحم آیدش* آزمودم من چنین می بایدش* فرد می
صرف وحدت کسی نوش کرد* که دنیا و عقبی فراموش کرد*

(۱) میان مردمان

(۲) ماده موهمه است که آهن و مس را زر سازد، کبریت احمر نیز گویند

(۳) منی = انانیت، خود بینی است

فصل دوازدهم در ملفوظات حضرت ایشان

میفرمودند ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول خدا و آنچه پیغمبر از خدا آورده است و دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهده علماء متبحر است و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند میفرمودند محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرور است و این است صراط مستقیم که فردا بصورت پُل صراط ظهور نماید هر کرا در اینجا میلی و اعوجاجی ازان صراط قویم نیست فردا از آنجا باستقامت خواهد گذشت میفرمودند یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد و برسر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورده که بحرمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه از سر من در گذرید بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم میفرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ رحمة الله علیهم لازم است و در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیده افضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمیشاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاده شده اند و دران مقامات هیچ شبهه نیست که باقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان برآن اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبراء دین از مشایخ ایشان اند میفرمودند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است میفرمودند (السمع یورث الرقة والرقة یجلب الرحمة) پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در

اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی
میرفتند آوازی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود او را
بعدم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز است
بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می
نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی هم اینچنین از کمال
تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند میفرمودند مسئله توحید وجودی
از ضروریات دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و
وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذور اند و بممارست رسائل توحید و تخیل
معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت واقعی ندارد یکی از علماء
در منامی دید که علما و صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند علما از
صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند و در
شرع خللی پیدا شد بی باکان مداهنه اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این
اکابر را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند
میفرمودند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات
دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی
عین واحد در یافتم که عکوس اسما وصفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی
پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر و خارج
همان وجود واحد متحقق است ناگاه متنه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است
چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الودود پس معارف توحید
در اثناء سلوک پیش می آید و علمی که بی تاویل موافق ظاهر شرع است بعد ازان
واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیات
فرموده باشند میفرمودند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد
کرامت فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات می
نماید و گاهی بعض لطایف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه برآمد کارها میشوند
و آن بزرگ را گاهی اطلاع اینمعامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از کعبه

معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع بیستی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد از ما وشما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی است. بیت او بدلها می نماید خویش را * او بدوزد خرقة درویشرا * میفرمودند پیری و مریدی درین طریقه محض به بیعت و شجره و کلاه نیست تعلم ذکر قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است میفرمودند اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرط محبت بمحض موهبت بود و الا دوام ذکر بشرایط آن فرض طریقه دوستان خدا است بترك جمیع مرادات کثرت ذکر میباید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید هر گاه در ذکر کیفیت و بیخودی دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا که کیفیت دوام پذیرد میفرمودند اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته مدرکه خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه و همت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است و الا اصل کار حصول مرتبه حضور و آگاهی است میفرمودند دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درینباب اشتباه بسیار واقع می شود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار می شود و همچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات رائی صورت واقعه پیدا میکند اینهمه شعبدها دل را سرور می بخشد و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز عظیم است میفرمودند دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز

وجل است بهر قسمیکه باشد از مناسبت راسخه بشارت رسان است هنیأً لارباب
النعم نعيمها میفرمودند در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت
مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازاله امراض باطنی باید فرمود میفرمودند
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید
ساخت. **بیت** چیست معراج فنا این نیستی * عاشقان را مذهب و دین نیستی * نظر
بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر دانسته لب چون و چرا نباید گشود حضرت انس
رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر می نمود
و اهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید
اگر مقدر بودی چنان کردی میفرمودند حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر
طبق مکارم صفات رسول کریم فانه (لعلى خلق عظیم * القلم: ۴) صلی الله علیه وسلم در حدیث
شریف است (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ) از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت
کم میشود و طریقیش آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند
روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زایل گردد و بر
خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که ذمایم بحمایم مبدل
گردد میفرمودند حق اینست که رذایل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود استیصال
ذمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه ازجا منقلع گشته تصدیق
نمائید و اگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید (لا تبدیل لخلق الله... * الروم:
۳۰) امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت مگر پیش
ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید میفرمودند بعد فنای و
اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت
افعال از عباد مسلوب می شود و جز فاعل حقیقی در شهود سالک نیماند میفرمودند
توسط وحد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری بس مشکل
است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد
تبعیت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر (لَيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ * الحديد: ۲۵) نص قاطع است درینباب میفرمودند از دوام توجه بمبدأ فیاض

آنقدر فیوض و برکات فایض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده ریزان میگردد میفرمودند قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بی عله را دیدن کار گذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبر یا خایف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار و دوام شکر و رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسایل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرائت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیه وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جز و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت است معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرور است میفرمودند حصول فنا که علامت آن بیشعوری از ماسوا و دوام توجه بخداست اگر چه درینطریقه زود می شود اما تحقق و تثبیت آمرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بطالبان حق عزوجل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفناء قلبی مشرف شده ایم و درینمدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فناء قلبی چنانچه باید ظاهر می شود میفرمودند از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم می شود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از انحالت افاقت می شود گمان می بریم که هنوز زنده ایم و از اینجا رخت سفر بر نیسته

میفرمودند در وقت ظهور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دویم خود امر نمودند که برخیزید مروحه بجنبانید فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهوری داشت پنداشتم که شما از روی استهزا باد می نمائید پس بخشونت منع نمودم درینوقت نسبت بقائیه ظاهر است و تجلی عظمت و کبریاء الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق اینمرتبه ادا نکرده باشد میفرمودند شناخت تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتوانداز گردیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله مؤثر گردیده کیفیات را مستور میسازد واقعات و منامات که دل خوشکن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض است میفرمودند در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ فیاض باید پرداخت و اوقات بادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفاء نسبت و حضور و آگاهی است میفرمودند از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت بنظر موهبت دلهارا نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیآت است میفرمودند ذکر نفی و اثبات به حبس نفس کم سه صد بار فائده نمی بخشد زیاده هر قدر باشد مفید تراست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش در دم اول بذکر دل ضرور است چون ذکر قوت

گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن بمجرد خطور خطر دل را باید گرفت تا وسوس و حدیث نفس هنگامه بر پا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر است میفرمودند کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهی است و نفی و اثبات بجهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد میفرمودند ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایات محظوظ می نماید در کمالات نبوة یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه لطافت و بیرنگی لازم است فی الجملة دست ادراک میرسد میفرمودند لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترك طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکانرا از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود با خدا بودن و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است میفرمودند برد یقین وطمأنینه از آتش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود **بیت** اتصال بی تکلیف بی قیاس * هست رب الناس را با نوع ناس * و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری بآن نمیرسد میفرمودند که راه وصول بکمالات نبوت قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات مسلوک ماند درین آخر زمان استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فایز گردد و بمقامات عالیة مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود بسیار نادر است پس بگفتن بشارات بر خدا افترا و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظایف عبادات عمده نعماء الهی است میفرمودند نسبت ارباب شوق و ذوق تأثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوة و فوق آن رسیده اند

و آن خاصهٔ طریقهٔ مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی مینماید تاثیر گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینه بود کما لایخفی لهذا اصحاب را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صحیح و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده میفرمودند علم مسایل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است میفرمودند علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رؤات آن معلوم است و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطارا بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایة فقه که ناقلان آن قضات و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزبانه ازده واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب از شان او است معمول گردیده است (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا * البقرة: ۲۸۶) میفرمودند نکاح سنت انبیاء است علیهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیهٔ علم و ادب معری می باشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عز و بت و تجرید در حق سالکان راه اولی است به اندکی از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم (إِنَّ أَعْظَمَ أَوْلِيَاءِ عِنْدِي لِمُؤْمِنٍ خَفِيفِ الْحَاذِ ذُو حِظٍّ مِنَ الصَّلَاةِ أَحْسَنَ عِبَادَةِ رَبِّهِ وَ اطَاعَهُ فِي السَّرِّ وَ كَانِ فِي النَّاسِ لَا يَشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ وَ كَانِ رِزْقُهُ كِفَافًا فَصَبِرْ عَلَى ذَلِكَ) ثم نقد بیده فقال (عجلت منيته قلت بواكیه قل تراثه) رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه .

فصل سیزدهم در نصایح هوش افزا که باصحاب خود می نمودند

میفرمودند طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان پذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر می توانی و الا گاهی بعمل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضاء مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بیزار کن عملت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفای وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفا است از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفا است در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در محبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفزاکه دوستی دوستان خدا موجب قرب خداست در حضور پیر التفات بغیر منما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن است اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر از سربدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق وعد او را سرمایه خلوت انگار در دل تو اگر تردد نیست عزلت میباید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرما است تشبث باسباب سنت انبیا است علیهم السلام وجه معین که دل را برآن اعتماد نبود منافی توکل و سبیل رشاد نبود رأس المال فقیر را فراغ بال و جمعیت خاطر است و دلی وارسته در انتظار مقصود ناظر مبدا جمعیت به تفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و نابود شان یکی شناس در هیچکس بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سربینه و نقد غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی آنست که آنچه در سرداری بنهی و از آنچه بر سر آید بجهی و از اندیشه دی و فردا برهی بر طاعت و عبادت خود مناز و دید قصور و نیستی را سرمایه خود ساز مخالفت نفس چندانکه بود زیبا است امانه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید

گاهی با او مواسات باید نمود که رضاء نفس مؤمن موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که مرا اینچنین طعام بخوراند هر مقصودی که دارد بر آید اتفاقاً در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی متشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر وانمیشد باین عمل منحل گشت میفرمودند طعام اگر به نیت اداء حسن شکر بامزه سازند احسن مینماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید طعام لذیذ را بامیزش آب بی مزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر رغبتی نبود دست باز نمی نمودند نفوس ما مثل نفوس حضرت جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر آنگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوست الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبر است که تلخی آن در جان بود بزیارت مزارات اولیا در یوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب فاتحه و درود بجناب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل است اما مبتدیان را بغیر تصفیة قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولی است و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع است بثواب.

در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکان بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر

(۱) توضیح این کلام آنست که مبتدی را نشاید که تا پیر وی زنده است از ارواح مشایخ دگر در یوزه فیض کند و بنزد پیر وی بدگری توجه کند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا قضیه مقررۀ بزرگان این راهست و مجاور بودن حق سبحانه بغیر مجاور بودن مبتدی به پیر دستگیر وی ممکن نیست.

آن حمل نمای اگر چه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمائی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود فقیر درین مدت العمر که کسب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم و مقید باید بود

بیت: کار مردان روشنی و گرمیست * کار دونان حيله و بی شرمیست

هر چه گیر مختصر گیر و هر جا باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلا مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد درین صورت اگر کسی نسبت منقضت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او بیقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت و طریقت مستقیم دار و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگر چه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو

بیت: من گم شده ام مرا مجوئید * از گم شدگان سخن نگوئید

راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق وجه معین بی سؤال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و رأس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفاف قناعت و رزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد از اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیز است که زندگانی بدان خوش میگذرد

یکی هر چه میباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل متأصل و ناپیدا میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم وجود ایشان برابر باید شمرد بیت:

نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد * هر کار بسته آخر مشکل گشای من شد

تا تواند نیک دیدرا بچشم احتقار ننگرد اگر چه سگ و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است بیت:

انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است * مظهرا دور از حقیقت بر نماز خود مناز

مخالفت نفس چندانکه تواند کند زیبا است بیت:

نفس اثردها است این کی مرده است * از غم بی آلتی افسرده است

لیکن آن قدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه ضجرت (تنگدلی از غم) پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بیگانه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مؤمن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مؤمن هر چه طلبد همان وقت او را بدهد بلکه باین طور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا باز وعده دهد اگر بایستد فیها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر که این وقت مرا پر شکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تأسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از

برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر بامزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب مینماید زیرا که از طعام بیمزه شکر از دل ادا نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی ازان نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه [۲] حق سبحانه و تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آن قدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برو طاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگر است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید است و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و بسعدت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند بیت:

خر عیسی اگر بمکه رود * چون بیاید هنوز خر باشد

مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس سره ملاقات و اختلاط

(۱) ازینجا باید دریافت که این خاصه نفس کامل است که از خدمت او مردم بفیض میرسند
 (۲) چنانکه فقیر راقم در حضور حضرت ایشان یکبار قسمی از طعام را گونه تغیر و بیمزه کرده بود از معاینه این معامله بسیار ناخوش شدند و فرمودند که چون تجلی خاص این طعام که ضایع نمودند بر ذمه شماس و این قسم حرکات سهل از روش صوفیان ثقات نیست (معمولات مظهري)

داشتم روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گمر به زنده به از شیر مرده

قطعه: تا کی بزیارت مقابر * عمری گذرانی ای فسرده
یک گمر به زنده پیش عارف * بهتر ز هزار شیر مرده

حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر زبان مبارک بسیار گذشتی

بیت: توتا کی گور مردان را پرستی * بگرد کار مردان گرد درستی

مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن بر گزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که مرخدای را عز و جل باشد باین معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت است نه تواضع انتهی بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناخت بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است دوم استلزام سؤال از خیم و فروش و غیره سوم لزوم اسراف در اخراجات و چراغان چهارم تضييع اوقات که محافظت آن ضرورست پنجم شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب از کثرت و ازدحام ششم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پر فتنه اسباب معاش فقرا همواره بر نهج مساوی نه و ترک عادت و رسوم عرس بز ایشان متعذر و دشوار است بنابر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجا می آرند هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که (ان الله طیب لا یقبل الا الطیب) و نیز در حدیث آمده صدقه

که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن مسکین پس این چنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازین جا است که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگر چه قلیل باشد در نیاز انفع است بمراتب از غیر آن که حوایج کثیره بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی [۱] اسرع است بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره (لایلاف) یکصد و یک بار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب است و ختم حضرت خواجها [۲] و ختم حضرت

(۱) یعنی ایصال ثواب انفال و غیره

(۲) طریق ختم خواجها بهر نیتی و مقصدی که خواند باید که اول دست برداشته سوره فاتحه یک بار بخواند بعد ازان سوره فاتحه با (بسم الله) هفت بار بعد ازان درود صد بار بعد ازان (الم نشرح) با (بسم الله) هفتاد و نه بار بعده سوره اخلاص با (بسم الله) هزار و یک بار باز سوره فاتحه با (بسم الله) هفت بار بعده درود صد بار بعد ازان فاتحه خوانده ثواب این ختم بار و اح حضرات بزرگوار که این ختم بایشان منسوب است باید گزرانید زیرا که در تعیین اسامی این اکابر اختلاف است بعد ازان از جناب خدای عز و جل حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود انه میسر لکل عسیر یک کس تنها بخواند یا زیاده هر قدر که باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولی است که (الله وتر یحب الوتر) (و الله الناصر و المعین) و در ختم معمولی خانقاه عالیجاه بعد فاتحه آخر دعا با آواز بلند میخواندند که ثواب این کلمات که درین حلقه خوانده شد بار و اح طیبیات حضرات علیه نقشبندیه رحمة الله تعالی علیهم گزرانیدیم و از حق سبحانه و تعالی امداد و اعانت بواسطه ایشان میخواهیم که ابواب فتوحات ظاهری و باطنی حضرت مرزا صاحب و جمیع یاران ایشان مفتوح گرداند و در ختم مجدد رضی الله عنه نیز همچنین دعا معمول بود طریق ختم حضرت مجدد رضی الله عنه برای حصول جمیع مقاصد و حل مشکلات دینی و دنیوی مجرب است اول درود صد بار بعد ازان کلمه (لا حول و لا قوة الا بالله) بی زیادتی بران پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار همیشه خواند مطلوب حاصل شود حل مشکل گردد (معمولات مظهری)

مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بشمار دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت است که فوق کرامت است بیت:

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر * نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور داند آن احوال نمی پسندند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند و ثمراتی که مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره^[۱] حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نا مشروع مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در

(۱) محمد باقی بالله مرشد امام ربانی توفی سنة ۱۰۱۲ هـ. [۱۶۰۳ م.] در دلهی

مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و براهمه هند درین معنی شریک اند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است باجتناب از امور محرمه و مشتبه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یک بار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بیعادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یک بارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عن قریب رشته حیاتم منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذور اند که از درد درونی ما خبر ندارند اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش گده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است بیت:

با همه کس در میان و ز همه کس بر گران * سوختن و ساختن دین فقیر است و بس

لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم و مخدرات درد و غم را موکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده بیت:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش * این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیتابی به نشست و گفت سماع بیت المال مهلک است لهذا

حرام شد فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهمرسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرائی این مقدمه بدیهی است و آن اینست السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة باین همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع [۱] از ظهور وجد و حال در غلبه سکر معذور اند و ارباب صحو که از آداب در بار واقف و آگاهند حرکات و سکنتات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه علیه نقشبندیه مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم مہد این معنی است که نه انکار میکنم و نه این کار مرید را خاصیت مگس می باید هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبد اللہ انصاریست هر که استاد ترا رنجه دارد و تواز ورنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از مؤاخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه:**

رخت واکردن همان رخت از جهان بر بستن است * در سبک باری خجل وضع حسابم کرده است

این قدرها غافل از اندیشه روز حساب * رحمت بیحد و لطف بیحسابم کرده است

رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است * قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است

بیت: مظهر طلبی گرجب جهان منزل راحت * بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است
(۱) مؤید اوست شعریکه انتساب آن بجناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهور است در باره سماع بیت: زنده دلان مرده تنان را رواست * مرده دلان زنده تنان را خطاست

فصل چهاردهم در بیان بعضی از منامات حضرت ایشان و آنچه مذکور اولیا بر زبان شریف گذشته رحمة الله علیهم

میفرمودند بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافتیم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما و شما شانهای خود را باهم چسبانیم تعبیر اینخواب هیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی در آنجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر با آوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند امثال امر ما می نمایند پس عزیزی از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق حضرت مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان که انه تعالی وراء الراء ثم وراء الراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت بامتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاه آمده گفت من امشب خوابی دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رؤیا کدام است فقیر این رؤیا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارک و صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سرا پا نور و حضور یافتم و از کیفیتهای اینخواب که بهتر از امر بیداریست تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود میفرمودند در منامی دیدیم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان و اولیاء بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله اسرارهما محبتی نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا برسید الطایفه ظاهر است همه کس از آنجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله

تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی کلیم پوش سر و پا برهنه ژولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین او یس قرنی است آنجا حجره مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجره درآمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف بردند میفرمودند وقتی که فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد وسالك بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او می شود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام و مردم تجهیز و تکفین من مینمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشان است تا که جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده دندانی بر زمین زده درون قبر درآمدند و جان مرا بانعش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازینجهان در گذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من با ایشان است درینوقت رباعی خود بیاد آمد **رباعی** مظهر تشویش چشم و گوش نشوی * سرمایه خوشی و خروشی نشوی * باید که بپای خود روی تا سرگور * ای جوهر پاک باردوشی نشوی * میفرمودند از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشاء نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند اگر بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت می شود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند ما لایق اینهمه ستایش نیستیم میفرمودند نسبت ما بجناب امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است در

وقت عروض عارضه جسمانی توجه بآنحضرت واقع می شود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست فرد فروغ چشم آگاهی امیر المؤمنین حیدر* ترانگشت ید اللهی امیر المؤمنین حیدر* بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها فرمودند میفرمودند محبت ایه اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایه بقای تصدیق و ایقان است هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم و بر زبان شریف این شعر بگذشت بیت نکرد مظهر ما طاعتی و رفت بخاک* نجات خود بتولای بوتراب گذاشت* میفرمودند معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جای که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده نزد اهل انصاف کافیسب و بسا کلمات که ارباب ظاهربران گرفتها می نمایند از اولیاء کرام صادر شده بی تأویل درست نمی شود پس هر تأویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی یا اظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمه الله علیه اگر چه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر ازان باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله علیهما نوشته که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلاً پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتهی فقیر راقم گوید قوله اصلاً پرده بشریت و غشاوه نمانده ازین عبارت معلوم میشود که تحریر اعتراضات از راه نفسانیت بود نه اظهار حق و انصاف پس اینچنین است احوال متعرضان که بی تأمل و تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بیند هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت شیخ^[۱] رحمه الله علیه در آخر رساله اعتراضات نوشته که فقیر در باره شما بعالم غیب متوجه بود که تحریر اینهمه معارف و مقامات شما از چه راه است اصلی از حق دارد یا محض سخن ساز نیست این آیه شریفه (وَإِنْ تَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ

(۱) الشیخ عبد الحق الدهلوی توفی سنة ۱۰۵۲ هـ. [۱۶۴۲ م.] فی دلهی

کَذِبُهُ * المؤمن: ۲۸) بر باطن القا کردند انتهی ظاهر است که نزول این آیه بجهت رفع اشتباه فرعون و فرعونیان و اثبات حقیقت موسی علیه السلام است پس باز آمدن حضرت شیخ رحمة الله علیه از انکار و القاء این آیه بر باطن شریف ایشان دو دلیل است بر رفع اعتراضات میفرمودند و رسیدن آزار از پادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشان است بر انبیاء کرام علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوات در محصب انزوا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسایل نوشته اند و بهترین رسایل رد شبهات رساله مرزا محمد بیگ بدخشی است که در مکة شریفه تحریر نموده بهر مفتیان چار مذهب رسانیده میفرمودند فیض الهی بی نهایت است و بمقتضاء استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متأخران را باقتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیاء علیهم السلام تفاضل ثابت است در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور است ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتها شوق و ذوق و جذب و استغراق نبودند شخصی از حضرت ایشان سوال کرد که نزد شما ازین دو بزرگ حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما کدام افضل است گفتند هر دو پیر رهنمای فقیر اند دو ابر مطیر رحمت الهی بر بنده می بارد برای سیرابی من یکی هم از آنها کافست بنده نمیدانم که بفلک نزدیکتر کدام است میفرمودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نزد حضرت شیخ محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهة استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهة استعذار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند گفت فقیر راقم حضرت شیخ محمد فرخ که عالم کثیر العمل بودند از نسایر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما بجهة حج رفتند سید محمد

(۱) مرزا محمد در سال ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۹ م.] وفات یافت

(۲) حضرت مولوی فرخ شاه پسر سیوم حضرت خازن الرحمة خواجه محمد سعید است در سنه ۱۰۳۸ هـ.

[۱۶۲۹ م.] پیدا شد و بتاریخ چهارم شوال ۱۱۲۲ هـ. [۱۷۱۰ م.] وفات یافت

برزنجی^[۱] که در انکار حضرت مجدد تشدد داشت خواست که از مدینه منوره بالزام ایشان در مکه شریفه بیاید ایشان دعا کردند که الهی من عجمی ام و وی عربی و مجادله در حرم مبارک مناسب نیست شر او را از من کفایت کن دعا باجابت رسید وی بیمار سخت شد ایشان بزیارت مزار مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده رجوع بهندوستان نموده در گشتی سوار شدند وی صحت و قوت یافته بتعاقب ایشان آمده در زورقی سوار شد که در جهاز مباحثه در معارف حضرت مجدد نماید ایشان دعا کردند اللهم اکفنیه بما شئت زورق در دریا غرق شد و منکر اولیا بسزا رسید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابراند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لایق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشمار در کمالات نبوة و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاد است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحب زاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم میفرمودند در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبه نصوح تأکید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایات نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند ویرا حالت عجب رو داد برخاسته مزامیر را بشکست و از نا مشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید ازان روز تعرض از استیفاء حق توبه بگذاشتم که توبه جمل کافست و توبه نصوح بر وقت حاصل میشود میفرمودند گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر طرق دیگر چه مزیت یافتند که آنرا اختیار کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی از ممارست اشغال اینطریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که

(۱) محمد بن سید عبد الرسول الحسینی البرزنجی الشهرزوری ثم المدنی الشافعی ولد سنة ۱۰۴۰ و مات غریقا سنة ۱۱۰۳ ثلاث و مائة و الف.

بر مزاج شما شورش عشق غالب است و طبیعت باشعار عاشقانه راغب اینچنین طریقه بیکیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و با آوازهٔ جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودند گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمة بالغهٔ جناب باری است سبحانه گفت درینصورت ناچار نیست مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته سرچنگی زخم بگفته غایب شد میفرمودند شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نئی بگوش ایشان رسید بیتابانه بیخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمد فرمودند مردم ما را بیدرد میگویند بی درد ایشانند که بر تأثیر سماع صبر می نمایند میفرمودند بزرگی ازینطریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط نمود حدت گرمی کاسهٔ سر را بشگافت گفت سماع مهلك است ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما هر روز چهارصد کس درویش بجهة استفاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هریک را طعامها پخته میشد و با وجود اینهمه تنعم، سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار اینطریقه بر همت و توجه مرشد است یکی از ارباب اینطریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات است و حاصل دوام ذکر و توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات، عوام ظاهر بین را نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیة قلبی و نسبت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد اجماد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رفتند وی از عجب صاحب زادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان بر نخاست اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقهٔ نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او را رجوع باینطریقه ناپسند آمد گفتند طریقهٔ آباء کرام خود گذاشته طریقهٔ دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم میفرمودند جنازهٔ حضرت محمد

صديق رحمة الله عليه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع می گشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله عليه ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب را سرچنگی زند وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و سلامت میماند حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه بعد این نقل فرمودند امتثال امر مشایخ بیتوقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضموم می باشد میفرمودند شاه کلشن [۱] از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند می توان گفت که محل غبطة سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه ایشان میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا می شود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده می خوردند کهنه کلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارك خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاهی است آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت داریم هرگز در وهم ما هم نیامده که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره دینار بهدیۀ ایشان فرستاد فوراً بر خاستند که بر ما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائلی سوال کرد آن صره با و دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که اداء زکوة نمایند که در اداء هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زر بچه کار می آید که خزینه فقراء باب الله است سبحانه میفرمودند جماعۀ از فقراء مداری رقص و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از ارباب کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت بیت خاکساران جهان را بحقارت منگر* تو چه دانی که درین گرد سواری باشد* میفرمودند

(۱) مزار شاه گلشن بیرون اجیری دروازه شاه جهان آباد در راه مزار حضرت قطب الدین جانب قبله از دیه برف خانه قبریست نهایت بلند بجانب شرق از راه مسلوك

انکار هیچ کسی نباید نمود که درینصور معانی حقیقت جلوه گر است میفرمودند نواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند روزی عالمگیر پادشاه^[۱] از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست باقی وبال آخرت بیت اوقات همان بود که بایار بسر رفت * باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود * میفرمودند در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیاء ایشان نور شده بود مثنوی از محبت مٹها زر می شود * از محبت تلخها شیرین شود * از محبت سرکه ها می می شود * از محبت خارها گل می شود * میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم غالب است و موجب انفعال میشود در جواب بر نگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت است می شود فرد چون دیده عقل آمد

احول * معبود تو پیر تست اول * میفرمودند وقت انتقال نواب مکرم خان به تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من بیارید و سیله من بدرگاه الهی ذات ایشان است میفرمودند در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقها است و در کیفیات نیز تفاوتها است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا بسبب قرب ابدان معینی قوی متحقق است میفرمودند روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب مکرم خان که در یکجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد میفرمودند از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را

همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد طریقه خود را با خود بردند رحمة الله عليهم میفرمودند در توسل بجناب الهی هریکی از مشایخ طریقه حبل المتین است که بمراتب قرب فایز میگردداند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید و در بشارت که هریکی ازین اکابر بآن امتیاز یافته شریک گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با هیچکسی از اهل اینطریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا با وقت خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان میشود درینباب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند میفرمودند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زایران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی^[۱] التفاتها مینماید حضرت خواجه قطب الدین^[۲] را در مشهودشان استغراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بامساو نیست رحمة الله عليهم گفت فقیر راقم روز روانگی از پانی پت فقیر پا از دیده ساخته بادب تمام بزیارت حضرت شمس الدین ترك رفتم عنایتی بحال من فرمودند با وجود ترك از ماسوا عنایتی نمودند که کیفیات توجهات شریفه ایشان دل مرا آنقدر محظوظ فرمود که تا دهلی اثر آن عنایت در خود می یافتم و روزها سرشار آنحالات بودم میفرمودند عرض و قوت نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست روزی با اصحاب خود بروح مبارک حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند بعد از آن فرمودند سبحان الله عجب نسبت قوی جذبه از حضرت خواجه ظهور فرمود چرا نباشد که خواجه بزرگ اینخانندان ایشان اند گفت راقم که من در آنوقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف

(۱) محمد بن محمود الپانی پتی جلال الدین دهلوی المعروف بجلال الهندي من ذرية عثمان بن عفان المتوفى سنة ۷۶۵ هـ. [۱۳۶۳ م.] او از خلفای شمس الدین پانی پتی است و از مشایخ چشتیه که از مؤلفات وی (زاد الابرار) فی التصوف و (فوائد الفوائد) مشهور است (اسماء المؤلفین).

(۲) قطب الدین بختیار اوشی مرشد فرید الدین گنج شکر و خلیفه معین الدین چشتی بود توفی سنة ۶۳۳ هـ.

[۱۲۳۵ م.] فی دهلی و نظام الدین اولیا در سال ۷۲۵ هـ. [۱۳۲۵ م.] در دهلی وفات یافت

حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینه‌های ما خالی بود از انوار و کیفیات پرگشت وقتی که سرها از مراقبه برداشتیم التفات حضرت خواجه نماند و دلهای معمور گویا تهی و بی نور گردید این انوار و کیفیات بواطن ما پرتویست ازان شمس وسط السماء حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند بر سر مزار امام بدرالدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فایز گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جانفدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فایز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله علیه^[۱] طریقه جدیده بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نویبان کرده اند چند کس گذشته باشند میفرمودند اولیاء خدمت را ما می شناسیم و بآنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهور می بایست با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده آورد گفت قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمدم و الا در یکساعت رفتن و آمدن من میشود یکبار مبلغی از زر برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفت از بالین محمد شاه پادشاه^[۲] که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت پادشاه را خبر شد پنداشت مگر دزد است گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر کافیست میفرمودند مخفی در حلقه آمده مینشست کسی او را نمیدید شهرت اولیاء عشرت را لازم است تا مردم استفاده نمایند اولیاء عزلت را اختفا ضرور است تا اسرار آشکارا نگردد یکبار جوانی تناور تیرو کمانی در دست پیش حضرت ایشان آمد بتعظیم او برخاسته فرمودند شمائید وی تا دیری نشسته برخاست فرمودند این جوان از ابدال بود حفاظت بلده سنبهل حواله اوست در یکقدم اینجا برای دیدن ما آمده روزی فرمودند قطب بلده دهلی مردیست

(۱) شاه ولی الله احمد دهلوی توفی سنه ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۲ م.] فی دلهی

(۲) محمد شاه پادشاه هندوستان فرزند جهان شاه توفی سنه ۱۱۶۱ هـ. [۱۷۴۸ م.]

کشمیری در فلان محله اقامت دارد محمد احسان عرض نمودند بنده را نام و نشان او بنمائید فرمودند میخواهید اسرار فاش شود یکبار عزیزی در هیأت اهل سپاه بخدمت ایشان آمد فرمودند از کجا می آئید گفت از اجیر درینوقت میرسم مأمور شده ام که شما را بگویم تا اصحاب خود را بجهت نگهبانی نجیب خان سوره اخلاص بفرمائید ورد نمایند پس عزیزان بامر حضرت ایشان سوره اخلاص ورد نمودند و نجیب خان از شر کفار محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکه کرام و ارواح طیبه را اکثر اوقات وانوار باطن را بچشم سر میدیدند یکبار بخدمت ایشان حاضر بودم فرمودند اینها کیستند که اینجا آمده اند عرض نمودم اینجا هیچکس نیست گفتند مگر شما نمی بینید الحق کشف مغیبات هرکسی را نمی باشد و دیدن عوالم غیب در طریقه شرط نیست کار دوام توجه بخدا و اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم میفرمودند ارجی اعمال ما غیر از دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست میفرمودند هر عمل را کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است و صحیح و اصیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما هو حقّه بجا آورده شود گفت راقم مسکین عفی الله عنه چون نماز معراج مومن است باطن را در حالت نماز عروج حاصل می شود و لطایف از انوار فوق حظی می یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرور است میفرمودند تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن و رفع قبض قلبی است ترتیل حروف و تحسین صوت خود میباید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست می دهد میفرمودند در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه بیش نیست جهد باید نمود تا رضای اینماه و ادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان اینماها بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند رحمة الله علیه^[۱] که بعدر مرض روزه نتوانستند گرفت اما ازینجهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد میفرمودند انوار و برکات اینماه متبرک از غرّة شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض

(۱) محمد نقشبند ثانی فرزند محمد معصوم توفی سنه ۱۱۱۵ هـ. [۱۷۰۳ م.]

این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردید و انوار آسمان متبرک جهانرا منور گردانید و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا عزیزان در رمضان المبارک از هر طرف جمع می آمدند و صحبتهای شگرف انعقاد می یافت و در استماع قرآن در تراویح حالات غریبه وارد می شد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و احوال نیک دست میداد و در شبی که احتمال لیلۃ القدر است میفرمودند که امشب برکات بسیار فایض است و تجلیات کثیره ظاهر در چنین شب ادعیه بسیار مینمودند کیفیات آن حالات در تحریر گنجایش ندارد میفرمودند شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای اوتار میشود بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت می شود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز می شود میفرمودند جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجرباتست که اگر در اینماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدم از زبان استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می گردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سایر ماه توفیق نیک و جمعیت محفوظ میدارد میفرمودند حضرت شیخ رحمه الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعبای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تأکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا بترقیات باطنی بهره یاب گردانند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبتهای عزیزان کثیر الانوار و پیراز لمعان گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده (انا اجزی به) خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد راقم مسکین گوید در حدیث شریف است (الصوم لی و انا اجزی به) نزد بعضی (اجزی) بصیغه مجهول ثابت است درین صورت روزه را در رؤیة دخل تمام گشت (فطوبی للصائمین).

فصل پانزدهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

الله تعالی حضرت ایشان را محض بتفضلات خود کشف مقامات الهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلومات آنحضرت موافق نفس الامر می افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر موخلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سیر خود در مقامات عیان میدیدند و الا در هر مقام حالات مناسب آنمقام چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در باطن خود می یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفته ایم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تأمل می نماید والا انوار آنمقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغییرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آنمقام میگویم که ترا در آنمقام مناسبتی بهمرسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آنمقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی از ماسوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بوظایف عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض بخلی نیست قصور در هم سالکان است گفت را قم مسکین بزرگان پیشین بقدم مجاهده و تفصیل مقامات و سلوک براه ولایت رسیده اند و در سالها سلوک شان بریاضات شاقه بانتهای انجامیده حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن از ایشان ظاهر گشت و درینطریقه بجذب و توجه مرشد اجمالا مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسبت انوار و برکات مقامات ظهور مینماید اما اصحاب اینطریقه بالتزام ذکر و عبادات که عمری میگذرانند

تصفیه دل از هوا و ازاله توجه بغیر و تزکیه نفس از رذایل و اطمینان با کیفیات و حالات نقد احوال آنها میگردد و خرق عادات موقوف بر مجاهدات است نه شرط قرب ولایت میفرمودند یکی از اجله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر را درینوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایات اینطریقه از بزرگان اینخاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید بعضی از افغانان بر بشارت حضرت ایشان انکاری نمودند ایشان بنور فراست دریافته فرمودند که اگر شما را باور نیست یکی را از قدمای اکابر دین مقرر نمایند تا روح او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم صلی الله علیه وسلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق نزدیکتر گردد حضرت ایشان فاتحه بروح پیغمبر خدا خوانده باصحاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجه اهل مراقبه را غیبتی دست داد سرور کائنات علیه افضل الصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که بشارت مرزا صاحب همه صحیح است شاه عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمة الله علیهما بمقامات عالیه رسیده بودند میگفتند من از خدمت حضرت ایشان استفاده نموده ام مرا فرمودند که بجهت حصول قوت شما را باز توجهات در هر مقامی کنیم چندی در ولایت قلبی توجه مینمودند فقیر روزی برای امتحان مراقبه این مقام گذاشته متوجه مقامی دیگر در حضور ایشان نشستم مرا بزجر گفتند من ترا گفتم متوجه بدل باش تو چرا بمقام دیگر توجه میکنی ازان روز بنده را یقین حاصل شد که کشف ایشان بسیار صحیح است شاه معز الدین خلیفه احمد خان زبیری بامر پیر خود بجهت تصحیح مقامات نزد حضرت ایشان آمد بعد توجه بحال او فرمودند نسبت تو بعینین مقام رسیده است پیر تو چنین بشارت فرموده وی بصحت کشف حضرت ایشان اقرار نمود میر بهادر که از حضرت شیخ مقامات طریقه کسب کرده بود بخدمت آنحضرت نیز استفاده میکرد میگفت که در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الیه گذاشته بجهت امتحان در مقام دیگر مراقبه نمودم مرا منع فرمودند که توجه همت پراکنده مکن و در همین مقام متوجه باش ترا بمقامات سافله هم مناسبت است اما همت بر ترقی باید گماشت شیخ محمد احسان بر مزار حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید رحمة الله علیهما مراقب بودند

بی اختیار از زبان بر آمد که شما در باره صحت بشارات حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مزار خود بر آمده فرمودند همه صحیح اینچنین شواهد صحت کشف حضرت ایشان بسیار است و دلیل قوی بر صحت بشارات تغییر حالات سالک در هر مقام موافق امام الطریقه مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بآن امتیاز دارند و کیفیات در باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود برادر محمد قاسم بحضور مبارک عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجه برای مخلصی او باید فرمود اندکی سکوت نموده فرمودند قید نشده است او را با دلالات پر خاشی شده بود اما بخیر گذشت خطی بخانه خود فرستاده است فردا یا پس فردا میرسد همچنان واقع شد زوجه غلام مصطفی خان غائبانه برای توجه می نشست هر روز شخصی را بجهت اطلاع بحضور شریف میفرستاد روزی آنشخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منتظر استفاضه توجه نشسته است حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند دروغ مگو بی اذن آمده وی هنوز در خواب است بتقصیر خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بعد توجه فرمودند تو مگر طعام پرستش کفار خورده که از باطن تو ظلمت کفر معلوم میشود گفت از دست هندو چیزی تناول نمودم اینهمه کدورت باطن من ازان است مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیواری بنظر آمد شاید از راه برگردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ملا نسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات بنظر نمی آید و آنچنان بظهور آمد میفرمودند خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور مینماید بنده عرض نمودم حضرت چرا مطلع نمیفرمایند فرمودند از پرده داری که ظل وصف ستاری است دور می نماید روزی بحضور ایشان نشسته بودم پیری بی ادب آمده گفت ام تا بینم طنطنه جان جانان رحمانی است یا شیطانی حضرت ایشان ازین لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم که رنجیدن از درویشی دور است برین خاطر اشراف نموده بغضب فرمودند دور شو بر ما انکار می کنی میر علی اصغر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نه بر آورده بودم روزی قدم بوس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من

گذشت که مرا ساده رو دانسته دست بر روی من رسانیدند و ازین خطرۀ بد در باطن من تغییری راه یافت بعد دوازده سال آنخطرہ ظاهر نمودند من در تعجب رفتم یکی از اشراف بر خطرہ دویم از قوت حافظہ محمد احسان می فرمودند بحضرت ایشان بجهت تسمیۀ فرزند خود عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او نهند مرضی بنده باشد بمجرد اینخطرہ فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین غلام عسکری خان میگفتند که نام فرزند من باشراف خطرۀ دل بنده غلام قادر نهادند روزی سر قبر زن فاحشه متوجه نشستند فرمودند در قبرش آتش دوزخ شعله میزند و آزن با زبانه آتشین بالا میروند و پائین می آید در ایمانش تردد داریم باری ثواب ختم تهلیل بروح او بخشیم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل فرمودند الحمد لله با ایمان رفته بود کلمۀ طیبه کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر راقم در حدیث آمده است که هر که هفتاد هزار بار کلمۀ طیبه بنام خود یا بنام دیگر بخواند مغفرت گناهان میشود روزی بر قبر نواب امیر خان مراقبه نمودند فرمودند مغفور معلوم میشود وجه مغفرتش سیادت و رسوائی و طعن خلق است نسبت بخاندان رسول کریم صلی الله علیه وسلم شرف آنجهان است و از طعن و لعن ثواب اعمال بد گویان در جریدۀ اعمال مطعون ثبت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین اکبر رحمۀ الله علیه را در خواب دید که بر سر منبر وعظ مینمایند و اولیا و انبیا علیهم السلام در آنجا حاضر اند گفت بودن انبیا علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب است فرمودند اینمرتبه از انعام و اکرام شما عزیزان یافته ایم از غیبت و طعن شما که در بارۀ ما مینمائید ثواب و رحمت الهی متواتر میرسد شخصی بی ادب برین مکشوفات حضرت ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران منست دریافت فرمائید ایشان بعد سکوت فرمودند دروغ مگو این قبر یکی از زنان است و قبر یارتون نیست عذر خواست که امتحان کشف حضرت ایشان نموده بودم شخصی عرض نمود که احوال فلان قرابتی من که درین روزها مرده است تباہ معلوم میشود برای عفو جرایم او دعا فرمائید بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در بارۀ میت همت و دعا فرمودند الحمد لله او را مغفرت نمودند میت بخواب اقربای خود آمده گفت مرا بدعای

حضرت ایشان آمرزیدند بدعای و همت حضرت ایشان بسا ارباب حاجات بکام خود رسیده است و بیماران مشرف بر هلاک شفا یافته میفرمودند ما فقیریم مقدور مداوات نداریم بتوسل بجناب پیران کبار سلب امراض می نمائیم و بعنایت الهی اینهارا شفا حاصل میشود والده میر علی اصغر بیمار بود متوجه سلب مرضش گردیدند الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز در دولتخانه خود تشریف داشتند و بیمار بر مسافت بعیده بود بالهام غیبی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت بشفای او غائبانه نمودند فی الفور شفا یافت پیر علی بیماری صعب داشت و بهیچ دارو به نمیشد توجه بسلب مرضش نمودند صحت یافت همسایه حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند که الهی مرا تاب غم مرگش نیست او را شفا عطا فرما دعا باجابت رسید و در دو سه روز تندرست گردید موجب تعجب بیمار داران گشت که احیاء اموات اعجاز حضرت عیسی نبی است علیه السلام گفت راقم مسکین عفی عنه شفاء مشرف بر هلاک از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چرا جای تعجب باشد شفای امراض روحانی بر التفات حضرت ایشان مسلم داشته اند و بعنایات آنحضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته فنا از ماسوا و بقا بصفات خدا حاصل نمودند الشیخ یحیی و یسیت وصف حال ایشان بود احیای سنن نبویه صلی الله علیه و سلم و اماتة بدع سینته میفرمودند افناء ذمایم نفوس القاء حماید قلوب می نمودند جزاه الله خیر الجزاء وقتیکه غلام مصطفی خان را اجل فرا رسید و گردنش از بیطاقتی بر سینه افتاد و هوش از سرش رفت بالتماس اقرباء او در چنین حالت بجهت حصول افاقتش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس برگشته بر جا آمد و بهوش تمام سخن گفت والده شریفه عسکریخان که داخل طریقه از حضرت ایشان بود روزی بعد فراغ از مراقبه دامن مبارك گرفت تا که در باره دختر من بشارت تولد فرزند نفرمایند دامن از دست ندهم حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند خاطر جمعدارند الله تعالی دختر شمارا فرزند کرامت خواهد نمود بعنایت الهی آنچنان واقع شد گفت راقم آن فرزند در آغاز شباب خود خواست که در طریقه چشتمیه ارادت نماید حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه بخوابش آمد فرمودند ای پسر از خانه من کجا میروی توجه بحالش فرمودند دلش ذاکر شد و کیفیتی حاصل نمود و

بخدمت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقه نقشبندیه نمود روزی میفرمودند یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا می نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود رفقا ایذا کشیدند دعا نمودیم الهی باران گرد بر گرد ما بیارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد غضب و غیرت ایشان نمونه قهر قهار بود جل سلطان میفرمودند در اوایل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که رو بروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدید دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد همچنین چند بی ادب سزای کستاخیها خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند مزاج فقیر نازک است و غضب در نهایت شدت و اینمعنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب ما را گُند کند فرمودند اما حدت غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه میشود میفرمودند بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفرق میرود نقلهای کشف و کرامت حضرت ایشان بسیار است بدو سه نقل کفایت رفت که عمده کرامت استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه وسلم و هدایت و ایصال طالبان براتب قرب خدا سبحانه و صدور اینچنین کرامات عظیمه از حضرت ایشان اظهر من الشمس و این من الامن است رضی الله تعالی عنه.

هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولی است زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدور اند بضيافت چه رسد بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکند پس نامشروعیت ضیافت این طور معلوم و فقیر بیشتر

مضرت‌های این طور ضیافت از راه تجربه و نور فراست در یافته ترک آن نموده که (المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین) [۱] حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرایط کثیره است اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از داء غصب و نهیب تازه وارد نشده باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باین طور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس این طور نیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن این طور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت دنیا مبعوضه حق است سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بر وی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله که دنیاداران این وقت با فقرا سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمت‌های الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا بایشان راه ارتباط میگشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای این

(۱) جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکنه سوراخ مار و کژدم و امثال آن

وقت با اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه گونه حرکت بدن میکند دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن ماموریم (و اما بنعمة ربك فحدث * الضحی: ۱۱) اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل قامت است در وقت بیان خود را قصیر قامت نمیتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد

فصل شانزدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل اینجهان فرمودند هر لحظه در استغراق در مشهود خود می افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند در این ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقهای ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارك حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه باکمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود اینکلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بلا عبد الرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعه ناگریز باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامه کرامه فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود صلحا را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا واهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جانگذاشت آرزویی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت شهادت چشیده اند اما فقیر پیر نا توانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درینوقت میسر نیست حصول اینمرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بیدار اولیا میرساند مرگ است که بیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و

سخت آرزو دارد که بیدار مصطفی و خلیل خدا مشرف گردد علیهما الصلوة و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی و سید الطائفة حضرت جنید^[۱] و حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصفه ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت با علی علین مرتقی گرداند شب چارشنبه هفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پاسبی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند بیایند سه کس درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه بر آمده برابر اینها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله تپانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند مردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نیند اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده الهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نمودیم شما نیز معاف فرمائید سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سیوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیمروز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در چنین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار کهری

فرمودند هنوز مغرب دور است وقت نماز مغرب شب شنبه که پگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس شدت نمودند و جان مبارك بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزاء تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه (أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ * النساء: ۶۹) دویم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارك حبیب خدا صلی الله علیه وسلم برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است (عاش همدأ مات شهیداً) شب وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمه قرآن مجید بر آسمان پریده رفت و در برکات دین متین فتوری یافت گفت فقیر راقم تعبیرش میتواند که صدق قول حضرت ایشان باشد میفرمودند بعد انتقال ما مقامات طریقه موقوف خواهد شد و نسبت اهل اینخانداں اگر نهایت ترقی نماید تا بولایت قلبی خواهد رسید شانزده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان را دیده ام و احوال اصحاب اینطریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر باحوال و کیفیات ولایت قلبی رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالیه از ادراک دور است رسیدن تا آنجا بس متعسر می نماید و الله اعلم شخصی دیگر در واقعه دید گویا آفتاب عالمتاب بر وسط السماء درخشان بود بر زمین افتاد و تاریکی جهان را در گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق خدا بود بمجرد انتقال ایشان دروازه حوادث گوناگون بکشاد و بعد وفات حضرت ایشان قحط و وبا تا سه سال کامل عالم را هلاک گردانید و بیماری سرسام و خارش و جدری در بلاد هندوستان پیدا گشته تا سالها مردم را بیمار داشت و جهانی سربعدم نهاد و فتنهای عالم آشوب برخاست نجف خان که برفقای او مرتکب این امر شده بودند و وی در اجرای حد تغافل کرد عنقریب مرد و أتباع او باهم مجادلات نموده رخت حیات بر بستند نشانی از ان ظالمان پیدا نیست اگر چه حضرت ایشان خون خود هدر نمودند اما غیرت الهی که بر دوستان خود دارد در انتقام مظلومان و داد رسی ملهوفان است فرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد* تادل صاحبدلی نامد بدرد* همان که تقریب واقعه ناگریز معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند بیت بلوح تربت من یافتند از غیب تحریری* که این مقتول را جز بیگناهی

نیست تقصیری* شب انتقال آنحضرت تا نیم روز باران که از شش ماه بند بود آنقدر بارید که هر طرف آب رحمت روان گردید و بر مزار مبارك انوار و برکات بسیار بمرتبه فایض شد که دلهای زایران را نورانی ساخت و توجهات روحانی حضرت ایشان شاملحال مقتسبان انوار مزار شریف است و در باطنهای خود ترقیات می نمایند مرزا ابراهیم بیك که از فقیر در مرتبه قلب توجهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر لطیفه دماغی او فرمودند تا سه ماه اثر توجه باقی بود اصالتخان که از تفرقههای گوناگون احوال باطنی گم کرده بود بعد سالها بر مزار مبارك آمده در یوزه توجه نمود و زیاده از نیمروز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیمه او باز درست گشت گویا هرگز فتوری در باطن نداشت درویشی گفت از زیارت مزار فایض الانوار فواید بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس باجابت رسید و ترقی خوب دریافتم چون از زیارت بر آمدم عزیزی که احوال باطن خوب میشناخت گفت امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتم چرا نباشد که توجهات بلیغه بحال بنده فقیر نموده اند از باب مقامات اینطریقه در هر مقامی که رسیده اند بیمن زیارت مزار مبارك ترقیات در انوار باطن خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطنها تأثیر تمام است که در طریقه احمدیه مزار باین علو و قوه نفوذ نسبت درین شهر نیست شخصی سر مزار مبارك اقامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارك بر آمده او را بیدار نمودند فرمودند تو مرا مرده انگاشته همه احوال تو مرا معلوم است بر خیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان بسیار است قاضی ثناء الله در واقعه دیدند شما بر جا باشید فقیر همراه شما است بعد انتقال ازینجهان هیچ مانعی در میان نیست عزیزی که حضرت ایشان بحالش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت او را در منامی فرمودند غم مخور تدبیر معاش تو زیاده تر از سابق خواهم نمود و آنچنان واقع شد مولوی نعیم الله در تدبیر سامان مهمی فرو مانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار ذمه ما است در پگاه آن شب آن مهم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه و ارضاه.

عفت پناه عصمة دستگاه زوجه شریفه حضرت ایشان طریقه از آنحضرت گرفته بیمن صحبت مبارك بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند و اجازت ارشاد نساء صالحه یافته تأثیر گرم در دها می نمودند واقعات و مبشرات نیک میدیدند شبی دیدند که سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بحال ایشان عنایت بلیغه فرمودند حالات یاطنی ایشان زیاده شد تا دیری خوشبوی معطر از آنجا روح افزا بود حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیة آنجناب در باطن خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشانرا عارضه سودا لاحق گشت و غلبه جنون عقل را مستور ساخت موافقت با فقیر کم کردند لهذا در باطن ایشان فتوری نمایان راه یافت و آن تأثیر و گرمیهای نسبت باطنی مختفی گشت اما فقیر حرکات سودائی ایشان معاف کرده ام که دیوانه معذور است مخلصان مرا نیز بیاس اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرور فقیر بر مخالفتهای ایشان صبر و تحمل نموده فواید بسیار یافته خدا ایشان را جزاء خیر کرامت فرماید که منت و احسان بر فقیر ثابت دارند.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر جان جانان محمدی [۱] مجددی در حالتی که اقرار مقرر بحکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند با حباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد ازان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم دگر بس و مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم

فصل هفدهم در ذکر بعضی از خلفای خدا شناسای

حضرت مظهر جان جانان رحمة الله علیه

خلفای حضرت ایشان بسیار بودند این اوراق گنجایش تحریر احوال آنها ندارد مذکور بر جماعتی میکنم لیکن فقیر بر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست جملی از احوال آنها می نویسم که باین تقریب صحبتهای مبارک حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارات آنحضرت نام مقامات این اعزه مرا معلوم است و کیفیات و انوار باطن این اکابر نیز بوجدان خود دریافت نموده ام اما اسامی مقامات بتفصیل نوشتن ضرورتی ندارد و جملی کافیهست احوال باطنی شخصی منحصر در استغراق و سکر و شوق و ذوق و ظهور احوال توحید نیست از اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم اینچنین حالات و کثرت خرق عادات مروی نیست و در مقامات قرب از همه اولیا سبقت دارند مگر دست ادراک از حالاتی که بر بواطن آن اکابر وارد بود کوتاه است احوال اصحاب اینطریقه بسبب مقامات متنوعه اختلافها دارد و در حصول اطمینان و رسوخ ملکه حضور و نسبت مع الله و تهذیب اخلاق و متابعت سنت مساوی الاقدام اند احوال متعارفه از سکر و ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و واردات توحید موافق تحقیق کبراء اینطریقه و معلومات متوسلان از مقتضیات لطیفه قلب است و علوم و حالات لطایف دیگر چیزی دیگر است که بی رسیدن بآن مقامات تصدیق آن متصور نیست که آن کیفیات جدید است تقدیم متعارف و آیه شریفه (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * طه : ۱۱۰) مبنی ازان مقامات است.

حضرت میر مسلمان رحمة الله علیه از سادات کبار صحیح النسب این دیار

اند قطع علایق دنیا و ترك اسباب نموده بتحصیل مرضیات الهی پرداخته اند و در تحصیل علوم ظاهر و باطن با حضرت ایشان شریک بوده و صحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی الله تعالی عنهم در یافته بمقامات طریقه رسیده اند و از خدمت حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر الطاف پیران کبار در باره ایشان مصروف بود و قدر سالکان بزیارت و استفاده بزرگان پیدا شود ایشان را بجناب

مبارك روابط اتحاد راسخ بود چنانچه بايشان نوشته اند(که از ياد عهدهای قديم حالتی ميگذرد و برتنهائی خود ترهي می آيد که در قالب تحرير نميگنجد شعر سقى الله وقتاً كنت اخلو بوجهکم * و ثغر الهوى فى روضة الانس ضاحک * اقمنا زماناً والعيون قريرة * واصبحت يوماً و الجفون سوافک * شيخ احمد خادم سرکار مقيد کار است لطيفه قلب او از قيد قالب برآمده اما استعداد اينمرد ضعيف است افتان و خيزان بمقصود ميرود خدا بمنزل معهود رساند سلب امراض قلب و قلب که معمول حضرات ماست رضی الله تعالى عنهم حق تعالى آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درين امر معذور ميداريد فيض الله خان را هر روز پيش خود نشانده بقدر پانصد نفس سلب مرض ايشان نمايند تأکيد است قصد سفر حجاز مبارک است اما اندکی بتأمل اين حسنه بعمل بايد آورد مبادا حق شرعی کسی تلف شود) از رحلت ايشان بخاطر مبارک بسيار غم و الم رسيد چنانچه بيمر مبین خان نوشته اند که از خبر رحلت مير مسلمان چه نويسم که بر من چه گذشت بينت يار رفت و ما چون نقش پا بخاک افتاده ايم * سایه ميکرديد کاش اين نا رسا افتادگی * الحمد لله ما هم بر سر راهيم کيفيت واقعه ايشان و در کجا آسوده اند بنويسند چند نفس که باقيست حق تعالى در رضای خود بگذارد.

حضرت مولوی محمد ثناء الله پانپیتی اشرف و اسبق خلفاء حضرت مظهر اند نسب ايشان بحضرت شيخ جلال کبير اولياء چشتی رحمة الله عليه به دوازده واسطه ميرسد و نسب حضرت شيخ جلال بجناب امير المؤمنين حضرت عثمان رضی الله تعالى عنه منتهی ميشود ايشان زبده علماء ربانی مقرب بارگاه يزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه بابيان مأخذ و دلائل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسله تأليف نموده اند و آنچه نزد ايشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جدا مسمی بمأخذ الاقوی تحرير فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسير طولانی جامع اقوال قدماء مفسرين و تاويلات جديده که بر لطيفه روحانی ايشان از مبدأ فياض ريخته ارقام نموده اند و رسايل در تصوف و تحقيق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالى عنه نگاشته صفاء ذهن و جوده طبع و قوت فکر و سلامت عقل ايشان زائد الوصف است طريقه از حضرت شيخ الشيوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات

(۱) جلال الدين الكبير محمد خليفه شمس الدين چشتی توفی سنة ۷۶۵ هـ. [۱۳۶۳ م.] فی پانی پُت

ایشان بفساد قلبی رسیده اند باز باتباع امر آنحضرت بخدمت حضرت مظهر رجوع نموده بحسن تربیت بلیغی بجمیع مقامات احمديه فايز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوك اینطریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافة طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرفراز گشتند ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارك خود را به پیشانی ایشان مالیدند همدران ایام بزیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند و آنحضرت خرمای ترائشان را عطا فرموده یکبار امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه بخواب دیدند در باره ایشان به بشاشت تمام میفرمایند (انت منی بمنزلة هارون من موسى علیهما السلام) حضرت ایشان تعبیر اینخواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله تعالی عنه متمثل شده شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تأسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علوم مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره و هر فیضی که بفقیر میرسد ایشان دران شریک اند نیک و بد ایشان نیک و بد فقیر است از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدای تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل مینمائید که ملائک بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمال اصحاب حضرت ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و

برکات طریقهٔ احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگر چه دست ادراک ارباب قلب از ان حالات کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علونسبت خاصهٔ مجددی درینوقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارت است از تسلیک و ایصال طالبان بغایات طریقهٔ احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الهی سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می نمودند که در اصحاب فقیر کسی قایم مقام فقیر نیست گفت فقیر راقم مقصود از اختیار طریقهٔ تصفیة قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیة نفس از رذایل و تهذیب اخلاق است و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست میدهد الحمد لله که اینمعانی در صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینهارا دیده ام حضور و جمعیتی با ادواق قلبی بلکه انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یکمنزل قرآن در تهجد میخوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان چنین ریختند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق اینمرتبه چنانچه باید بجا می آرند و رسوم متعارفه قضات نا عاقبت بین هرگز از ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعذیر فرمودند و آنچه گرفته بود رد نمودند مشهور است اینچنین ادای حق این منصب خاصهٔ ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره ازان نوشته می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنهٔ عظیم آباد ترك روزگار کرده از چند روز داخل طریقه شده بوسیلهٔ رقعہ بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلب او تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی شکسته دل است مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطایف خسه ایشان جاری شده و نفی و اثبات هم شروع نموده اند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفهٔ قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرور است انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و کهیا

بصحب حضرت ایشان رسیده به نسبتهای طریقه فایز شدند.

مولوی فضل الله رحمة الله عليه برادر کلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهره کامل داشتند طریقه از حضرت شیخ رحمة الله عليه گرفته استفاده از صحبت حضرت ایشان نمودند و بتوجهات شریفه بمقامات طریقه رسیده کثیر الذکر دایم التوجه الی الله بودند بعد رحلت ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اندوهناک گشتند بخواب ایشان آمده فرمودند ای برادر اینقدر غم و الم چیست (الْآنَ إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* یونس: ۶۲) نص قرآنی است درینعالم مارا راحتها و نعمتها کرامت کرده اند که از بیان و حساب افزون است.

مولوی احمد الله رحمة الله عليه فرزند کلان مولوی ثناء الله از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاهر از والد ماجد خود و دیگر علما خوانده اند و در وقت تحصیل علم تمام شب بمطالعه کتاب مشغول بوده میل باکل و شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده در علم قرائت و تجوید مهارت تمام داشتند هر روز بیست و یک سیپاره تلاوت میکردند طریقه از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و مراقبه پیش گرفتند هر روز سی و پنج هزار بار ذکر تهلیل می نمودند از صبح تا بچاشت بلند مراقب می نشستند بتوجهات علیه حضرت ایشان و کثرت ذکر و مراقبه بمقامات بلند و واردات ارجند رسیده اجازت طریقه یافتند مردم را به تلقین ذکر و مراقبه مشغول سلوک راه مولی مینمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و غائبانه توجه بترقیات ایشان داشتند در مکتوبی میفرمایند توجه بشما تا امروز ناغه نشده و نخواهد شد ترقیات شما روز افزون است تجلیات کمالات رسالت گاه گاه ظهور میکند و بقید حلقه ارشاد که صبح و شام بذکور و اناث دارید سرور بسیار رسانیده و توقع قوی پیدا شد الله تعالی فتوحات دو جهانی ارزانی دارد جای دیگر میفرمایند احمد الله را در حقیقت کعبه توجه میشود در دو سه روز در حقیقت قرآن داخل میگردد انتهی ایشان بکمان جهد در ذکر و عبادت بجمیع مقامات عالیه طریقه رسیده شانی رفیع پیدا نمودند با اینهمه کمالات ظاهر و باطن الولد سرلابیه در حق ایشان صادق می آید جوان سی ساله بودند که ازینجهان در گذشتند والد ایشان میفرمودند که سبب موت این فرزند بظاهر افراط محبت

من با او بود حق سبحانه از کمال غیرت در دل دوستان خود محبت غیر نمیگذارد ویرا ازینجهان برداشت و محبت غیر در دل من نگذاشت ایشان شجاع ترین مردم بودند با کفار بارها جهاد نموده بمرتبهٔ غازیان فی سبیل الله رسیدند یکبار گروهی از قزاقان بر سر ایشان رسیده اسباب و اشیا از خادم ایشان گرفته بردند ایشان تنها پیاده بتعاقب پرداخته از بیست سوار بشمشیر و سپر اسباب خود باز گرفته (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّجُلَ الشَّجَاعَ) وصف خود ساختند شیخ صبغة الله رحمة الله علیه فرزند دویم مولوی ثناء الله علم خوانده بود و کتب دین تحصیل نموده طریقه از حضرت ایشان داشت در ایام شباب برحمت حق پیوست مولوی دلیل الله فرزند سیوم مولوی ثناء الله علم فقه خوانده بفن اصول و معقول مناسبت دارد و طریقه و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدایش سلامت دارد زوجهٔ شریفهٔ مولوی ثناء الله کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نموده باحوال فنا و بقا که ارباب نسبت اینخاندان دارند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافته باوقات نیک و وظایف طاعت و ذکر و مراقبه از مقبولان بارگاه است آنحضرت در مکتوبی بآن عقیفه میفرمایند اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است و شمارا گاه گاه توجه میدهم و ترقی معلوم میشود بذکر الهی جل شانہ و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشد و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه لازم گیرند که موجب نیکنامی و کامیابی دارین است.

شیخ محمد مراد از قدمای اصحاب حضرت ایشان اند طریقه از آنحضرت گرفته تا سی و پنج سال هر روز یکبار در حلقهٔ ذکر حاضر شده اند و بيمين صحبت مبارك بمقامات مصطلحهٔ طریقه رسیده و نسبتی بلند حاصل نمودند و بجناب فیضآب خصوصیتی بهمرسانیده که دیگری از اصحاب دران شريك نیست معاملات دولتخانه بایشان تعلق داشت حضرت ایشان میفرمودند که در اصحاب ما در رفعت نسبت کسی بایشان مساوات ندارد کمالات که در ذات ایشان جمع است بسبب پیشهٔ تجارت طالبی بایشان رجوع نمیکند زیرا که شیخ را علم و عقل سلیم و کشف صریح با وجدان صحیح و شرف نسب و تجمل ظاهر و دولت فقر و قناعت در کار است انتهی مولوی نعیم الله نوشته اند

که ایشان مستجاب الدعوة اند و بارها اینمعنی بتجربه رسیده والله اعلم گفت فقیر راقم استجابة دعا لازم کمالات باطنی نیست پیش عظمت کبریا جز به تسلیم راست نمی آید شرط اجابت دعا اکل حلال و صدق مقال و اخلاص است در قبول دعا این هر سه امر را دخل تمام است نزد فقیر حالات نسبت ایشان ازان قبیل نیست که بادراك هر کسی در آید خدای متعال ایشان را سلامت دارد.

شیخ عبد الرحمن از برادران شیخ محمد مراد بتوجهات حضرت ایشان احوال عالیه داشت مغلوب حالات نسبت مع الله بود قاضی ثناء الله میفرمودند از پس ظهور کیفیات نسبت بمجرد دیدن وی دل در تعظیم و تکریمش بی اختیار میگردید (اذا رؤا ذکر الله) وصف حالش بود رحمة الله علیه.

میر علیم الله کنکوئی رحمة الله علیه از قدمای اصحاب و اکابر خلفا و شیفته جمال معرفت افزای حضرت ایشان اند صحبت حضرت شیخ نیز دریافته اند و بامر آنحضرت التزام خدمت حضرت ایشان نموده. سلوك طریقه احمدیه تمام نموده بحالات عالیه و واردات سامیه رسیده اند در نسبت ایشان سکر غلبه داشت و صحو و هشیاری نسبتهای مجددیه آن کیفیت و مستیهارا مستور نتوانست ساخت سرشار شراب ظهور محبت الهی و مخمور ذوق باده حضور و آگاهی بودند ذکر اهل محبت بر زبان ایشان رفتی و حکایات عاشقانه اشک ریز چشم ایشان گشتی گریه آبرو بخش احوال ایشان بود ناله شورانگیزی سوز سینه ایشان می نمود صحبت ایشان شوق محبت خدا می بخشید از سیمای ایشان انوار نسبت مع الله می درخشید استغراق قوی و بیخودی دراز میداشتند محبت آنحضرت بر ایشان غالب بود از غلبات محبت لفظ قربانت شوم بجای سلام بحضرت ایشان میفرستادند وقتیکه از وطن بزیارت آنحضرت می آمدند اگر از رنج راه مانده می شدند بذکر مناقب حضرت ایشان چالاک و از جوش محبت در بیابان نوردی بی باک میگشتند یکبار حضرت غوث الثقلین را رضی الله تعالی عنه بخواب دیدند خواستند که قدمبوس نمایند فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سعادت ما فقیران است ازین لفظ اظهار انبساط نموده تلطفات بسیار بحال ایشان فرمودند شبی

بخواب دیدند که اکابر چشتیه مثل گنج شکر حضرت شیخ فرید و شیخ عبد القدوس^[۱] رحمة الله عليهم تشریف آورده سلب نسبت نقشبندیه از باطن ایشان نمودند و القای نسبت خاندان خود فرموده رفتند بعد ازان ارواح بزرگان نقشبندی مثل حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان ما قدس الله اسرارها تشریف فرما شده نسبت چشتی از قلب ایشان کشیده باز از نسبت نقشبندی سینۀ ایشان را معمور فرمودند ایشان را ازین اخذ و جرو شرف زیارت اکابر حالتی رویداد و اضمحلالی دریافت که هیچ تاب و طاقت نگذاشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده اظهار این واقعه نمودند آنحضرت ایشان را بجناب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بردند میفرمودند والله ماهیچ از حال ایشان اظهار نکردیم حضرت شیخ بنور فراست دریافت فرمودند بزرگان بحال ایشان تصرفی نموده القاء کیفیات نسبت خود فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندیه در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشانرا عطا نمودند و مقاماتی که ازین طریق حاصل کرده اند صحیح و بجاست بالجمله ایشان بگرم جوشی طینت و استعداد خود و آثار حرارت نسبت چشتیه ذوقها داشتند که آنحالات محل غبطۀ طالبان راه مولی است تمام عمر با جوشیهاء محبت بسر بردند و در حین حیات آنحضرت رخت سفر بدار البقا بر بستند زوجه شریفه طریقه از حضرت ایشان گرفته سرشار باده محبت خدا بود بعد واقعه ناگریز خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائک مرا در پیشگاه کبریا جل جلاله ایستاده نمودند من در انوار بی متناهی استغراقی یافته به بلا گردانی شاهد مقصود شتافتم ابواب مغفرت و رحمت بر من کشاده گشت الحمد لله ثم الحمد لله.

شیخ مراد الله عرف غلام کاکی رحمة الله علیه از اجله خلفاء حضرت ایشان در علم و عمل شانی عالی داشتند ایشان از انجماعه اند که حضرت شیخ تربیه آنها را حواله بحضرت ایشان نموده بودند ایشان بیمن تربیه آنحضرت بمقامات انتهای طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملک بنگاله مرجع و مآب طلاب گشتند صیت کمالات ایشان در آن دیار بصید دها پرداخت و نفحات اخلاق حسنه و شمایم صفات کامله ایشان مشام جانها را معطر ساخت مردم بسیار سرمایه جمعیت و آگاهی ازان مقبول بارگاه الهی

(۱) فرید الدین مسعود گنج شکر مرشد نظام الدین توفی سنة ۶۶۴ هـ. [۱۲۶۵ م.] فی ملتان

(۲) عبد القدوس توفی سنة ۹۴۵ هـ. [۱۵۳۹ م.] در بلده کنکوه

اندوخته بیاد خدا پرداختند از آن جمله محمد غوث احوال نیک دارد محمد دانش و محمد درویش از اصحاب ایشان استفاده از حضرت ایشان نمودند محمد دانش کار نسبت باطن بعنایات آنحضرت از فنای قلب و فنای نفس بفوق رسانیده بحضور و آگاهی و کیفیات استهلاک و اضمحلال که خاصه فنای نفس است وقت خوش دارد محمد درویش در باطن بترقیات کثیره رسیده به نسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیسر طالبان تصنیف نمایند و حضرت ایشان منع فرمودند که اشاعه انوار طریقه موجب حصول اخلاص و مرتبه احسان می شود اوقات مصروف همین شغل باید داشت و بجز ذکر و مراقبه هیچ امر نباید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال نمودند.

حضرت شیخ محمد احسان رحمه الله علیه از قدمای اصحاب و کامل خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت حافظ محمد محسن در نسب بشیخ عبد الحق رحمه الله علیهم میرسند در اوایل ایام جوانی از جهل و نادانی در عقیده ایشان انحرافی و در ظاهر از طریق مستقیم انصرافی پیدا شد در رؤیا دیده اند که حضرت ایشان شیر و برنج تناول نموده بقیه اش بایشان عطا فرمودند پس بدست مبارک شرف توبه و ارادات دریافتند و درین راه بکمال استقامت ثبات ورزیده بترقیات کثیره رسیدند و بنهایات مقامات طریقه احمدیه فایز شده باطن خود را مظهر انوار آگاهی ساختند در نسبت ایشان جذبی و شورشی قوی بود در سیر ولایت قلبی بیتابی و صیحه های بیخودی بسیار داشتند از حرارت شوق و گرمی طپش باطنی در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه دار نبود از غلبه جذبات محبت تاب استماع اسم مبارک الله و آواز سماع نداشتند روزی در حضور مبارک فریادی بر آورده بیخود گردیدند آنحضرت فرمودند در نسبت شما ذوق و شوق خوب پیدا شده اگر بر چنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق و محبت کفایت کنند صحبت ما را ترک نمایند و الا مبادا اینچنین فریاد و نعره موجب ضرر شما گردد درینوقت ذکر و مراقبه جمعی از ملائیک کرام بود علیهم السلام از فریاد شما متفرق شدند و یکی ازینها بسوی شما تیز تیز نگریست و اگر کار باطن خود حواله بما کنید توجهی کنیم که ازینمقام شورش

بمقام طمانینت رسید که نسبت اطمینان به نسبت قرن اول مشابه است و از شائبه ریا دور ایشان عرض نمودند بنده بشورش و طمانینت کاری ندارد مقصود رضاء جناب عالیست پس حضرت ایشان را طفره در مقام فوق نمودند و احوال آنجا فایض گردیده بیتابیهای ایشان را اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد گرم ایشان باقی بود گاه گاه بی اختیار فریاد بر آورده بیخود می افتادند روزی کسی نزد ایشان گفت که روزینه مولوی ثناء الله سبتهلی از وجه شبه مقرر شده فرمودند از سینه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه سیل انوار نسبت می آید که اینهمه کدورتها را می کاهد بمجرد این سخن فیض کثیری فایض شد ایشان آهی بر آورده بیخود افتادند یکبار باستماع این شعر شعر رفتیم از میکده اما بدعا میخوایم * که ازین در نروم لغزش مستان مددی * بیتابیها نمودند هم چنین شورش محبت ایشان را مضطرب میداشت و بسا اوقات نعمه عاشقانه بیخود میساخت عشق است که حیات افزاء دلهای طالبان است عشق است که بقابخش جانهای سالکان است **بیت** هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * ثبت است بر جریده عالم دوام ما * **فرد** گر عشق ترا نیست بتحقیق ز تقلید * چاک بگریبان زن و خاکی بسر افکن * **بیت** کار ما عشق و بار ما عشق است * حاصل روزگار ما عشق است * ایشان میفرمودند در هنگامه غارتگری شاه درانی من بر دروازه کوچه خود بهمت تمام متوجه نشستم که کسی از غارتگران درون کوچه نیاید بفضل الهی تا شب هرگز کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که درد پهلو داشت بخدمت ایشان عرض نمودند بسلب اینمرض که هرگز به نمیشود همت گمارید همینکه اسم مبارک الله بگوش ایشان رسید نعره زدند درد دفعه زایل شد میفرمودند در وقت شکست لشکر ملا رحیمداد از غلبه کفار فقیر دران لشکر بود در چنین وقت قیامت انگیز نسبت باطن فقیر بقلبه تمام ظهوری داشت که از شدت سرما و غارت و قتل کفار مرا هیچ خبر نبود و بتوجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند در ایام کسب سلوک طریقه فقیر را فقر و فاقه سخت دریافت سه فاقه پی در پی را یک فاقه میدانستم روزی حضرت ایشان احوال فقیر پرسیدند بیسامانی خود عرض نمودم متأسف شده اندکی آرد و کرته خاص کرامت فرمودند بیمن تبرک شریف تنکی بفرایخی مبدل شد میفرمودند تا شش ماه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام

ازینجهت فیوض کثیره حاصل شد که از هیچ ریاضت و مجاهده اینچنین ترقیات میسر نیست.

شیخ غلام حسن رحمه الله علیه از برادران شیخ محمد احسان از مخصوصان اصحاب و زبده احباب حضرت ایشان اند بزید عنایت اختصاص داشتند طریقه شریفه از آنحضرت گرفته بمقامات نسبت اینخاندان رسیده اوقات بیاد الهی خوش داشتند.

شیخ محمد منیر رحمه الله علیه از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمه الله علیه و از اجله خلفای حضرت ایشان اند اشغال طریقه علیه چشتیه نموده حظی از اذواق و اشواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریقه نقشبندیه ارادت بدست حضرت ایشان نموده بالتزام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریقه رسیده اجازت یافتند نسبت قوی و حالات بلند داشتند و در زاویه قناعت و توکل بیاد خدا مواظبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قویست اگر قطب باشد از ایشان استفاده نماید ایشان در وقت سلوک تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان نیک داشتند طالبان بخدمت ایشان رجوع آوردند و حلقه ارباب ذکر بجمعیت تمام منعقد گردید اما عمر ایشان وفا نکرد و در حین حیات حضرت ایشان بمرض ذات الصدر در گذشتند و از موت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار گذشت چنانچه بمولوی ثناء الله سبهنلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم ماه ذی الحجه رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم بعمر طبیعی قریب است تسلی شدیم.

خواجه عباد الله از اولاد حضرت خواجه نقشبند رضی الله تعالی عنه طریقه از شیخ محمد منیر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان دریافته بتوجهات علیه بمقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است ساها است که وفات نمودند.

حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمد منیر بیمن صحبت مبارک حضرت

ایشان نسبت علیه کسب کردند و زیارت حرمین شریفین رسیده در گوشه قناعت بیاد مولی خوش میگذارند.

مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه از خلص اصحاب و زبده خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلم دینی علم معقول نیز تحصیل نموده قرآن مجید یاد کردند طریقه از حضرت ایشان گرفته بتوجهات علیه بنهایات مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه بدرس علم و ارشاد سلوک باطن اشتغال نمودند و در علم طب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت نهایت اخلاص بود و مصاحب خاص بودند در رمضان المبارک در تراویح قرآن مجید میخواندند و از حسن صوت و ترتیل حروف که دأب تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند در هرسال از وطن خود زیارت حضرت ایشان آمده کسب انوار حضور می نمودند تا آن که برحمت حق پیوستند.

میر نعیم الله رحمة الله علیه از اکابر خلفای حضرت ایشان اند صحبت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفه ایشان شیخ محمد اعظم رسیده بالتزام صحبت حضرت ایشان مقامات سلوک طریقه احمدی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم و ادب و حسن اخلاق موصوف بودند در محبت آنحضرت رسوخی بکمال و بتعلیم طریقه و درس علم دین اشتغال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرائت و تجوید از قاری عبد الغفور سند دارند آنحضرت باستماع قرآن مجید از ایشان در تراویح بسیار محظوظ میشدند روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش وسید نعیم الله بسبب تهذیب اخلاق ایشان گاهی ناخوش نشده روزی حضرت سید نعیم الله را مخاطب نموده میفرمودند شما هر قدمی که در راه خدا و رضای مولی بر ما میدارید بر چشم ما می نهید اگر شما مردم از اوطان خود نیائید حلقه مراقبه بی جمعیت و بی برکت گردد ایشان در حین حیات حضرت ایشان ازینجهان رحلت نمودند.

مولوی ثناء الله سبھلی رحمة الله علیه از اعظم خلفای حضرت ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند

طریقه از خواجه موسی خان خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته بذکر و مراقبه مواظبت نمودند و بامر ایشان استفاده کمالات باطنی از حضرت ایشان نموده بنهایت مقامات سلوک طریقه رسیدند و بتعلیم طریقه مجاز گردیده در بلده سبزل بدرس علوم و هدایت سلوک راه خدا پرداختند بعلم و عمل و صبر و استقامت موصوف و باخلاق نیک و اوصاف حسنه معروف بودند ایشان میفرمودند از شغل درس حدیث و تفسیر نور و صفا بسیار حاصل میشود و نسبت احمدیه قوه و ترقی میگیرد میفرمودند یکبار اندکی از طعام یکی از امرا تناول نمود احوال باطن زایل شد چندانکه توبه و نیازمندی کردم هرگز آن حالات پیدا نشد اگر چه کیفیات نسبت دایم شامل حال است اما احوال و ذوق هیچ نمی یابم صاحب نفعات گفته است که یکی ازین طائفه فرمود از غایت تشنگی آب یک لشکری خورده بودم همه حالات باطن من تباه شد سی سال شده که اثر آن کدورت باقی است انتهی ایشان شبی رسول خدا را بخواب دیدند صلی الله علیه وسلم که بحال ایشان عنایت نموده یکرूपیه یومیه مقرر فرمودند و آنچنان واقع شد که بعد دیدن این خواب یکی از اغنیا یکرूपیه بجهت ضروریات ایشان معین ساخت حضرت ایشان بایشان نوشته اند الله معکم اینما کنتم شما در آنجا رفته جای فقیر گرم سازند که دران ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود مشغول باید بود و تشویش را بخاطر راه نباید داد اوقاترا در ایصال منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارند او سبحانه شمارا دولتی داده است شکر آن همین است قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم انشاء الله تعالی زود است که ضیق بوسعة بدل می شود فرد مشکلی نیست که آسان نشود * مرد باید که هراسان نشود * اگر از غیب چیزی معین گردد بیمضایقه آنرا قبول باید نمود که وجه معین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد برآن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف موجب بی جمعیتی و رأس المال صوفیه همین جمعیت است الله تعالی متبعان سنت نبویه علیه الصلوة والتحیه و درویشان خانقاه عالیجاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند و صرف اوقات باینعمل متضمن فتوحات دو جهانی دانند ختم خواجهها و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرند و بجناب او

تعالی امیدوار و از غیر او ناامید باشند و از آشوب کفار مرهٔ اندیشه نکنند انشاء الله تعالی دوستان مرا مضرتی نخواهد رسید و فقیر را حاضر شناسند انتهی حاجی محمد یار طریقه از ایشان گرفته بتوجهات حضرت ایشان نسبت حضور و آگاهی حاصل نمود باز بخدمت مولوی نعیم الله صحبت داشته.

سید احمد علی از اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت استفاده کرده مغلوب جذبات نسبت قلبی گردید و از بس جذبات بیثباتی خواب و خور ترك کرد اکثر اوقات بیقرار و از سکر حالات سرشار می بود بحسن تربیت حضرت ایشان بهوش آمد کار معامله باطن با فنای نفس رسانید اجازت تعلیم طریقه دارد و مدهوش کیفیتهای نسبت مع الله است.

میر عبد الباقی از اجلهٔ خلفای حضرت ایشان اند حظی از علوم ظاهر نیز دارند ساها کسب فیوض صحبت آنحضرت نموده بغایات مقامات طریقه رسیدند بکمال علم و تمکین آراسته اند و باخلاق نیک موصوف بعالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان در امور مرجوعهٔ دوستان ایشان را بجهت استخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد پنج بار بزیارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شده اند و بعنایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده.

خلیفه محمد جمیل رحمة الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند در ایام خوردی با والد ماجد خود يك توجه از آنحضرت گرفته بتحصیل علم و کتب طب شغل نمودند می گفتند الله تعالی بعد حصول حظ وافر از علم بیمن توجه حضرت ایشان داعیهٔ طلب راه خود بنده را عطا فرمود و در جستجوی مقصود بخدمت درویشان بسیار گشتم هیچ جا دلم آرام نیافت بخدمت حضرت ایشان رجوع آوردم آنچه در طلب آن مشقتها کشیده بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه بمقامات طریقه رسیده باجازت و خلافت مشرف شدم ایشان در تحمل و تمکین و استقامه بر امور شریعت و طریقت راسخ بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوک طریقهٔ احمدیه داشتند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند در حین حیات آنحضرت برحمت حق پیوستند.

حضرت شاه بهيك رحمة الله عليه^[۱] از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالى عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خاصه آباء کرام خود حظ وافر اندوخته کار باطن تا بکمالات رسانیدند و باجاست آنحضرت هدایت و ارشاد راه مولی می نمودند و بر اتباع سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقه احمدیه استقامت داشتند بعد واقعه ناگزیر ایشان کفار سکهان که مزارات متبرکه سهرندی خراب نموده اند خواستند که نعش ایشان از قبر برآرند ایشان دستی بر سرینکی از کفار زدند فی الفور هلاک شد و رفقایش از بیم جان بگریختند از ظهور چنین خرق عادات کفار دست تعرض از مزارات باز داشتند.

مولوی عبد الحق رحمة الله عليه از برادران شاه بهيك طریقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت باطن تا بفناء قلب رسانیده بودند احوال نیک داشتند درس علم ظاهر میگفتند در عین شباب ازینجهان در گذشتند.

شاه محمد سالم رحمة الله عليه از قدمای اصحاب و زبده خلفاء حضرت ایشان اند تا ده سال کسب فیوض صحبت مبارک نموده مقامات سلوک طریقه را بانجام رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان خدا پرداختند مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند بر وضع و آداب حضرت ایشان استقامت داشتند در مکتوبی که بایشان نوشته اند ما بعافیتیم شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بمردم بخاکساری و بی نفسی معامله نمائید که کمال نفس در نیستی است و هستی حق تعالی را مسلم صحبت فقرا و علما لازم گیرید و بر مکروهات زمانه صبر گیرید که دنیا زندان مؤمنانست و وعده راحت در آخرت است و بر نعمتهای الهی شکر واجب دانید و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از خدمتی نباید خواست مگر بغلبه محبت خود نماید پس مضایقه ندارد هر جا باشید با خدا باشید با استقامت باشید و بر محبت پیران طریقه باشید و السلام.

شاه رحمة الله عليه از کمال خلفای حضرت ایشان اند بکمال محبت و اخلاص اختصاص داشتند از ملک سنهد در طلب خدا برآمده هر جا درویشی شنیدند بخدمتش رسیدند صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله عليه دریافته اند و باستان

ولایت نشان حضرت ایشان رسیده تا چار سال کسب فیوض صحبت مبارک نمودند کار سلوک قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده اجازت یافتند ایشان را معاملات جلالی که در صورت ایذاء نفس و در معنی راحت روح را متضمن است خوش می آید صبر بلکه رضا بقضا شیوه ایشان بود بر فقر و قناعت در زاویه یاد خدا و ترک ماسوی استقامت داشتند سرداران وقت را آرزو بود که روزینه قبول فرمایند پذیرا نمیشد در خانه ایشان شبها چراغی جز نور ذکر خدا و روزها قوتی جز قوت اتباع مصطفی نبود صلی الله علیه وسلم سالها قباى عریانی در بر و کلاه مو بر سر لنگگی در کمر داشته اند در صحبت ایشان جم غفیری از طالبان جمع اند و حلقه مراقبه بجمعیت تمام انعقاد یافت دو کس را اجازت تعلیم طریقه داده بودند شاه خدابخش از اصحاب ایشان احوال نیک داشت بخدمت مرزا مظفر رحمة الله علیه نیز رسیده و صحبت حضرت ایشان دریافته بعد ایشان حلقه ذکر و مراقبه با جمعیت داشت وی نیز ازینجهان در گذشت محمد اکبر طریقه از ایشان دارد و فیض صحبت حضرت مرزا مظفر دریافته ترقیات نموده از حضرت ایشان ما نیز توجهات گرفته با فقیر بسیار نشسته و احوال گم کرده خود دریافته پرداخت نسبت باطن کم میکند وقفه الله سبحانه و ایای لمرضاته.

محمد شاه طریقه از صوفی عبد الرحمن خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیهما گرفته
بخدمت حضرت ایشان رسیدند و بیمن تربیت حضرت ایشان قریب بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت هدایت طالبان حق یافتند در مسکن خود حلقه ذکر و مراقبه با جمعیت مینمایند

میر مبین خان رحمة الله علیه از سادات کبار و عمده اصحاب و زبده احباب
حضرت ایشان اند بکمالات ظاهر و باطن آراسته بودند طریقه از آنحضرت گرفته بانتهای مقامات طریقه فایز شد و اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت طالبان پرداختند و جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور و جمعیت نمود بخدمت آنحضرت محبت راسخ و در اتباع اوضاع و اطوار حضرت ایشان جهد بلیغ داشتند لهذا در باره ایشان میفرمودند که میر مبین از اولیاء خدء کبیر و جانجانان صغیر است بهتر ازین در منقبت

ایشان عبارتی نتوان یافت پیر محمد از اصحاب ایشان بعنايات حضرت ایشان نسبت باطن تا بفناء لطیفه نفس رسانیده کشف کونی صحیح دارد و اخبار مستقبله بدعوی میگوید و آنچنان واقع میشود ملایک و ارواح را عیان می بیند وی میگفت روزی در موسم سرما وقت صبح در دریا غسل میکردم گرگان رسیده بر لب دریا ایستادند من شنا نمیدانستم توجه بحضرت میر مبین خان نمودم دیدم که عصا در دست رسیدند و گرگان را از آنجا دفع فرمودند.

میر محمد معین خان رحمة الله علیه برادر میر مبین خان در اخلاص و محبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان سبقت میداشتند طریقه از آنحضرت گرفته بمقام اجازت طریقه رسیدند بادب نیک مؤدب و باخلاق حسن مذهب بودند چنانچه در مکتوبی حضرت ایشان بایشان نوشته اند که آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر برادران را شریک نمودن ظلمی است نمایان حق تعالی نسخه وجود شما ازین هم صحیح تر فرماید امروز دهم شوال بتقریب تعزیت والد بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیاد کار گذاشته در آنوله حاضرم تحریر عبارات عزا پرسی خالی از تکلفی نیست که ما و ایشان بعلاقه همعمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم بیت امروز گر از رفته حریفان خبری نیست * فرداست درین بزم که از ما اثری نیست * ضعف بمرتبه ایست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم از بهر وجود او و هم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعده ظفره تا ولایت کبری حق تعالی رسانیده است طرفه عقیقه خوش استعدادی است در عالم عقیده و اخلاص پیشرو مردان است میر مکهو مساوی کمالات نبوة رسیده اند میر مبین خان شیخ مقرری است حلقه درین ایام صبح و شام خوب می شود مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصتی دهد که سیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر هجوم فیوض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله.

میر علی اصغر عرف میر مکھو رحمة الله عليه از اقربای میر محمد مبین خان زبده خلفای حضرت ایشان اند و بوجاهت ظاهر و حلاوت باطن و آداب کامله موصوف طریقہ از آنحضرت گرفته که کار سلوک باطن قریب بانتهای رسانیده باحوال مقامات طریقہ فایز شدند از بس اخلاص که ذکر رابطه بدوام رسانیده بانعکاس واردات عالیہ حضرت ایشان نیز وقتی خوش داشتند بزرگان گفته اند محبت شیخ و ذکر رابطه اصلی است راسخ در کسب حالات و کیفیات الهیہ و اینطریق از هر دو طریق ذکر و مراقبہ موصلتر است ایشان مجمع فیوض الهی و مظهر انوار آگاهی بودند اجازت هدایت طریق باطن یافته طالبان را تلقین ذکر و مراقبہ می نمودند در مرشدآباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شد و جمعی از ارباب قلوب انعقاد یافت در طلب قوت حلال پیشہ تجارت می نمودند اما شغل ظاهر ایشان را از تعمیر اوقات بوظایف عبادات باز نمیداشت و آیه شریفه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ * النور: ۳۷) وصف حال ایشان بود مدتی است که ازینجهان رخت سفر بر بستند.

محمد حسن عرب رحمة الله عليه از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاهده قوی داشت صایم الدهر بود چهل هزار بار ذکر کلمه طیبہ لساناً و ده هزار نفی و اثبات بحبس نفس جناناً و هزار بار سورہ اخلاص و درود و استغفار هر روز وظیفه داشت بتأییدات الهیہ آیه شریفه (وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * الجمعة: ۱۰) وصف حالش بود شبها بیداری و روزها در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و قیام و کثرت ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت در سه سال سلوک طریقہ احمدیہ باتمام رسانیده خلافت یافت و بوطن خود رفته مرجع طلاب گردید حضرت ایشان میفرمودند که در تمام عمریک کس طالب خدا و مجاهد راه مولی نزد فقیر آمده و آن کس محمد حسن عرب بود و این لفظ در وصف او کافیت.

محمد قائم کشمیری رحمة الله عليه از اصحاب خواجه موسی خان در طلب مقصود رنج سفر بسیار کشیده و صحبت درویشان بسیار دریافته صیام و قیام علی الدوام داشت و مجاهد بود در راه خدا بامرایشانشان بخدمت حضرت ایشان رجوع نمود و بحسن

تربیت آنحضرت در سه سال بانتهای مقامات طریقه رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت برای دیدن حضرت خواجه موسی خان به بخارا رفت ایشان را در مرض موت یافت بعد واقعه ایشان دید که حضرت ایشان ما بحال او توجهات فرمودند پس بیمن توجه آنحضرت او را در آنجا قبولی پیدا آمد و مردم بسیار بطلب طریقه رجوع نمودند اما دلش در آنجا قرار نیافت یکبار وی در خواب دید که وی باغی در مدینه منوره دارد و در آنجا نهری از حضرت ایشان ما جاری است و آب از آن نهر در باغ او می آید و درخت و گلرا نضارت می افزاید ازینجهت او را اشتیاق زیارت روضه مطهره مصطفی صلی الله علیه وسلم غالب آمد و عزیمت حج نمود میگفت من دوپسر دارم نذر کردم که یکی را مجاور خانه خدا و دیگر را خادم مسجد مصطفی گردانم صلی الله علیه وسلم.

حافظ محمد رحمه الله علیه از یاران خواجه موسی خان با مر ایشان استفاده از

حضرت ایشان می نمود و یکبار او را قبضی صعب پیش آمد و بهیچ وجه بسطی نمی یافت وی بحوالی فنای نفس رسیده بود حضرت خواجه نقشبند را رضی الله تعالی عنه دید میفرمایند ای پسرک من اینقدر ترا چه کم است که اصل کار تصفیة قلب از خواطر و تزکیة نفس از ذایل است و این دولت نقد وقت داشت پس بعد مدتی دراز از وی خدمتی نمایان بظهور آمد که آنحضرت بحالش مهربان شده فرمودند امروز وقت رفع قبض شما رسیده است و بکمال عنایت در باطن وی توجهات فرمودند و عقده مالا ینحل سالها بیک التفات آن معرفت افزای دلها بگشاد و فیضی بر دل تنگش وارد شد که تدارک تنگیهای دیرینه **مصرع** خدمت ترا بکنگره کبریا کشده حضرت خواجه احرار قدس^[۱] الله سره العزیز فرموده اند ما هر چه یافته ایم بخدمت یافته ایم در حمامهای وقف زیاده از بیست کس درویشان را خدمت و مالش بدن کرده ایم تا بیمن رضای درویشان دل ما بآب معرفت شست و شوی یافت و از لوث التفات ماسوا پاک و صاف گردید وی از خدمت یکی از مشایخ وقت که بخدمت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه انکاری داشت علم حدیث سند میکرد و روح مبارک حضرت مجدد رضی الله عنه حضرت ایشان را از توجه بحال وی منع فرمود بحلقه شریفه می آمد اما توجه آنحضرت نمی یافت میفرمودند حق

(۱) عبید الله احرار طائشکندی توفی سنة ۸۹۵ هـ. [۱۴۹۰ م.] فی سمرقند

صحبت و خدمت قدیم شما بر ما ثابت است اما مرضی پیران کبار نیست که توجه بکنیم دران نزدیکی ویرا جنونی لاحق شد و کار بزنجیر کشید در جوششهای جنون میخواند فرد نقشبندیه عجب قافله سالارانند* که برند از ره پنهان بحرم قافله را* و بهمان عارضه سودا در گذشت غفر الله له .

مولوی قطب الدین رحمة الله عليه حظی از علم ظاهر دارند و بصحبت مشایخ اینطریقه رسیده سبق ذکر از خدمت یکی از بزرگان اینخاندان گرفته شرف استفاده صحبت حضرت خواجه موسی خان دریافتند و تا هفت سال ملازم خدمت ایشان بوده کار سلوک باطنی تا بفنای قلب و فنای نفس و حالات و واردات آن دو مقام رسانیدند و با خواجه ضیاء الله و شاه عبد العدل خلفاء حضرت محمد زبیر و شاه عبد الحفیظ خلیفه حضرت شیخ محمد عابد رحمة الله علیهم صحبت داشته در نسبت خود قوتی کسب کردند و التزام صحبت حضرت ایشان ما نموده سالها استفاضه کردند و بمقامات عالیه فایز شده قریب بانتهای سلوک طریقه مجددیه رسیدند فنا و نیستی بر ایشان غلبه داشت مذهب الاخلاق لین الجانب بودند در آخر عمر استهلاك و اضمحلال نسبت باطنی بر ایشان غالب آمده از خود رفته ساخت و برحمت حق پیوستند.

مولوی غلام یحیی رحمة الله عليه از اجلة علمای نحیر و زبده فضلالی خوش تقریر بکارم صفات موصوف بودند حفظ قرآن مجید نموده بدرس علم ظاهر میپرداختند بر کتب علم معقول حواشی مفیده نوشته اند طبعی رسا و ذهنی در غایت ذکا داشتند طریقه قادریه از خدمت یکی از مشایخ آنخاندان عالی گرفته سالها بذکر و شغل باطنی مواظبت داشتند بصبر و قناعت و استغنا از اغنیا بسر برده شانی و وجاهتی بهم رسانیدند آوازه کمالات حضرت ایشان بجذب دل ایشان پرداخت از ملک پورپ احرام طواف آستان ولایت نشان بسته شرف زیارت آنقبله خدا پرستان دریافتند و طریقه نقشبندیه گرفته همت بر تحصیل مقامات سلوک طریقه گماشتند تا ششماه هیچ کیفیت ایشان را نه دریافت اما در سعی شغل باطنی پیش قدم بودند که اولین نعماء الهیه توفیق یاد اوست سبحانه و ادراک حالات و کیفیات از ثمرات دوام شغل بالله است بر وقت خود میشود

(۱) محمد زبیر بن ابی العلاء بن محمد نقشبند بن محمد معصوم توفی سنة ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] در سرهند

اگر در دنیا از احوال صوفیه چیزی دست ندهد در آخرت که دار جزاست کیفیات عمل و اخلاص ظهور می نماید **بیت** تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن * که خواهی خود روش بنده پروری داند * یکی گفته است التلذذ بالبکاء ثمن البکاء دیگری فرموده اللذت فی الصلوة شرك حکمت الهی یکی را بکیفیات اذکار محظوظ مینماید و دیگری را بعلم اسرار سرافراز میفرماید و یکی را محض بتوفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند هر سه کس از مقبولان درگاه اند لهذا فرموده اند منا من علم و منا من جهل چنانچه علم اسرار و حقایق و مشاهده تفصیل تجلیات الهیه از نوادراست جهل حالات باطنی نیز اقل قلیل اصل کار محبت و توفیق مرضیات الهی است اللهم وفقنا لما تحب و ترضی ایشان را بعنایت الهی حالات و کیفیات طریقه وارد شدن گرفت و به جذبات نسبت نقشبندی فایز شدند تا پنج سال کسب فیوض صحبت شریفه نموده سیر سلوک تا بتجلی ذاتی دائمی رسانیدند و اجازت تعلیم طریقه یافته سالماً و غانماً بوطن رفتند ایشان را آنجا قبولی پیدا شد و طالبان رجوع آوردند درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعه احوال باطن اشتغال نمودند در کوشه توجیه الی الله مراقبات میفرمودند از ورود حالات و غلبات نسبت باطنی فرصتی نداشتند اما عمر ایشان وفا نکرد شیخ خاندان قادریه ایشان بیمار بود بسلب مرضش توجه فرمودند مرض بایشان منتقل شد و بهمان مرض در گذشتند ازینجهت بخاطر حضرت ایشان غم و الم راه یافت چنانچه بعزیزی نوشتند که زخم رحلت مولوی غلام یحیی مرهمی ندارد واقعه جانکاه ایشان در سینه آتشی زد و زهره را آب گردانید (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۰۶) غیر از صبر چاره نیست که فردا ما هم میرویم ایشان در بیان مسئله وحدت وجود و وحدت شهود رساله نوشته بنظر حضرت ایشان در آورده مورد تحسین گشتند و آنحضرت بر ورق آن رساله این عبارت مرقوم فرمودند نحمد الله و نصلی علی رسوله سرگروه علماء فحول جامع علم معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که بسبب اخوت طریقه باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق اینست با اینهمه ایجاز قدر کافیست به بیان وافی جزاهم الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین مکشوفین اگر چه خالی از

تکلفی نیست متضمن مصلحه عمده است هی الاصلاح بین الفئتين العظیمین رحم الله عبدا انصف ولم يتعسف والسلام علی من اتبع الهدی گفت فقیر راقم تطبیق درین دو مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی است و دیگری از مقامی دیگر فیاض پیش ارباب حال محال است اما در تحقیق هر دو مشرب خفای نیست کسیکه در طریقه مجددیه بعلم و وجدان سیر نموده بر وی اینمعنی ظاهر است .

مولوی غلام محی الدین رحمت الله علیه از سادات صحیح النسب در نسب بحضرت غوث الثقلین میرسند رضی الله تعالی عنه عالم بودند بعلم معقول و منقول و حافظ کلام الله و ماهر حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم زاهد و عابد از ماسوا منفرد بمقام توکل رسیده بغلبه طلب خدای یگانه از آشنا و بیگانه بریده با مشایخ وقت خود صحبت داشته و از انظار عنایت بزرگان بهره برداشته ذکر و اشغال طرق اهل الله نموده و کیفیتی از ادواق قلبی حاصل فرموده اما از کمال تعطش این راه تسلی نداشتند ایشان و مولوی غلام یحیی و مولوی عبد الحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده اظهار طلب طریقه نمودند آنحضرت آن هر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند که در شما وحشتی معلوم میشود چندی دیگر در طلب فقرا سعی نمائید ایشان تا دو سال بخدمت مشایخ دهلی و هر جا درویشی شنیدند رسیدند هیچ جا دل ایشان تسلی نیافت پس بخدمت مبارک رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریفه از تجلیات صفات و شیونات گذشته تا تجلیات ذاتیه دایمه فایز شدند و اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت روز عطای خرقه اجازت بایشان فرمودند که شما را در واقعه بشارتی از غیب خواهد رسید پس بفقیر گفتند من یکی از اجله بزرگان را بخواب دیدم که سوره (والضحی) تا آخر آن بر من خواندند و این بشارت حصول هدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند که در ایامی که بحضرت ایشان رجوع آوردم در حلقه ذکر دیدم که غوث الاعظم بجای ایشان نشسته اند و نیز یکبار دیدم که حضرت غوث الثقلین تشریف آوردند حضرت ایشان هدیه نیازی از درون حجره آورده بخدمت آنحضرت گذرانیدند مرا یقین حاصل شد که فیض قادری نیز درین خاندان شامل است که فیض التفات

غوث اعظم رضی الله عنه بصورت آنجناب متمثل شده دو بار بنظر آمد زبانی یکی از ثقات شنیده ام استاد ایشان مولوی باب الله اراده زیارت مزار فیض الانوار حضرت غوث الثقلین نموده بودند آنحضرت در خواب ایشان آمده فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما تلمذ می نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار رنج سفر نیست مولوی نعیم الله نوشته اند که یکبار پیراهن ایشان تبرکاً پوشیدم آنچنان فیوض و برکات یافتم که گاهی بچنین حالات نرسیده بودم ایشان را در او رنگ آباد اصحاب فیض طلب بسیار جمع آمدند وصحبت افاده گرمی گرفت مدتی در آنجا بوده بحج رفتند زیارت حرمین شریفین دریافتند در جوار خانه خدا یا قریب مدینه مصطفی صلی الله علیه و سلم آسودند.

مولوی نعیم الله بهرائی عمده خلفای حضرت ایشان جامع اند در علم معقول و منقول در وقت تحصیل علم میخواستند که بشغل باطنی پردازند در منامی بشارت یافتند که حصول این دولت بصحبت شیخ کامل مکمل وابسته است و هنوز وقت آن نرسیده پس بعد تحصیل علم طریقه نقشبندیه از خلیفه محمد جمیل که ذکر ایشان سابقاً گذشته گرفته بخدمت حضرت ایشان رجوع آوردند و بالتزام صحبت و خدمت در چهار سال بمقامات علیه اینطریقه رسیده بتجلیات ذاتیه دایمی فایز شدند و خرقة اجازت و خلافت یافته در وطن خود مرجع طالبان گردیدند و در صحبت ایشان دلها را جمعیت و حضور حاصل است بکمال استقامه بر طریقه شریفه و اتباع سنن نبویه و اخلاق حسنه آراسته اند در کوشه صبر و قناعت اوقات بیاد خدا معمور میدارند حضرت ایشان بحال ایشان عنایت بسیار داشتند چنانچه از حال خود چنین نوشته اند که آنحضرت در باره فقیر فرموده اند صحبت چهار سال شما برابر صحبت دوازده سال دیگران است و از نور نسبت و فیض صحبت شما عالمی منور خواهد شد و فتوحات دو جهانی حق سبحانه شمارا ارزانی خواهد داشت انتهی الله تعالی ایشان را با این کمالات سلامت دارد کرامت الله و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیده ام که باحوال نیک ممتاز اند.

مولوی کلیم الله بنگالی رحمه الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان

اند طریقه از خدمت مبارک گرفته سالها فیوض باطنی حاصل نمودند و به نسبت کمالات رسیده و اجازت یافته بوطن خود رفتند ایشان میگفتند مرا از مطالعهٔ مکتوبات شریفهٔ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه محبت و عقیدهٔ قوی بخدمت ایشان پیدا شد و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل را حضوری و آگاهی بر دوام حاصل گشت یکبار در خانهٔ قاضی مرشد آباد بضيافت بودم بمجرد خوردن طعام قضا حضور و صفا از باطن زایل شد و کدورتی بردل طاری گشت که بهیچ عمل دور نیشد اشتیاق صحبت درویشان غالب آمد که شاید بیمن التفات بزرگی آن صفا و حضور باز حاصل گردد بخدمت بزرگان رجوع آوردم هیچ جا دل مرا جمعیت و آگاهی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فایز شدم و بمجرد دیدار فایض الانوار دل را اطمینانی حاصل گردید طریقهٔ نقشبندیه از حضرت ایشان گرفتم بحال فقیر توجهات فرمودند تا پانزده روز اثر توجه در باطن خود نه دریافتم آنحضرت میفرمودند که لطایف شما خوب جاری شده بنده ساکت بودم روزی در راهی میرفتم ناگهان دل بحرکت آمد و آواز اسم ذات بگوش من رسیده مضطرب ساخت فقیر راقم حرکت ذکر ایشان بچشم سرعیان دیده ام حرکت ذکر مبتدی را خوش می آید اما کار دوام توجه بخدا و خلو مدرکه از ماسوا است ایشان میگفتند در مشکلی سخت در مانده بودم و هیچ اسباب بر آمد کار بنظر نمی آمد ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بجهت روای حاجت شروع نمودم در خوابی دیدم که دریائی است زخار در نهایت طغیان و باد صرصر طوفانی انگیخته است و من در کشتی کاغذین میخوام که از طرف روانی آب بیرون برم بغایت اضطراب دارم که باینحال رسیدن بساحل ممکن نیست شخصی از غیب بمن گفت بیم مدار کشتی تو بمدد حضرت مجدد بمنزل میرسد دیدم که باد ساکن شد و کشتی بحفاظت تمام بمقصود رسید در دو سه روز آن مشکل حل گشت رجوع فقیر در بر آمد حاجات بجناب امام ربانی میشود و کارها از غیب باسانی می شود رحمة الله علیه.

میر روح الامین رحمة الله علیه از سادات کبار قصبهٔ سونی پت اند از خدمت عزیزی طریقهٔ قادری گرفته بشغل باطنی مواظبت می نمودند و بعضی اذکار خاندان

شطاریه از بزرگی اخذ کرده بعجائب واردات رسیدند می گفتند ذکر اسم ذات بمرتبه بر من استیلا یافت که هر جا اسم مبارك الله مشاهده می نمودم یکبار دیدم که دیوار طرف قبله بشکافت و جمال کعبه شریفه بیحجاب عیان گردید ارواح اولیا را بچشم سر زیارت می نمودم و حرارت و شوق قلبی نقد وقت داشتم اما دل مرا اطمینانی نبود تا آنکه بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانینت حاصل شد و آنچه آرزو داشتم بدست آمد ایشان سالها بخدمت آنحضرت استفاده نموده اند و بمقام اجازت طریقه رسیده از آنجا ترقیات کردند نسبت ایشان تابکمالات رسیده بود استقامه قوی داشتند حضرت ایشان میفرمودند ایشان محمدی المشرب اند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ می کردند حفظ تمام ناکرده ازینجهان در گذشتند سیوطی^[۱] رحمه الله علیه در شرح الصدور در حدیثی آورده که هر که حفظ تمام ناکرده میمیرد ملایک ویرا سیبی میدهند بمجرد استشمام رایحه آن قرآن تمام یاد او میگردد فرزند ایشان میر غلام حسین که طریقه از حضرت ایشان دارند در واقعه از روح عزیزی پرسیدند که از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار ما تلاوت قرآن مجید مینمایند سیوطی در همان کتاب نقول تلاوت اموات در قبور بسیار آورده و در حدیث است (کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون) محتمل است که ایشان نیز تلاوت میکرده باشند این تلاوت اموات بنا بر عادت و احتیاط نفوس ایشان است و دران هیچ کلفتی نیست و مدار تکلیف دنیا است یکی از اولیا گفته است اگر در بهشت نماز نیست مرا بآن نیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیاده تر از لذات آخرت دانسته آرزوی عبادت دارد در بهشت آنچه خواهد میسر بود و حصول رضوان الله اکبر بود.

شاه محمد شفیع رحمه الله علیه طریقه از خدمت بزرگی گرفته بالتزام صحبت مبارك حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیده بود و بتجلیات ذاتیه فایز گردیده بیاد الهی وقت خوش داشتند

محمد واصل و محمد حسین از خدمت یکی از عزیزان این طریقه ذکر و مراقبه تلقین یافته هژده سال در صحبتش کسب انوار جمعیت نمودند و سکر حالات نقد وقت (۱) عبد الرحمن جلال الدین السیوطی توفی سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] در مصر

ساخته تمام شب در بیخودیهای مراقبه بسر می بردند بعد انتقال پیر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده بتحصیل فیوض طریقه پرداختند دران نزدیکی محمد واصل مرد و در جوار حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره مد فنی یافت محمد حسین در سالها بالتزام صحبت آنحضرت ترقیات خوب نمود و کیفیات نیک پیدا کرد در سیر ولایت قلبی اشعار عاشقانه میخواند فرد خنجر ناز توتنها نه مرا کشته و بس * يعلم الله که جهان جمله قتیل است و قتیل * دلها را باهتزاز آورده ذوقی حاصل میکرد سیر سلوک تا به نسبت کمالات رسانید چون خوگر استغراق نسبت قلبی بود از بیرنگی و لطافت نسبت مجددی چندان محظوظ نگردید روزی فقیر بحال او توجه نموده بر کیفیات هر مقام آگاه ساختم گفت حالات کیفیات هر مقام جدا جدا دریافتم اما نسبت کمالات بدریافت من نمی آید گفتم امام طریقه حضرت مجدد حاصل این نسبت عالی بجز جهل و نکارت نگفته اند که ادراک و وجدان از تجلیات ذاتیه کوتاه پس چند مدت بصبر و جبر در صحبت مبارک حاضر میشد هر گاه آن لطافت و بیرنگی قوتی یافت و درینمقام قدم گاهی راسخ پیدا شد شکایتش بشکر مبدل گشت و اجازت تعلیم طریقه یافته بوطن رفت.

شیخ غلام حسین تھانیسری گزیده اصحاب کار کرده حضرت ایشان اند در بلده بتیاله بملک پنجاب علم فقه خوانده اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاه قادری طریقه قادریه گرفته با حضرت محمد میر هفت سال صحبت داشته صوفی عبد الرحمن خلیفه حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد را رحمة الله علیهم دیده بودند و توجهات گرفته از کثرت ذکر که هر روز پنج هزار نفی و اثبات بحبس نفس تا هفت سال می نمودند جمعیتی حاصل فرموده بخدمت حضرت رسیده سالها التزام صحبت مبارک نمودند و بتوجهات علیه در مراتب سلوک طریقه ترقیات کردند کار سیر وسلوک باطنی از تجلیات اسم الظاهر گذرانیده معامله باطن خود بتجلیات اسم الباطن رسانیدند لهذا از گرمیهای حبس نفس و کیفیات ولایت در نفس ایشان تاثیر ایست گرم شوق افزا و آزادی و بی تکلفی بسیار دارند وجدانیات ایشان در ادراک حالات باطن صحیح است در رامپور افغانان از ایشان طریقه گرفته اند و بتوجهات ایشان گرمی و حرارت قلبی کسب کرده فقیر اصحاب

ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بهره در یافته دو کس را از ان جماعه ممتاز دیده ام درویشی با خدا بودن است سعادت کسی است که عمر خود بیاد الهی و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بسر نماید و سرمایه حیات نقد وقت خود فرماید ایشان بحج رفته بودند الحمد لله که شرف زیارت حرمین شریفین یافته بسلامت مراجعت نمودند.

مولوی عبد الکریم و مولوی عبد الحکیم از ملک پورب بعد فراغت از تحصیل علوم بااستماع آوازه کمالات حضرت ایشان بحضور پرنور رسیده طریقه نقشبندیه گرفتند چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان مأذون گشته بوطن رفتند مولوی عبد الکریم درین اوقات قضا نمودند و مولوی عبد الحکیم انزوا گزیده و ترک ماسوا گفته در گوشه قناعت بیاد الهی پرداختند وقت نیمروز اندکی طعام بیمزه خورده به تنهائی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم و مصدر خوارق عادات گردیدند یکی از اغنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بر دست شما بیعت میکنم از بس زهد قبول نکردند یکبار بیماری مجذوم گل و لای آب وضوی ایشان تبرکاً بدن مالید و غُساله وضو استشفاء نوش نمود در چند روز صحت یافت ایشان را بظهور چنین کرامات قبولی پیدا شد و مرجعیتی پدید آمد اوقات و اعمال و احوال ایشان جای غبطه ما پس ماندگان مقام بطالت است دل از التفات ماسوا رسته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بسته اند سعادت است که مقصود دوستان خدا است.

نواب ارشاد خان از مخصوصان جناب حضرت ایشان اند بمکارم اوصاف موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آن حضرت شانی عالی داشتند که دست هر کسی آنجا نتواند رسید بواسطه محبت و صحبت حضرت ایشان با وجود علائق بسیار نسبت این خاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لایقه آن جناب بجا آورده قربی و معیستی خاص پیدا نمودند ظفر علی خان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان داشت مدتی است که پدر و پسر هر دو ازین خاکدان بال تعلق افشاندند بعالم جاودانی رخت اقامت کشیدند.

غلام مصطفی خان رحمة الله عليه از اصحاب حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله عليه بحسن تربیت حضرت ایشان حظی وافر از نسبت خاندان احمدی حاصل نمود در سلوک نسبت باطن تا بتجلیات ذاتیه دائمی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را مشغول یاد حق سبحانه نمودند باخلاق نرم آراسته بودند تعظیم خلق خدا که مظهر کمالات الهی است بر ایشان استیلا داشت ادنی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ تو یاد نکرده اند همه را با احترام پیش می آمدند در وقت عطای تنخواه نوکران را زیاده بر ما تقرر عنایت می نمودند بخدمت آن حضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجا آورده بجناب الهی قبولی بهمرسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است (نعم المال الصالح للرجل الصالح) وصف ایشان بود حضرت ایشان بعد واقعه بر مزار ایشان تشریف فرما شدند تا دیری مراقب نشسته سر بر داشته فرمودند سبحان الله اگر فقیر را بیقین معلوم شود که قبر من این چنین مخفوف انوار الهی خواهد شد نوبت شادیانه بر آستانه خود بلند آوازه نمایم این همه ظهور مغفرت و رحمت از حسن اخلاص ایشان است.

آخون نور محمد قندهاری رحمة الله عليه از علم دین بهره داشتند طریقه از آخون فقیر گرفته بورزش اذکار آنخاندان اجازت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی در سینه و گدازی در دل داشتند اما درد دل ایشان تسکین نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقه نقشبندیه گرفتند وسالها کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوک طریقه احمدیه قریب بانتهای رسانیدند نسبت نورانی داشتند بخلوت و انزوا بسر میبردند بعد واقعه حضرت ایشان گفتند که منصب نیابت آنحضرت و ترویج طریقه بمن رسیده از روح مبارک حضرت ایشان محمد معصوم و از حضرت خواجه نقشبند قدس الله اسرارها نسبتی تازه باؤیسیست یافته ام و دولت افاضات باطنیه از خانه مغل انتقال نموده بخانه افغان رونق افزای احوال طالبان گردیده شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر و مشایخ این خاندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده شده گویا نهر خشکی بود که از زلال نور جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت اخذ طریقه

رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل میشود لهذا دعویهای عریض می نمودند که فیضی و طی مقامات که در صحبت حضرت ایشان در مدت بسیار حاصل میشد باندک توجه من نقد اوقات طالبان خدا میگردد بالجمله بعلم و عمل و ضبط اوقات بر وضع طریقه احمدیه آراسته بودند اما عمر ایشان وفا نکرد در چند روز رخت حیات بر بستند غفر الله له.

ملا نسیم از اجله خلفای حضرت ایشان اند سلوک باطنی در طریقه احمدیه بتوجهات علیه آنحضرت قریب بانجام رسانیده و در کسب مقامات تا بکمالات تربیت یافته و بطریق طفره تا آنجا که خدا خواست رسیده حالات نیک دارد در هر سال از وطن بخدمت مبارک آمده انوار طریقه حاصل می نمود در اخلاص و محبت و متابعت حضرت ایشان راسخ است هیچکار بی اجازت آنحضرت نمی کرد یکبار می خواست که قی نماید گلوی خود بند نموده بخدمت مبارک رسید که اگر اذن شود استفراغ بکنم لهذا بکمال متابعت آنحضرت از مقبولان بارگاه الهی گشت طالبان بخدمت او رجوع آوردند و بیمن توجه او بجمعیت و حضور میرسیدند از زبانی ثقه شنیده ام که یکبار بر شخصی توجه بجذبۀ تمام نموده بود تاب نیاورده تادیری اضطراب و بیتابی می نمود آخر بهمان حال بر حقه حق پیوست ذات کثیر البرکات او بسیار غنیمت است بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد.

ملا عبد الرزاق در علم فقه و اصول مهارت تمام دارد و بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان حالات نیک پیدا کرد و در مدارج قرب الهی ترقیات نموده تا بکمالات فایز گردید اجازت تعلیم طریقه یافته بافاضه علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیک دارد.

ملا جلیل بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نمود و نسبت باطن تا بکمالات رسانیده اجازت تعلیم طریقه یافته بیاد مولی وقت خوش دارد و بهر که خدا خواست طریقه مشغولی باطن گفته بذکر الهی دلش را زنده ساخت.

ملا عبد الله رحمة الله علیه بعلم و ادب مردی بود صالحی بیمن صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاهی گردید چند روز با ملا نور محمد صحبت

داشت و بوطن خود رفته بکثرت ذکر و مجاهده در احوال قلبی رسوخی پیدا کرد طالبان بسیار بر وی جمع آمده بتوجهات او بجمعیت و حضور فایز شدند بعد انتقال وی برادرش که از خدمت شریف او باجازت تعلیم طریقه رسیده بود صحبت حلقه ذکر گرم داشت وی نیز ودیعت حیات سپرده بزرگی را قایم مقام خود گذاشت و مردم بوی رجوع دارند.

ملا تیمور طریقه از حضرت ایشان گرفته بمقام فنای قلبی رسیده احوال حضور و آگاهی نقد وقت خود ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشته در وطن خود ریاضات شاقه اختیار نمود و بحفظ نسبت باطن جهد بلیغ فرمود در نسبتش ذوق و شوق و استغراق پیدا شد و مرجع طلاب گردید مردم بسیار بر دست او انابت نمودند و کفار شیفته تأثیرات گرم باطن مبارکش گردیده اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طریقه دارند رافضیانرا جذب صحبت گیرای او از اهل سنت و جماعت گردانیده مشغول بیاد خدا ساخت طالبان حرارت شوق در صحبت ملا نسیم از جمعیت و طمانینت حظی نیافته بخدمت وی رجوع آورده بمقصود خود رسیدند الحمد لله فالحمد لله از اصحاب حضرت ایشان ملا اولیا و ملا ابراهیم و شاه لطف الله و ملا سیف الدین و محمد خان و خواجه محمد عمر و خواجه یونس و شیخ قطب الدین و شیخ محمد امین و شیخ غلام حسین و دیگر اعزه بمقامات قرب خدا امتیاز یافته رو از ماسوا بر تافته اند رحمة الله علیهم اجمعین.

فصل هژدهم در ایراد بعضی مکتوبات حضرت ایشان که بمخلصان خود تحریر فرموده اند

مکتوب اول برخوردارا مکرر التماس تحریر نسب و حسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماحت از حد گذشت جمعی محرم میگردد دریابند که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشقت خاکی است و در عالم اعتبار نسب این خاکسار به بیست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه به شیرپیشه کبریا علی مرتضی علیه التحیه و الثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیۀ یکی از حاکمان آنحدودش که سردار الوس قاقشلان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتی که همایون پادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه سور مستخلص گردانید ازان خاندان دو برادر محبوبخان و بابا خان نام را که بسه واسطه بامیر مذکور میرسند همراه آورد احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به باباخان منتهی میگردد پدرم بجرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدر بگی شده بود بعار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب پادشاه گذرانیده آخر بدولت ترك دنیا معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرمود در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر او نشست و در بیست کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی سند کرد و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقة و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید

السادات سید نور محمد بدوانی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نمود و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنّامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقة و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده و تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم .

مکتوب دویم در رفع اعتراض که احوال متوسلان طریقه احمدیه موافق با دعوی مقامات بلند انتھانیست مخدوما دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرات سهرند دعوی مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمی رسد دیگر آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید جواب شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین با وجود تحقق فنا دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایه ما فی الباب جماعه ازان طایفه باظهار این امور مأمور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس درشان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز می تواند نمود و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبدء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق آن بزرگان حسن ظن را چه مانع است آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفارا اعتباری نه و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرایط ولایت اند و نه از لوازم آن و مخفی نیست که صحابه کرام که افضل جمیع امة مرحومه بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه و تابعین

اتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است (فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ*)^[۱] جواب شبهه دویم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف این طریقه کار هر عمرو و زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچ کس محفوظ نیست و حق اینست که بنا بر بُعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها بی حقیقتی نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مرید ازان مقام نصیبی یافته نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعة در آن مقام رسانیده تا مساوات بآنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری در این کار جد و جهد بکاربرد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد بیت فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی می باید که انوار پیر لازم مرآت مرید گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد پس در بعض اوقات عکس مقام در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نه رسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می آرد پس آثار اگر ظهور نماید و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند

مکتوب سیوم در بیان لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده بودند که لفظ نسبت در

اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت است از علاقه بین الطرفين و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانہ و خلق واقع است که متکلمین تعبیر میکنند ازان بصانیت و مصنوعیه چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم می شود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور

وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و میگویند این کثرت اعتباری فراهم وحدت حقیقی ماء مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیه خلق است با حق و اینمعنی را بتأویلات و تمثیلات مشروع و معقول می سازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضوای منبسطه شمس با شمس میفرماید و ظل اینجا بمعنی تجلی است یعنی ظهور شی در مرتبه ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس نمیتواند شد این قدر فرق است میانه تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل وا نموده است اما حمل مواطات یکی بر دیگری اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکنند و اینمعنی را از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از اعدام و وجود باینمعنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است به جهل و عدم القدرت که معبر است بعجز و غیرهما مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه در مرآت ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجیه گشته اند پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد است از حضرت وجود الحق جل شأنه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشأ شر و نقص است و وجود مبداء خیر و کمال و عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عاریتی ناچار عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود و اما وجوه حسن مستفاد از حضرت وجود است و جهات قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوه استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبه الهیه

است بسیر علمی از حضيض امکان باوج وجوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع است فرماید برکات آن نسبت محاذات که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بود برفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقه در مرآة تعین سالک بود تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینحالت را بنسبت فنائی تعبیر میکنند و بعد فنا لازم است که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند که سالک بآن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقائی میگویند پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقی است نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف است در ترقی افتد و بوجود حق که خیر محض است نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلاء انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما باحتمال وقوع شر احياناً ولی و نایب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند اینست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله فافهم والسلام.

مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی مخدوما این سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم دوام حضور است گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند که بنای این شبهه بر اشتباهی است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضيض امکان باوج وجوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حضوریست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی است که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر

شیونات وجود است و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشارت بهمان وجود وهمی می نماید چون قطع مسافت اصطلاح قوم که عبارت است از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از آنجناب می داند و در می یابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است آنزمان اورا واضح می شود که مشار الیه و مرجع انا در نفس امر اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولاً راجع می شود باصل و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل می کند و چون اینحالت مستمر میگردد آنرا دوام حضور میگویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در اینحالت روی میدهد فترت در علم العالم واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام ناس باقی می ماند تا حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف بر آن است و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را دران بارگاه دخلی نه و منشاء این اشتباهات این است که ذهول علم العالم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور می شوند حضرت فاروق رضی الله عنه که فرموده است **أَصْلَى وَ أَجْهَزُ الْجَيْشِ** اشاره باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوریست و ظاهر است که صلوة آنجناب البته بیحضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار در يك جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام.

مکتوب پنجم در بیان اجوبه شبهات که بر کلام حضرت مجدد مینمایند
برخوردارا از اجوبه شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بیخردان وارد می شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریابند که بنای این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم اهل

تعصب است در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله عليه و اکابر دیگر رساله‌ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد اجماد ایشان حضرت شاه یحیی رحمة الله عليه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله عليه رساله^[۱] مسمی به (کشف الغطاء عن وجه الخطأ) بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله^[۲] مسمی به (عطیة الوهاب الفاصلة بین الخطاء و الصواب) مشتمل بر تفصیل اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ کردی ثم المدنی^[۳] نوشته و بمهرهای علماء مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرن اول و ثانی شیوع داشته و بعد قرون ثلاثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیت طینت مقدسه جناب رساله بوده بروز نموده اند و انصاف آنست که اول در شان قایل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت است پس متشابهات کلام او را موافق محکمت کلام او تأویل کنند یا بعالم السرو العلانیة وا گذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنا بر خلط وهم و خیال خطا واقع می شود و دران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس بر رعایت این امور ترك اعتراض لازم است خصوصاً بر کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی است که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی است و اثبات توحید شهودیست چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ ابن عربی رحمة الله عليه تا عهد مبارک ایشان اوعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامی که وجودیه تکلم می کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر هست که مقصود اصلی را فوق اینمقام میفرمایند و غیریتی فی الجملة بین الحق و الخلق بنهجی که محل

(۱) محمد فرخ بن محمد سعید بن امام ربانی در سنه ۱۱۲۲ هـ. [۱۷۱۰ م.] وفات یافت.

(۲) میرزا محمد بن یارمحمد برهانپوری در سنه ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۸ م.] وفات یافت.

(۳) محمد بن السید عبد الرسول البرزنجی الشهرزوری مات غرباً سنه ۱۱۰۳ هـ. [۱۶۹۱ م.]

وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگردد ثابت می کنند بخلاف وجودیه که در میانه حق و خلق عینیة اثبات می نمایند و تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام .

مکتوب ششم در جواب شبهات بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتی که همه متوجه مقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود مخدوما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلاثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتشالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است دو یم وجود منبسط که منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود بصادر اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم وجودیکه اول الاویل و مبداء المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت ایشان ما میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابهای آنها طول دارد و آنچه در تأویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عاید بجناب آنحضرت می شود و استثنای متقدمین خود ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث مرقوم (لایدری اوله خیرام آخره) استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی است و هر متاخری

را متاخریست پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و المأمور معذور (اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا) والسلام.

مکتوب هفتم در بیان فضل حضرت غوث الثقلین و حضرت مجدد بعد حمد
و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه فرمایند که التفاتنامه مشتمل بر استفسار فضل یکی بر دیگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی^[۱] و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی^[۲] رضی الله تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بردو قسم است جزئی و کلی و ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت قرب الهی است و اینمعنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت و قلت مناقب سراغی بمطلب میتواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو بزرگ از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متأخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمی باشند از اعتبارات ساقط است و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنند و حکم بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولها است مقرر فضایل این هر دو بزرگ باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد است دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل می رود

شعر: هرگز در بیش و کم نمیاید زد * از حد برون قدم نمیاید زد

عالم همه مرأت جمال ازلی است * می باید دید و دم نمیاید زد

مکتوب هشتم در تطبیق دو مفهوم که از کلام حضرت مجدد معلوم می شود مخدوما نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقایق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانه علم الهی است در مقابله

(۱) مجدد الالف الثانی الشیخ احمد الفاروقی الحنفی توفی سنة ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴ م.] فی سرهند

(۲) عبد القادر الگیلانی الحنبلی توفی سنة ۵۶۱ هـ. [۱۱۶۶ م.] فی بغداد

هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است و قس علی هذا و آن اعدام متمایز بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقایق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقایق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حاله اند دران و بنا بر همین امتزاج اعیان خارجیّه ممکنات که بر مسطر آن حقایق مصدر آثار شده اند و وجود و عدم هر دو را قبول می کنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر می گردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی تعینات حضرات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوبی دارند پس باید که در حقایق اینحضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه اینحضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بتخلد عدم نمی باشد وجه تطبیق چیست مخدوما چون مقابله و محاذات در میانه اعدام متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین وجه حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمی گردند و وجود خارجیّه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و این قدر دخل عدم در حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است والسلام.

مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرنگ

بدتر نه بینند از کافر فرنگ بدتر است پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است اینمعنی چگونه راست آید که صوفی البسته مومن و گاه عالم متقی می باشد و در حالت صحو و افاقت علم اوصاف و اعراض خود دارد و مناسط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضایل دیگر چگونه خود را بدتر می تواند داشت و اگر بتکلف چنین بداند آن فضایل را از ان رذایل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی

است جواب مخدوما بمذهب حضرات مجددیه ما حقایق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده اند و بنا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت عدم ذاتی کسب شرمی نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس هرگاه شخصی بر مرآة متلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان انوار را می بیند نه مرآة را چرا که مرآة در شعشان انوار مخفی و مستور گشته است و هرگاه مرآة بالفرض در خود نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتیی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر ظاهر اشیاء شریفه و خسیسه بر جهت وجود آن مظاهر که در آنها ظاهر شده است و مصدر خیر گشته می افتد و چون در خود نظر می کند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شراست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده ازان خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیاء خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا منسوب بخود نمی نماید و مستعار میدانند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعاره می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود ازو دعوی انا الشمس سر بر می زنند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست کرد و بسیاری از سالکان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی ببرکة حبیبه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم.

مکتوب دهم در دفع شبهه که مزیت صبر ولی که به بلای شدید مبتلا بود و دعا برای دفع آن نه نمود بر صبر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام که دعا بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید نوشته بودند که بزرگی ببلائی شدید مشابه ببلائی حضرت

ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز (رَبِّ اَتَى مَسْنَى الضَّرْبِ * الانبیاء: ۸۳) نه گفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان و زنهار نخواسته درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم می شود و چون مقام صبر بس رفیع است فضل ولی بر نبی لازم می آید حل این شبهه باید فرمود جواب مخدوما در بادی نظر این شبهه وارد می شود و اگر تأمل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه اگر چه حضرت ایوب علیه السلام (رَبِّ اَتَى مَسْنَى الضَّرْبِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * الانبیاء: ۸۳) و نیز (اَتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بُصْبٍ وَ عَذَابٍ * ص: ۴۱) گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او سبحانه جل شانہ که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید (اَنَا وَجَدْنَا صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوْابٌ * ص: ۴۴) پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بوده و اگر نه حق تعالی با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی صبر نمود چون دید که وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کربت بتضرع و زاری معلق است و ادب این وقت بیصبریست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری درآمد و در صله این ادب ممدوح به (نعم العبد) گردید و خلعت منصب (اِنَّهُ اَوْابٌ) پوشید که او اب مشتق از اَوْاب است یعنی رجوع هوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی رجوع نمود الحمد لله که حق تعالی بداد آنجناب رسیده با وجود بیصبری ظاهر حال و باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت (اَنَا وَجَدْنَا صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوْابٌ * ص: ۴۴) و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه در فص ایوبی میفرماید که الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترك صبر ننمود جواب این شبهه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز درینباب زاری نکرده و دم نزده زیاده صبر آن ولی بر صبر این نبی باقی است اینجا مقصود دفع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بیچاره که از

مذاق کمالات نبوت و عبودیت و کمال مقام رضا خیر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بود والسلام.

مکتوب یازدهم در بیان ذکر جهر و ذکر خفی بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت دادند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پیء فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق برآه افراط و تفریط رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواید و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی است بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دویم ذکر قلبی است بیحرکت لسانی و این معنی در اصطلاح صوفیه معبر است بذكر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آن است و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است یا حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه صفتی و یا بملاحظه صفات او و این هر دو وجه مأخوذ است از آیه (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ... * الاعراف: ۲۰۵) دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر بمؤثر و این معنی در لسان شرع معبر ب فکر است و مفید است زیاده یقین را و کتاب و سنت از فضایل او مملو است و قسم سیوم از اقسام ثلاثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معاً و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفای ذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و مأخوذ است از آیه (ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً اِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُتَعِدِّينَ * الاعراف: ۵۵) دویم اسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی نه مطلقاً بنابر حکمتی چنانچه اذان و قرائت بجهر در صلوة جهریه که ایقاز نائمن و تنبیه غافلین ازان منظور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت نفس عمل است از فساد سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقاً بلکه از فحوای حدیث (انکم لاتدعون اصم ولا غائباً) منع جهر معلوم میشود

و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با اطوار معموله که در قرون متأخره رواج یافته از کتاب و سنت مأخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبداء فیض اخذ نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل دائره اباحت و فائده دران متحقق وانکار آن ضرور نه و ظاهر است آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و مفید بود و تعلیم کلمه طیبه از آنحضرت حضرت علی ابن ابی طالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که از حدیث شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت به بستن در امر نمود بعد ازان تعلیم ذکر فرمود این معنی مشعر است باخفاء فی الجملة و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر جهر مطلقاً بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که جهر در بعض مواقع نیز مشروع است و اثبات مسنونیه ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیه ذکر جهریکه در متأخرین مروج است فضولی است چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره مینمایند از طرفین مقبول نیست ولایق التفات نه و افراط و تفریط مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ما قل و دلّ والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه التحية و الثناء.

مکتوب دوازدهم در سماع مخدوما در مسئله سماع در میانه ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سد باب افراط و فرقه ثانیه میفرمایند که بالاطلاق حلال است باقتضای غلبه ذوق و حال و انصاف آن است که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی موزون با لحنی موزون بیداخله محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید اینقسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اتقیا و علماء امة احیاناً ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب

احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد نه بطریق التزام قسم دویم آنست که غالیان متأخرین رواج داده اند و آن را بجد گرفته و امور غیر مشروع را دران خلط نموده این قسم بقدر مداخله امور غیر مباحه از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد انجامید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خرمیل بِنَقْلِ شیرین نمی کند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل نمکین نمی نماید با آنکه یکی نُقْل دیگر را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چستیه که نشاء نسبت اینها بنشاء خر مشابه است از شوری نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت شان بر بودگی افیون مناسب است از سکوت حظ برمیدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت و نیز همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی^[۱] و شیخ الشیوخ سهروردی^[۲] و غیرهما باید طلبید والحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک و در عقیده اباحت و غیر اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام.

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار مخدوما در مسئله جبر و اختیار

علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در اصلاح امور عباد حاجة بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه پس

(۱) الامام محمد الغزالی توفی سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] فی طوس [مشهد]

(۲) ابو حفص عمر شهاب الدین السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.] فی بغداد

اختیار تام کجا و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم شرع و عقل مسلوب است از جناب او تعالی جل شانہ پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه می خواهند از مبداء فائض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض بهر دو متحقق نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن بصری رحمه الله^[۱] مستفاد میشود لا جبر و لا تفویض و لیکن امرین امرین و همین امر متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر افعال عباد اطلاق نمی کنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناظ تکلیف است و بس و برعایت ضعف اختیار بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقة مسبوقیه این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه بافعال او سبحانه دارند و بحرکات مرتعش که مجبور محض است اصلاً مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه می توان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات بتمامه است با کمالات مندجه او به ظهور جزوی است از اجزای چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهري از مظاهر خصوصاً در انسان که مشرف است بمنصب خلافت حصه از صفت اختیار هم متحقق باشد اگر چه ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود والسلام علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری.

(۱) امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب دوصد و هشتاد و نهم می فرماید که منقولست از امام ابوحنیفه کوفی که پرسید از امام اجل جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما

(۲) الامام زین العابدین توفی مسموماً سنة ۹۴ هـ. [۷۱۳ م.] فی المدینة المنورة

(۳) حسن البصری توفی سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.]

مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دین بی اصلی دارند یا آنرا اصلی هست و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود این است که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل است بتوسط ملکی برینها نام که اله و خارجه ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان اینها ازان کتاب شش مذهب استخراج نموده بنای اصول عقاید بران گذاشته این فن را دهرم شایستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده چهار مسلک ازان کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال را بران نهاده اند و این فن را کرم شایستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت و زمان تجویز تغیر اعمال ضرور است و عمر طولانی عالم را چار حصه ساخته هر یکی را جُگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی ازان هر چهار دفتر اخذ نموده اند و آنچه متأخرین اینها تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق ایشان در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را مخلوق میدانند و اقرار بفضای عالم و جزای اعمال نیک و بد و حشر و حساب دارند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی است و عقلای اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه قرار داده حصه اول در تحصیل علوم و دویم در تحصیل معاش و اولاد و سیوم در تصحیح اعمال و ترویض نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که آنرا مهانکت برآن موقوف است صرف می نمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مریبی بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخ غیر از دین یهود و نصاری نسخ دینی دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه نسخ بسیار در معرض محو و ثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ۖ فَاطِرُ ۲۴) و کریمه (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُوْلٌ ۖ يُونُسُ ۴۷) و آیات دیگر در ممالک هندوستان نیز بعثت انبیا و رسل علیهم

السلام واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها ظاهر میگردد که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمة عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع نیز فرو نگذاشته و پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافه انام و دین او ناسخ ادیانست شرقا و غربا احدیرا تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافر است نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه (مِنْهُمْ) مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ * الْمُؤْمِنُ : ۷۸) از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان انبیا هندی سکوت اولی است نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب و ماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است و احکام و آثار آنها مناسب و موافق مسلك اعتدال است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی بی دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت پت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که با امر الهی در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترك تعلق اجساد آنها را درین نشاء تصرفی باقی است یا بعضی افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت بهم میرسانند و بنا بران مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیة است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمیتراشند و اینمعنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و مؤثر بالذات میگفتند نه آله تصرف الهی و اینهارا خدای زمین میدانستند و خدای تعالی را خدای آسمان و این شرك است و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها بآدر و پدرو پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا دُندوت میگویند و اعتقاد تناسخ مستلزم کفر است و السلام.

مکتوب پانزدهم در بیان رفع سبابه نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است مخدوما او سبحانه جل شانہ اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ * الاحزاب: ۳۶) و رسول علیه السلام میفرماید (لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ) و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه رساله ها مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقہ حنفیہ تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمت الله علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع يك حدیث به ثبوت نرسیده و ترك رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترك آن باین حجت که حضرت مجدد ترك فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترك سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه گفته اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اتركوا قولي بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترك این امر اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحہ متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد با آن علم واسع از احادیث ثبوت رفع مگر آگاه نبودند گویم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترك نموده اند و گرنه هرگز ترك رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف دریافته ترك فرموده باشند گوئیم که کشف در امور طریقه معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا در آن مکتوب احتجاج بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتایج گردد والسلام.

مکتوب شانزدهم در عمل بحديث پرسیده بودند که در مسئله عمل بحديث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحديث شیخ محمد حیات محدث مدنی رحمه الله رساله نوشته ملخص آن بفارسی محررمی شود قال الله تعالی (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۖ آل عمران: ۳۱) وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم (لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ) حدیث صحیح است روایت کرده است آن را ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب المحجة و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده اُتْرُكُوا قَوْلِي بِخَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَوْلِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَقَوْلِ مَشْهُورٍ اسْتِ اِزَانِ اِمَامٍ كَمَا فَرَمُوهُ كَمَا اِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي پس کسی که مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف می شناسد اگر بحديث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نص است درین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع حدیث را احاطه نکرده است چنانچه قول امام اترکوا قولی بخبر الرسول نص است بران که جمیع حدیث با امام نرسیده بلکه بعض از آنها فوت شده و چرافوت نشود که مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث ازیشان نیز فوت شده و میدانند اینمعنی را هر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختاراند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحديث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و جزم کرده بدان امام رافعی^[۲] و در پی او رفته امام نووی و در روضه گفته که بعد تدوین مذاهب ایا جائز است مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی بکنند گوئیم که لازم است هر

(۱) محمد حیات مدنی السندی توفی سنة ۱۱۶۳ هـ. [۱۷۴۹ م.] فی المدینة المنورة

(۲) عبد الکریم الرافعی الشافعی توفی سنة ۶۲۳ هـ. [۱۲۲۶ م.] فی قزوین

مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم است جائز است او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی و مرمقلد را حالات اند و تحصر عقل از چهار حال خالی نه چرا که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و از انتقال اراده حصول مال یا جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد است زیرا که ملاعبت بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و این معنی غیر جائز است و اگر در مذهب خود فقیه است و باعث انتقال وی سبب دینی است و مذهب دیگری نزد او ترجیح یافته است بقوه ادله پس بر این چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذهب خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر را بر خود اسهل و سریع الادراک دانسته و او را تفقه درین مرجواست بر اینچنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذهبی بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سببی دینی یا دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است مرفقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون بمذهب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه در آن مذهب و از عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترك انتقال اولی است و آنچه میگویند که اگر غیر حنفی بمذهب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نه محض بحکم تعصب است دلیلی ندارد زیرا که ائمه کلمه در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی از آیه و حدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد امت واجب بودی و تقلید دیگر جائز نبود و اینمعنی خلاف اجماع امت است و صاحب جامع الفتوی^[۱] که حنفی مذهب است گفته که جائز است مرد یا زن را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذهب اختیار کند نه در بعض مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبودی نکردندی و هر که بخلاف آن گوید قول بی دلیل است و نامقبول و غیر معقول والسلام علی من اتبع الهدی.

(۱) مؤلف جامع الفتوی محمد ابو القاسم السمرقندی توفی سنة ۵۵۶ هـ. [۱۱۶۱ م.] فی سمرقند

مکتوب هفدهم در عقیده اهل سنت و جماعت در حق اصحاب رضی الله

عنهم نوشته بودند که در حق معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و اعوان و اتباع او عفی الله عنهم و رضی عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنابر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تأویل میکنند و اگر قابل تأویل نباشد تفویض بجناب الهی می نمایند و جرأت بدم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علمای محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی تجویز طعن در شان این جماعه نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنابر عقیده کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبداء فتنه شهادت امیر المومنین عثمان است رضی الله عنه و طریقه اسلم همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب خلیفه بر حق علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدیرا ازان فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایت ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت و دین اسلام بر هم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت ضرورتر است قبول است لیکن از اهل قرابت آنحضرت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و مستکره است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودة ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه و سلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تام درینمقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلك اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخباری اصل

کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر اصحاب کرام که مبداء تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت بودند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ * الانبیاء: ۱۰۷) در شان او و جماعه که در طول عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرسند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین خدای چه امید رحمت باشد و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغامبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیای این امت نیز پنهان نه هرگز دیده و شنیده که بعد از تحال یکی از بزرگان همه مخلصان مرتد و منکر گردیده و با آل و اولاد او عداوت ورزیده باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب میشود و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود و خدا انصاف نصیب کند والسلام.

مکتوب هژدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت باجمال حامداً و مصلیاً

نوشته بودند که از اختلاف شیعی و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواترات که افاده یقین نمایند و این قسم اخبار درینباب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید باری و تصدیق نبوت بالاجمال برای نجات کافیهست و ایمان مجمل منجی و مضمون کلمه طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان می شود همین بس است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین نیز حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب رسالت علیه الصلوة

و التحية بس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه است چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلم بجانب حضرات انبیا است علیهم التحية والثنا و ممنوع است از غیر اینها اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین زود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن بتصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در میانه آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را دایره می نمایند از اعتبار ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تأثیر وجود مبارك آنحضرت و مستوجب نفی فائده بعثت است مع هذا فقیر روزی درین مسئله متأمل بودم و از مبداء فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد (قل آمنت بالله کما هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و باله و اصحابه کما هو عند نبیهم) و بدیهی است که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بعلم الهی است جل شانہ که مرتبه نفس الامر است و هیچ فرقه را درین مقام مجال دمزدن نیست فالحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله.

مکتوب نوزدهم در بیان خلفا که موافق حدیث دوازده از قریش خواهند

بود نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت یافته اند و جهاد بر کفار و اعلاء کلمة الحق کرده اند مراد می دارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را می گویند در اعتقاد توحق درین مسئله کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزائن و افواج که شرط نفاذ حکم است و ظاهر است که بعد

خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبوده اند و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام که خلفا از قریش باشد نیز مشعر بر همین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای روح آن قالب است از نفوس مزکی حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیة اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام رضوان الله علیهم متفق اند و در ذات با برکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم اجمعین و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میانه امیر شام و حضرت امام حسن رضی الله عنهما تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی میخواهد و السلام.

مکتوب بیستم در بیان توجیه ملالت حضرت عائشه از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم و بعد ازان نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمة زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخدوما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور می باشند و حق هر دو جانب میباشد چنانچه درینمقام مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوٰة و التسلیمات احساس نمود باقتضای استیلائی محبت و بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این

خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد تکلم مقرر بان بارگاه باینچنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالا تر ازین اذیتی نمی باشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشری است که ازان چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بجهت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گریز نبود پس درینصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه مأجور که بنای هر دو امر بر محبت پیغمبر است علیه السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیرالنسا علیها التحیة والثنا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از احادیث صحیحه به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبطل و انقطاع از دنیا بر قدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دویم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهلی چرا مسامحت ننمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر ازان مالی در عالم نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر می شناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است (نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ) و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق صدیق قطعی است و مسامحه در چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیرالنسا باین جواب یا باینجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهراً بحد شهرت هم نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم (لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ... * الروم: ۳۰) هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر نمیتواند داد شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه تپانچه زدن آنجناب بروی ملك الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف حق ثابت می شود و اهل سنت را حسن ظن و تأویل حسن ظن در شان

طرفین واجب است و السلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنیه و تحصیل مرتبه حضور و جمعیت و آگاهی مخدوما آنچه از ضعف طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالغات به نسبت قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفهارا میل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه ضرور است و از عقلای مخلصان هر که التماس امر مذکور نماید تسلی او باینمراتب باید کرد که او سبحانه جل شانہ که حکیم حقیقی است بمنطوق آیه کریمه (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله * آل عمران : ۳۱) بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهاده و آن طیب حاذق را مأموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی خود گشود و هر که ابا نمود خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح اعتقاد بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح است در امثال امر و نهی و جزاء آن تنعمات حسی است و بس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصه خواص است تنویر قلوب و تزکیه نفوس است بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکور و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده (...ان تعبد ربک کانک ترأه...) و صورت بی حقیقت در مرتبه دوائی امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج که به طلا و ضماد ازاله آن کرده میشود بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بیصورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مکر الهی است اعازنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بران موقوف تا احتمال مکث مرض باقی نماند و کمال شفای مرض معهوده بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان باید دریافت چه از معالجه آنجناب علیه السلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفاء بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت خدا جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضاء رسول او علیه

تحییت و ثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و ماده بظهور آثار دوام حضور قلب و تهذیب نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بوده و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آنصورت که محافظ حقیقت و فائده آن شامل خواص و عام است کرده اند و اعتنا به شان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال نداشته پس مریدی که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه مواجید و اذواق متعارف را در جهت جمیعت باطن و دوام حضور اعتباری نه نهند و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا صلی الله علیه و سلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجوز و مویز این راه فریفته نشود اگر چه لذیذ باشد.

مکتوب بیست و دویم در جواب شاه ابو الفتح در بیان بعضی درجات
طریقه مجددیه التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردیده و آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که بظهور میرسد امیدها است علی الخصوص این امور حاصله را که ماده غرور اکثر مردم میشود قدر و قیمت نهادن و در طلب خدا جل و علا بما فقراء نامراد مراد آوردن و دست بدر ویزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت است باریک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم مخدوما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیبت و ظهور وحدت بتحریر آمد همه آثار تلویحات لطیفه قلب است و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان بر آمده بوسعت آباد مقدمه و جوب رسیدن است در دائره ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم اند سیر کردن و در ظل خاص که مبداء العین امر

است فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است و این معنی معبر است در اصطلاح قوم بfnای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا است و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درینمقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است باحق جل شانۀ بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال است کار افتاده بود درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود اماره مطمئنۀ میگردد و وعدۀ مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باینمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانۀ بودن و اجتناب از مبغوضات او نمودن است بحدیکه کلفت از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت بلا تأمل و کلفت میسر آید و اینمقام معبر است بfnای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است درینجا سیر سالک در کمالات اسماء و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع است و فوق آنولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیا است و در آنجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن است و فائده حصول آنولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازینمقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز انفکاک اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا سر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفۀ نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سواء خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیۀ را اعتبارات و شیونات بسیار است بالا تر ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و فناء نفس است و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فنا است و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره

عروجی و نزولی است و فنا و بقا آنچه محرر گردید موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما مشائخ دیگر احتمالا درین باب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است و هر چند تأثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرط است و آرزوی صحبت‌هائ بسیار است خدا بداد ما و شما برسد و السلام سطری چند مکتوب شاه ابو الفتح که متضمن فوائد بعضی اشغال چشتمه است شغلی فرمودند که بعد کثرت مزاولت آن از مغاک سینه آوازی بسیط ممتد مثل دوی نحل محسوس گردید و هر روز در تزیید بود تا آنکه رفته رفته او را حرکت قلب صنوبری را که ثابت ذوالابتدا والانتها است و حمل آن بر اسم جلاله صحیح در گرفت و آواز بسیط ممتد ساخت چنانکه از ابتداء قلب با آنطرف که مقام روح است يك لخت آوازی مستطیل گردید و همگی سطح سینه را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر استیلا نمود که در تمام بدن سرایت کرد حتی که بوقت توجه یکموزان صوت خالی نیست آنقدر مغلوب میکند که توجه بمألوفات طبیعی بتکلف دست میدهد و ملاحظه غیر از میان مرتفع میشود و سیر بان حضرت ذات در اعیان موجودات تا دیر مشهود میگردد چون قدری افاق بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه میشود چنانچه اگر همین صورت متوجه قبر عزیز می کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر تفحص کوائف مستقبله نماید در اغلب اوقات بی کس و کاست بر می آید و اگر سوی مردی که فی الجمله استعدادی داشته باشد متوجه شود تأثیر حرارت آنرا در دل احساس میکند پیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان ممتزج گردیده تفرقه در ذکر قلب و روح مشکل شده (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * الرحمن: ۱۹).

مکتوب بیست و سیوم در بیان مسئله توحید وجودی بر خوردار مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب سته می نویسند که حق تعالی بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میدانست و علم بشی مستلزم بوجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشد ازین راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در

وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی است بیاطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است از وجود منبسط و مسمی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آنصورت را ازان صورت بظهور آرد درمیانه آنصورت و نور این وجود نسبتی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرآت وجود منبسط بظل عکس آنصورت منبسط مینماید بطوریکه آن انصباع بر همزدن اطلاق وجود نگردد (ولله المثل الاعلی) چنانکه عکس رائی در وقت مقابله مرآت در مرآت پیدا می شود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل بعد تامل صحیح صورت مرثیه و مرآتیه همدیگر اند یعنی شکل و لون و مرآتیه نمیتواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارتسام اگر چه بظاهر و فهم عوام صورت مرثیه و صفت مرآتیه در یکطرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآتیه صورت از مرآت پیدا است و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویدا است مولانای جامی^(۱) در مراتب سته میفرماید اگر وجود را بر مراتب اعتبار کنند ظاهر دروی آثار و احکام صور علمیه است نه آن صور بنفسها لآن الاعیان الثابته فی العلم ما شمت رایحه الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر دروی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت کونی و خزانه علم بمثابة صفحه منقوشی است و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی ازان صفحه بر آمده و نه صورتی در مرآت وجود در آمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادث بقدم و این هر دو محالست پس درمیانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین طلسمی است بر پا که معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است از تنزلات خمس مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل و جویی است یعنی وحدت و واحدیت هر دو عبارت است از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود

(۱) نور الدین عبد الرحمن الجامی توفی سنة ۸۹۸ هـ. [۱۴۹۲ م.] فی هرات

را اجمالا و تفصیلا در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر از وجود احد هیچ شی را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرئیة در مرتبه وهم کائن است و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است بناء آثار ابدی بران نهاده نه وهمی است که برفع واهم مرتفع گردد مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرآت وجود منبسط بتجلیات کثرت متجلی شده است منشاء تعدد تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل افتتاح شجر از بذر حقایق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقایق در مرآت وجود منبسط افتاده مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در نفس امر اشیا بهمان وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی است از صفات آلهیه و صفات عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت حق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست و اینست معنی وحدت وجود و اینمعنی مکشوف و مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم.

مکتوب بیست و چهارم بر پیروان حضرت شیخ عبد الاحد فرزند محمد سعید نبیره حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که بتسلیم آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سهرندی رضی الله تعالی عنه و نفعنا ببرکاته مخصوص اند اجمال آن برینمنوال است که انسان مرکب از اجزای عشره است و آنرا لطائف عشره می نامند پنج ازان از عالم خلق و آن نفس و عناصر اربعه است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از اوصاف و لوازم جسمانی منزه و مبراست و آن قلب و روح و سر و خفی و اخفی است حق تعالی بعد تسویه هیکل جسمانی انسانی که از اجزای عالم خلق ترتیب و ترکیب یافته بود هریکی را از خمسۀ عالم امر که فوق العرش بلامکانی موصوف اند بموضع از مواضع جسمانی انسانی که مناسبتی بآن داشت تعلق بخشید تا انسان جامع خلق و امر شود و مستحق اسم عالم صغیر گردد پس اول مشغول بلطفیة قلب میکنند و آن تعلق دارد بمضغه که زیر

پستان چپ متعلق است و آنرا قلب صنوبری میخوانند و طریق مشغولی چنان است که سالک متوجه بقلب صنوبری شود بداند که این مضعه بمثابه حجره است که آن لطیفه بآن تعلق دارد و اسم مبارك الله را بران مضعه جاری گرداند و در آنوقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چسپاند جمیع حواس یکسو کرده توجه تمام بقلب صنوبری نموده مسمی اسم مذکور بصفت بیچون و بیچگون ملاحظه نماید و تصور صورت قلب و تصور نفس الله وصفتی از صفات مثل سمیع و بصیر و حاضر و ناظر هیچ ننماید و دم تا آنوقت نگاهدارد که در حضور فتور و خللی نیفتد و بدینطریق مداومت نماید و در اوقات چه نشستن و برخاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه گفتن و چه خفتن شعور باقی باشد در نگاهداشت جهد بلیغ نمایند البته بفضل الهی حرارت و گرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن مترتب خواهد شد و نور قلب را زرد مقرر نموده اند فنا و غیبتی هم دست خواهد داد و چیزی دران غیبت بقدر استعداد بران خواهد کشاد و کمال کشایش این لطیفه آنست که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بهمان فعل باقی شود پس سالک درینوقت خود را مسلوب الفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خود را افعال حق تعالی خواهد دانست و معلوم و مشهود او بغیر حق جل و علا نخواهد ماند ماسوا مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را تا مدت دراز و کسی را تا تمام عمر میماند بحدی که اگر بتکلف او را یاد دهانند بیاد نمی آید سالک درینوقت داخل دایره ولایت می شود اینمرتبه را تجلی فعلی و فنای قلب می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است هر که آدمی المشرب باشد وصول او بجناب او تعالی و تقدس از همین لطیفه خواهد بود و سیر او برسائر لطائف نخواهد افتاد مگر آنکه مرشد کامل بهمت کشش ببرد من بعد بلطیفه روح مشغول میکنند و آن بموضعی که زیر پستان راست است تعلق دارد و این لطیفه بفنا و بقا در صفات ثبوتیه سبحانه و تعالی جل شانہ مشرف می شود و سالک در سیر این لطیفه صفات خود را از خود مسلوب می یابد و بحق منسوب میداند چه سمع و چه بصر و جمیع صفات را چنان می شناسد که حق تعالی می شنود و می بیند و خود نه سمع دارد و نه بصر و حصول این حالت را از تجلی صفات میگویند نور این لطیفه سرخ است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم علی نبینا

و علیه الصلوة و السلام است هر که ابراهیم المشرب باشد وصول بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع لطیفه قلب از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفه سر که ما بین وسط سینه و قلب تعلق دارد مشغول میکنند و این لطیفه را تجلی شیونات ذاتیه فنا و بقا حاصل می شود و این لطیفه را نور سفید نشان میدهند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است و وصول موسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد مراتب سابقه از همین لطیفه خواهد بود من بعد بلطیفه خفی که به ما بین روح و وسط سینه تعلق دارد مشغول میکنند فناء این لطیفه در صفات سلبیه است و نور این لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و وصول عیسوی المشرب بجناب او تعالی و تقدس بعد قطع درجات سابقه از همین لطیفه خواهد بود و من بعد بلطیفه اخفی که بوسط سینه تعلق دارد مشغول میسازند فناء این لطیفه بتجلی مرتبه برزخیه در مرتبه تنزیه و مرتبه احدیت مجرده است می شود و نور این لطیفه را نور سبز فرموده اند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت افضل المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه افضل الصلوة اتمها و اکملها هر که محمدی المشرب باشد وصول او بجناب او تعالی و تقدس از همین لطیفه خواهد بود بعد طی مراتب سابقه لطیفه قلب را از تجلی ظلال صفات نصیبیه است و سیر در دائرة ظلال ولایت صغری که ولایت اولیا است و لطیفه نفس را از تجلی صفات بهره است و سیر در دائرة صفات ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام و از عناصر اربعه سه عنصر را غیر از خاک از تجلی صفات باعتبار اسم الباطن حصه است چنانچه نفس را از تجلی صفات باعتبار اسم الظاهر نصیبیه بود و سیر درین دائرة ولایت علیا سیر در ولایت ملائکه است و عنصر خاک را از تجلی ذات بهره است که کمالات نبوت است و بعد از حصول کمال لطائف عشره و فنای آنها تجلی بر هیئت وحدانی افتد چون که از لطائف خمسه عالم أمر فراغ حاصل می نمایند و معامله باللطائف عالم خلق می افتد و آن نفس و عناصر اربعه اند اول نفس مطمئننه میگردد و برضا مشرف می شود و اسلام حقیقی حاصل میکنند بعده در اصول عناصر اربعه سیر واقع می شود و بعده کمالات نبوت و کشف مقطعات قرآنی و متشابهات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم حاصل می

شود باید دانست برای تحصیل فناء لطائف ذکر نفی و اثبات میکنند باین طریق که حبس بدستور سابق نموده لفظ (لا) را از ناف میکشند و بدماع که موضع لطیفه نفس است میرسانند و (الله) را بجانب راست آورده (الّا الله) را بر قلب ضربت میکنند بر وجهی که گذار او بر لطائف که در سینه جا دارد واقع شود و ملاحظه می نمایند که مقصود و معبود هیچکس نیست بجز ذات بیچون و آنرا باز گشت می نامند چون در یکدم عدد ذکر به بیست و یک عدد رسد آنقدر هر روز بکنند که يك هزار از ضربت بحساب آید اما بشرطیکه مقرون بشرائط باشد پس ثمره فنا مترتب بران خواهد شد **بیت** دادیم ترا زگنج مقصود نشان * ما گر نرسیدیم تو شاید برسی * گفت فقیر راقم عفی عنه متاخران این طریقه از عدم فرصت سالکان بعد القای حرکت ذکر در لطائف عشره که از روی ترکیب هفت اند آثار تهذیب لطیفه قلب من بعد تهذیب لطیفه نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این هر دو لطیفه لطائف اربعه عالم امر را نیز رنگی از فنا و بقا و عروج و صعود تا باصول خود حاصل میشود و تدریج بکمال خود میرسند و حبس در ذکر اسم ذات مسموع از حضرت ایشان و معمول از اصحاب ایشان نیست حرکت قلبی چندان ضرور نیست مقصود توجه الی الله است این که متضمن بعضی فوائد بود تبرکات نوشته فالحمد لله کما یحب ربنا و یرضی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و سلم

مکتوب بیست و پنجم

هر چه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست

بیت: آنچه بر تو آید از ظلمات غم * هم ز بی باکی و گستاخیت

اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران است باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شمارا رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید

اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است و بذکر الهی جلّ شأنه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام

مکتوب بیست و ششم

معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که با وجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و ألم مبتلا است اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر مکروهات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضارا کار فرموده این خطر را از دل بر آرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از ذمّ محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین است

بیت: هیچ گنجی بی دَو و بی دام نیست * جز بخلوت گاه حق آرام نیست

و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیبات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد از خوبی استعداد شما است و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری گلباریهای دوستی است رقعہ مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید و چون این بی پروائیه خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت آنرا بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه

و السلام

هو الغنی

مؤلف این رساله عبد الغنی بن ابی سعید العمری^[۱]

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة گرفتار خود بینی و منی درویش دل ریش عبد الغنی مجددی اظهار می نماید که درین آوان بحسن سعی معدن الغیره والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رساله مولفه در ذکر حالات و مقامات حضرت شمس الدین حبیب الله جناب مرزا مظهر جانجانان شهید رحمت الله علیه در قالب طبع در آمد از بسکه مولف آن رساله حضرت قطب فلك الارشاد غوث الاقطاب و الاوتاد و مظهر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبد الله المشتهد بشاه غلام علی اند رحمة الله علیه و اخفای احوال و انکسار که در مزاج شریف از بس بود دران رساله ذکر دیگر یاران حضرت شهید فرموده اند و حال خود کما ینبغی نه نوشته اند و این امر خالی از غرابت نبود که ذکر اینچنین خلیفه عظیم الشان دران رساله نباشد لهذا فقیر قدری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفا مجملا و منتخبا از (جواهر علویه) که عم فقیر شاه رؤف احمد مرحوم تالیف فرموده اند و نیز چیزیکه علم فقیر بران رسیده بود ایراد نمود و تالیف شاه صاحب مسطور نیز قطره ایست از بحر غدیر بیت گرانجمله را سعدی انشا کند مگر دفتری دیگر املا کند چه مسلم الثبوت هست که ارشاد حضرت ایشان در حین حیات خود بحدی شده که شاید در مشائخ ما سبق در بعض افراد اگر شده باشد بعید نمینماید از اقصای روم و شام تا بحد چین و از مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در عین حیات منتشر شده اند آری مشک آنست که خود بوید نه آنکه عطار گوید پس بعد استخاره مسنونه و رویت منام که دلالت بر حسن ارقام ذکر شریف داشته باشد شروع کرده وهو المستعان.

(۱) عبد الغنی الحنفی نزیل المدینه المنوره المتوفی بها سنة ۱۲۹۶ هـ. [۱۸۷۹ م.]

(۲) شاه رؤف احمد المجددی الفاروقی توفی غریقاً سنة ۱۲۵۳ هـ. [۱۸۳۷ م.]

فصل در ذکر ولادت شریف ولادت شریف حضرت ایشان در سنه هزار و

یکصد و پنجاه و هشت در قصبه تباله ضلع پنجاب ظهور آمد تاریخ ولادت شریفش از مظهر جود بر می آید نسب شریف به حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میرسد والد شریف شاه عبد اللطیف مردی مرتاض و مجاهد بوده اند کربلاها جوش داده میخوردند و در صحرا رفته ذکر جهر مینمودند پیر ایشان شاه ناصر الدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در جیش پوره عقب عید گاه محمد شاهی در حضرت دهلی واقع هست و از نسبت چشتیه و شطاریه نیز حظی داشتند چهل روز کامل خواب نگردند و بشب اندک میخوردند و نیت روزه هم برای رعونت نفس نمیگردند قبل ولادت آنحضرت حضرت اسد الله الغالب را بخواب دیدند فرموده اند نام پسر خود را بنام من نهید بعد تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تادباً خود را غلام علی مشهور ساختند والده شریفه بزرگی را بخواب دیدند که فرمود نامش عبد القادر نهید راقم گوید شاید آن بزرگ حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه باشند عم آنحضرت که مرد بزرگ بودند و در یک ماه قرآن مجید حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله نام نهادند والد آنحضرت برای اخذ بیعت از پیر خود که صحبت دار خضر علیه السلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای الهی آن بزرگ در شب رسیدن ایشان که یازدهم رجب بود انتقال فرمودند والد ماجد فرمودند ما برای بیعت طلبیده بودیم تقدیر نبود الحال هر جا که بوی بشارت شما رسد اخذ طریقه کنید بزرگان که در دهلی در آنوقت متعین بودند آنها را دریافتند حضرت ضیاء الله و شاه عبد العدل هر دو خلیفه حضرت خواجه محمد زبیر و خواجه میر درد فرزند خواجه ناصر و مولوی فخر الدین و شاه نانوشاه غلام سادات چشتی و دیگر اعزه را دریافتند و در سنه هزار یکصد و هشتاد که عمر شریف بست و دو ساله بود در خانقاه شریف حضرت شهید رسیدند حسبا لحاله بیعت از برای سجده عشق آستانی یافتیم * سرزمینی بود منظور آسمانی یافتیم * عرض بیعت نمودند فرمودند جائیکه ذوق و شوق باشد آنجا بیعت کنید اینجا سنگ بی نمک لیسیدن است عرض نمودند مرا همین منظور است فرمودند مبارک است پس بیعت ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشته اند بعد حصول مناسبتی

(۱) عبد الله الدهلوی ولد سنه ۱۱۵۸ هـ. [۱۷۴۵ م.] فی پنجاب و توفی سنه ۱۲۴۰ هـ. [۱۸۲۴ م.] فی دهلی

(۲) محمد زبیر حفید محمد نقشبند بن محمد معصوم المجددی توفی سنه ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] فی سمرقند

بعلم حدیث و تفسیر بیعت در خاندان قادریه بدست مبارک حضرت شهید نمودم تلقین در طریقه نقشبندیه مجددیه فرمودند پانزده سال در حلقه ذکر و مراقبه شرف سعادت یافتیم بعده این کمینه را باجاست مطلقه بنواختند در اول ارادت تردد داشتم که شغل در طریقه نقشبندیه میکنم رضای حضرت غوث الاعظم باشد یا نه دیدم که حضرت غوث الثقلین در مکانی تشریف دارند و محاذی آن مکان مکانیست که حضرت شاه نقشبند تشریف میدارند رحمت الله علیهما میخواهم که نزد حضرت نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خداست بروید مضائقه نیست در اوائل سختی بسیار از معاش بمن رسید پاره از معاش داشتم گذاشته توکل را سحیه خود ساختم کهنه بوریا بستر و خشتی زیر سر داشتم از شدت ضعف یکبار در حجره بستم که همین قبر من است او سبحانه بدست کسی فتوحی فرستاد پنجاه سال است که بگوشه قناعت نشسته ام گویند چون آنحضرت یکبار در بستند و گفتند اگر بمیرم در همین حجره بمیرم تأیید الهی در رسید شخصی آمد گفت در بکشائید حضرت ایشان نکشادند باز گفت از شما کار است بکشائید نکشادند چند رویه از شکاف انداخته رفت از همون روز در فتوحات کشاده شد پس آن صدها کس از علماء و صلحا از اقالیم قطع منازل نموده بخدمت شتافتند بعض بحکم آنسرور صلی الله علیه وسلم در واقعه بخدمت رسیده اند مثل مولانا خالد رومی و شیخ احمد کردی و سید اسماعیل مدنی و بعض بدالات بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعض ذات آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس کم و پیش در خانقاه شریف میبودند کفاف ایشان بوجه احسن مهیا میشد با وجود چنین کمال انکسار بحدی بود که روزی فرمودند سگی که بخانه من می آید میگویم الهی من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بهر این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آمد بواسطه او تقرب میجویم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سند حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند وقت تهجد مردم اگر در خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود نماز تهجد خوانده بمراقبه و تلاوت کلام الله شریف مشغول می بودند و مقدار ده سیپاره هر روزه

میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بود نماز صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چند بار حلقه میشد مردم اول بر می خاستند بجای شان دیگران می نشستند بعد ازان درس حدیث و تفسیر بطالبان میفرمودند و هر که برای ملاقات می آمد قدری مهلت داده رخصت میفرمودند و عذر میگفتند که فقیران در فکر گور مشغول اند و نیز اورا شیرینی یا تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله علیهما بودند و آنحضرت از جهت بزرگ زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند قدری نشستند آنحضرت عذر فرموده رخصت دادند دل شان از غلبه محبت بر نمی خاست آنحضرت بخادم فرمودند که قباجات مکان آورده به نواب صاحب نذرکن که ایشان نمیخیزند ما مکان نذر نموده خود میروم فی الفور برخاستند وقت طعام قدری ازان قریب زوال تناول میفرمودند و اکثر طعام اغنیا که مکلف کرده برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برای طالبان نیز مکروه می داشتند مگر همسائگان را و کسیکه از اهل شهر دران وقت حاضر می بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگرها را همچنین میگذاشتند هر کسی که میخواست میبرد آری اگر کسی مبلغان میفرستاد و محل شبهه نمی بود اول ازان چهلم حصه می برآوردند که نزد امام اعظم رحمه الله علیه قبل حولان حول بشرط نصاب ادای زکوة جائز است که صدقه فرض به نسبت نفل ثواب بیشتر دارد بعده برای نیازپیران سیمان حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمت الله علیه حلوا و غیره طیار میکردند آنرا بفقرا تقسیم مینمودند و نیاز والد خود نیز می کردند و در اداء دین که در مصرف فقرای خانقاه می شد میدادند و هر کس که از اهل حاجت پیش می آمد آنرا می دادند و گاهی شخصی بی اطلاع میبرد با وجود دیدن او از جانب او رو میگردانیدند و مردم کتابها میبردند هون کتاب برای بیع می آوردند تحسین آن کتاب میفرمودند و مبلغان میدادند احیاناً کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانه جناب است و علامت موجود است بعنف رنجه شده منع میفرمودند و میگفتند صاحب يك کاتب چند کتاب نمی نویسد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام قدری قیلوله ساخته بمطالعه کتب دینییه مثل نفحات و آداب المریدین و غیرهما و بتحریرات ضروریه اشتغال میفرمودند پس

(۱) محمد باقی بالله کابلی توفی سنة ۱۰۱۲ هـ. [۱۶۰۳ م.] فی دلهی

(۲) شاه نقشبند محمد بهاء الدین بخاری توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی بخاری

نماز پیشین ادا کرده چیزی درس تفسیر و حدیث فرموده نماز عصر میخواندند بعده مذکور کتب حدیث و تصوف مثل مکتوبات امام ربانی و عوارف و رساله قشیریه فرموده تا شام بحلقه ذکر و توجه مشغول میبودند بعد نماز شام توجه بریدان خاص داده و تناول طعام نموده نماز عشا خوانده اکثر شب نشسته بذکر و مراقبه میگذرانیدند اگر خواب بسیار غلبه میکرد اندکی بر مصلی پهلوراست میکردند گاهی بر چارپائی خوابیده باشند لیکن معلوم نیست که گاهی پا دراز کرده باشند اکثر بطور احتیاط که طور مراقبه است و ازان سرور علیه الصلوة والسلام این هیئت منقول است و از اولیاء کرام مثل غوث الاعظم ثابت است می نشستند از غایت حیا پا دراز کمتر کرده باشند حتی که وفات بر همین طور شد و فتوح بفقرا تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامه نفیس کسی میفرستاد بیع فرموده چند جامه خریده تصدق میفرمودند همچنین در دیگر اشیا و میفرمودند اگر چند کس بپوشند بهتر است از یک کس و عادت اکثریه آنسرور صلی الله علیه وسلم هم همین بود که لباس غلیظ و خشن می پوشیدند چنانچه در بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها منقول است که چادر خشن و تهبند لک بر آورده فرمود در همین روح آنسرور صلی الله علیه وسلم قبض شد و سخاوت بدرجه علیا داشتند و رعایت اخفا بسیار بود بوقت حلقه مردمانرا میدادند و حیا بر آنجناب چنان غالب بود که شکل مردمان چه که شکل خود هم در آئینه نمی دیدند شفقت در باره مومنان چنان داشتند که اکثر در شب دعا میفرمودند حکیم قدرت الله خان که همسایه بودند و اکثر اوقات ایشان در غیبت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سببی محبوس شدند چه سعیها در خلاص او شان فرموده باشند ذکر دنیا در مجلس شریف نمی بود نه ذکر امرانه فقرا گویا مجلس سفیان ثوری^[۱] بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند احق به بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم پادشاه به بدی کرد حضرت صائم بودند فرمودند افسوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت ذکر بد کسی نفرموده اند فرمودند ما غیبت اگر چه نکردیم لیکن شنیدیم که ذاکر و سامع در غیبت برابر است امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوه شریف بود پادشاه چه قدر احتساب فرموده اند و هرگز درین امر خوف نداشتند مکتوبی که پادشاه اکبر شاه ثانی^[۳] در احتساب نوشته اند در مکتوبات شریف

(۱) سفیان الثوری توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی البصرة

(۲) شاه عالم الثانی بن عالمگیر الثانی توفی سنة ۱۲۲۱ هـ. [۱۸۰۶ م.] فی دلهی

(۳) اکبر شاه الثانی محمد بن شاه عالم الثانی توفی سنة ۱۲۵۳ هـ. [۱۸۳۷ م.] فی دلهی

موجود است سید اسماعیل مدنی که از مدینه منوره باذن آنسرور صلی الله علیه وسلم حاضر شده بودند بحکم حضرت ایشان در آثار نبویه که در مسجد جامع نهاده اند رفتند آمده عرض نمودند اگر چه برکات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجود است تحقیق شد تصاویر بعضی اکابر در آنجا بود درین مقدمه بیادشاه نوشتند و آن تصاویر را بر آوردند نواب شمشیر بهادر رئیس ملک بندیل کهند یکبار کلاه نصاری پوشیده حاضر خدمت شد آنحضرت در طپش آمده آنرا منع فرمودند آنکس عرض نمود اگر همین احتساب هست باز نخواهم آمد فرمودند خدا شما را در خانه ما نیارد آنشخص مغلوب الغضب شده بر خاست تا زینۀ صفة دالان رفته کلاه خود بخدمتگار داده باز حاضر شد و بیعت نمود بعض را بسهولت منع میفرمودند که در احتساب اول بسهولت باید میر اکبر علی میگفتند که عم من ریش نداشتند بخدمت شریف حاضر شدند حضرت دیده بنرمی فرمودند عجب است میر صاحب ما ریش ندارند بعده بانبساط پیش آمدند فرمودند هر چه هست از خاندان شما هست مایان گماشته شما هستیم الغرض آنشخص رفتند و گاهی پس ازین ریش نتراشیدند ترك و تجرید برتبه داشتند که پادشاه وقت و دیگر امرا تنهاها مینمودند که چیزی خرج خانقاه معین کنند اکثر این قطعه بر زبان فیض بیان میگذاشت قطعه خاك نشینی است سلیمانیم * نيك بود افسر سلطانیم * هست چهل سال که می پوشمش * کهنه نشد خلعت عریانیم * نواب امیر خان والی بلده توك و سرونج همین آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب را فرمودند بنویسید بیت ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم * با میر خان بگوئی که روزی مقدر است * اکثر میفرمودند جاگیر ما مواعید الهی است (وَقِي السَّمَاءُ رُزْقَكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * الذاریات ۲۲) سبحان الله او سبحانه کفایت جمیع مهمات دین و دنیای ایشان میفرمود اخراجات خانقاه از غیب بود میفرمودند درین طریق چار چیز ضرور است دست شکسته پا شکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار رو داده بود اما چون این شعر میخواندند در عین ضعف می نشستند و توجه بقوت میفرمودند للحافظ هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم * هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم * و مرتبه تعشق بجناب سرور کائنات داشتند هر گاه نام شریف می گرفتند بیتاب میشدند یکبار خادم قدم

شریف تبرک آب آورد و گفت سایه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و بوسه بر روی پیشانی آنخادم دادند فرمودند که من که باشم که سایه رسول خدا بر من باشد و آنخادم را بناختند در مرض موت ترمذی شریف برسینه مبارک بود اگر در حدیث کدام فعل حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد بران عمل مینمودند گوشت شانه بز می طلبیدند و آنرا طبخ میفرمودند که مسنون است و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة او این و تهجد از والد فقیر ختمها شنیده اند و احیانا بوقت غلبه شوق اگر زیاده می شنیدند بیتاب میشدند و میگفتند بس کنید زیاده طاقت ندارم و اکثر اشعار درد می شنیدند و برآن وجدی میرسید لیکن از بسکه کوه استقامت بودند آنرا ضبط میفرمودند ابو الحسین نوری رقص میفرمودند سید الطائفه جنید نشسته بود نوری فرمود (إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ * الْإِنْعَام: ۳۶) جنید گفت (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ * النمل: ۸۸) جنید نهایت مستقیم بود راقم گوید گاهی در طریقه مجددیه ظهور نسبت چشتیه که ارث از والد حضرت مجدد هست نیز ظهور میفرماید از حضرت مجدد نیز با وجود کمال تمکن احیانا حالت ذوق و شوق منقول است بیت خوبی و شکل و شمائل حرکات و سکنات * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم * نظافت طبع بحدی داشتند که اگر کسی دود تنباکو می کشید رنجه میشدند و مجمر میسوزانیدند میفرمودند مسجد ما را افغانان هلاس دانی کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیانا بوی خوش از مکان شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند همانانکه ظهور روح حضرت رسالت صلوات الله علیه وسلم و دیگر پیران مینمود میفرمودند من صورت حضرت خواجه نقشبند و حضرت مجدد معاینه میکنم یکبار یک پهلوشل شد استمداد از روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشانرا معلق در هوا دیدم کل آن بیماری سلب نمودند و میفرمودند گزک اکابر چشتیه که سر مستان ذوق محبت اند سماع و سرود است که دل را رنگارنگ شوق می آرد و پرده از جهره یار خرق میسازد و گزک ما متوسلان سلسله نقشبندیه که باده نوشان جام مودت ایم حدیث و درود است که قلب را گوناگون اذواق می بخشد ع آن ایشانند من چنینم

(۱) والد عبد الغنی ابو سعید رامپوری توفی سنه ۱۲۵۰ هـ. [۱۸۳۴ م.] فی دهلی

(۲) جنید البغدادی توفی سنه ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

یا رب * و همچنین وقتی که اسم مبارک بر زبان می برآمد آه آه گفته دست بالا می کردند و گاهی هر دو دست گشاده بهم می آوردند چنانچه کسی را باغوش کشند و شعر مولوی علیه الرحمة میخوانند بیت موسیا آداب دانان دیگر اند * سوخته جان و روانان دیگر اند *.

فصل در ملفوظات حضرت ایشان

میفرمودند در فقیر فای فاقه و قاف قناعت و یای یاد الهی و رای ریاضت است هر که بجا آورد فای فضل خدا و قاف قرب مولی و یای یاری و رای رحمت یافت و الی فای فضیحت و قاف قهر و یای یاس و رای رسوائی بدست آمد میفرمودند که طالب ذوق و شوق و کشف و کرامات طالب خدا نیست راقم گوید حافظ میفرماید بیت شرم^[۱] ما باد ازین خرقه آوده خود * گربدین فضل و کرم نام کرامات بریم * وله با خرابات نشینان ز کرامات ملاف * هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد * میفرمودند که در کمالات وصل عریانی میشود و بدان مقام نصیب سالک بجز یأس و محرومی نیست هر چند وصول هست حصول نیست میفرمودند طالب باید که هر وقت کیفیات علیحده از عبادت فرا گیرد آگاه باشد از نماز چه کیفیت رو می دهد از تلاوت چه نسبت ظهور میفرماید از درس حدیث و از شغل تهلیل زبانی چه ذوق حاصل میشود و همچنین از لقمه شك چه ظلمت می افزاید علی هذا القیاس دیگر گناهان میفرمودند در ولایت خطرات مضر اند و در کمالات نبوت مضر نیست امیر المومنین عمر رضی الله عنه میفرمودند اجهز الجیش و انا فی الصلوة مشاهده آفتاب را خطرات قلب مانع نیست میفرمودند که در خوردن یکی رضای نفس است و یکی حق نفس رضای نفس غذای بسیار و لطیف است و حق نفس بمقدار توانائی فرائض و سنن میفرمودند طریقه نقشبندیه عبارت از چار چیز است بیخطرگی و دوام حضور و جذبات و واردات میفرمودند پیغمبر خدا صلی الله

(۱) حافظ محمد شیرازی توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی شیراز

(۲) سامان لشکر اسلام میکند حالانکه در نماز میباشم

علیه وسلم جامع جمیع کمالات بودند لیکن هر وقت مناسب استعداد آن قرن در افراد امت کمال ظهور میفرماید کمالیکه ناشی از بدن فیض مخزن آنحضرت است و آن گرسنه ماندن و جهاد کردن و عبادت نمودن در صحابه کرام جلوه گر شد و کمالیکه ناشی از قلب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و آن استغراق و بیخودی و ذوق و شوق و آه و نعره و اسرار توحید وجودی از زبان جنید بغدادی رحمت الله علیه باولایای امت ظاهر گردید و کمالیکه ناشی از لطیفه نفس آنجناب است که عبارت از اضمحلال و استهلاک در نسبت باطن است با کابر نقشبندیه از وقت خواجه نقشبند رضی الله عنه هویدا گشت و کمالیکه ناشی از اسم شریف محمد است صلی الله علیه وسلم از دوره حضرت مجدد الف ثانی^[۱] مکشوف شد میفرمودند چنانکه طلب حلال [ضروری] فرض است بر مؤمنان همچنین ترک حلال [فضولی] فرض است بر عارفان راقم گوید عمل صوفیان بر عزیمت هست میفرمودند هر که تابع هوا است کی بنده خدا است ای عزیز تا که در بند آنی بنده آنی میفرمودند شب گرسنگی شب معراج درویشان است میفرمودند صوفی دنیا و آخره را پس پشت انداخته متوجه مولی گشته **للمولوی** ملت عاشق ز ملتها جداست * عاشقان را مذهب و ملت خداست * میفرمودند وقت دعا انوار فائض میشوند فرق نمودن آن برکات از اثر اجابت متعسر است بعضی گویند اگر ثقات در هر دو دست دست دهد علامت اجابت است و من می گویم اگر انشراح صدر دست دهد علامت اجابت است میفرمودند بیعت سه قسم است یکی برای توسل به پیران کبار دویم توبه از معاصی سیوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چار قسم اند نامردانند و مردانند و جوانمردانند و فردانند طالب دنیا نامرد طالب عقبی مرد و طالب عقبی و مولی جوانمرد و طالب مولی فرد میفرمودند که خطر چهار قسم است شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از یسار می آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و ملکی از زمین و حقانی از فوق الفوق میفرمودند هر کمالاتیکه در انسان ممکن است سوای نبوت در حضرت مجدد ظهور فرمود **رباعی** هر لطافت که نهان بود پس پرده غیب * همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند * هر چه بر صفحه اندیشه کشد کلک خیال * شکل مطبوع تو زیبا تر از آن ساخته اند * میفرمودند هر که اویسیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بعد نماز عشا

(۱) امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی توفی سنة ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴ م.] فی سرهند

(۲) مولوی جلال الدین محمد رومی توفی سنة ۶۷۲ هـ. [۱۲۷۲ م.] در قونیه

در خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست خود گرفته بگوید (یا رسول الله بايعتك على خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و ايتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البيت ان استطعت اليه سبيلا) چند شب این عمل بجا آرد و اگر او یسیت بزرگی خواهد در خلوت نشست دو گانه بر وحش خوانده متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه مرا چنان ادراك عطا کرده که بدن من حکم قلب پیدا کرده از جوانب اربعه هر شخص که بیاید نسبت او معلوم میکنم میفرمودند سه کتاب نظیر ندارد قران شریف صحیح بخاری مثنوی مولوی روم^[۱] میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراك و ارباب جهل میفرمودند کم شخص از اولیا کمال حضرت مجدد یافته باشد اگر تمام اولیاء وجودیه را توجه فرمایند بشاهراه شهود آزند میفرمودند سعدی شیرازی در^[۲] سهروردی طریقه مرد فهمیده بودند در دو سخن تصوف تمام کرده اند بیت مرا پیر دانای مرشد شهاب * دو اندرز فرمود بر روی آب * یکی آنکه بر خویش خودبین مباش * دگر آنکه بر غیر بدبین مباش * میفرمودند هر که از ما ملاقات دارد لباس ما پوشد و طور ما اختیار کند رباعی یا مرو با یار ازرق پیرهن * یا بکش بر خاتمان انگشت نیل * یا مکن با پیلبانان دوستی * یا بناکن خانه در خورد پیل * میفرمودند روح بعضی مومنان ملک الموت قبض میفرماید و بارواح اخص خواص فرشته را نیز دخل نیست ب در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت ننگجد هرگز * راقم گوید محتمل است که (الله يتوفى الأنفس حين موتها * الزمر: ۴۲) و (قل يتوفىكم ملك الموت * السجدة: ۱۱) اشاره همین باشد الله اعلم میفرمودند معاش درویشان همین باید که شیخ ابن کبروی نظم کرده ابیات نان جوین و خرقه پشمین و آب شوره * سیپاره کلام و حدیث پیمبری * هم نسخه دو چارز علمی که نافع است * در دین نه لغو بو علی و ژاژ عنصری^[۳] * تاریخ کلبه که پیء روشنی آن * بیهوده منتهی نبرد شمع خاوری * با یک دو آشنا که نیرزد به نیم جو * در پیش چشم همت شان ملک سنجری * این آن سعادتیست که حسرت برد بر آن * جو یای تخت قیصر ملک سکندری * و نیز اشعار جامی میخواندند رباعی لنگگی زیر

(۱) در بیان کمالات ولایت و مکتوبات امام ربانی نظیر ندارد در بیان کمالات نبوت و شریعت

(۲) سعدی شیرازی توفی سنه ۶۹۱ هـ. [۱۲۹۲ م.] فی شیراز (۳) عنصری شاهر سلطان محمود سبکتکین بود در سنه ۴۳۱ هـ. [۱۰۴۰ م.] مرد (۴) امیر سنجر ششم ملک از ملوک سلجوقیون ایرانی بود فرزند ملکشاه بن آلپ آرسلان توفی سنه ۵۵۲ هـ. [۱۱۵۷ م.] در مرو وفات کرد

لنگکی بالا* نی غم دزد نی غم کالا* کژک بوریا و پوستکی* دلکی پُرز درد و دوستکی* اینقدر بس بود جمالی را* عاشق زند لاو بالی را* راقم گوید ابیات حافظ رحمة^[۱] الله علیه نیز مناسب حالست تحت کلك میروید بیت دو یار زیرک و از باده کهن دو منی* فراغتی و کتابی و گوشه چمنی* من اینمقام بدنیا و آخرت ندهم* اگر چه در پیم افتند هر دم انجمنی* که هر که کنج قناعت بکنج دنیا داد* فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی* میفرمودند عقل نورانی آنست که بلا واسطه بمقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مرشد بر راه آرد میفرمودند طالب را باید که يك لمحہ از یاد مطلوب غافل نباشد بیت این شربت عاشقیست خسرو* بی خون جگر چشید نتوان* میفرمودند (حب الدنيا رأس کل خطیئة) و رأس گناهان کفر است ب اهل دنیا کافران مطلق اند* روز و شب در بق بق و در زق زق اند* میفرمودند زوال عین آنست که سالک انا گفتن نتواند چنانکه خواجة احرار رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان است و انا را زائل کردن مشکل است میفرمودند در معنی بیت ثنائی بیت بهر چه از دوست و امانی چه کفر آن حرف چه ایمان* بهر چه از یار دور افتی چه زشت آن نقش چه زیبا* سالک در ابتدای قلب از نوافل و اماند و اکتفا بر فرائض و سنن مؤکده کند میفرمودند طریقه مجدیه چار دریای فیض دارد نسبت نقشبندی و قادری و چشتی و سهروردی لیکن اول غالب است میفرمودند کفر طریقت آنست که امتیاز بر خیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر نماند منصور حلاج^[۲] گوید بیت کفرت بدین الله و الکفر واجب* لدی و عند المسلمین قبیح* میفرمودند هر که مخدوم شدن خواهد خدمت مرشد کند هر که خدمت کرد او مخدوم شد* میفرمودند الحال ضعیف شده ام پیشتر در مسجد جامع شاهجهان آباد آب تلخ حوض میخوردم ده سیپاره کلام مجید میخواندم ده هزار نفی و اثبات میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد همچین در هر کوچه که میگذشتم بر مزار عزیزی اگر میرفتم نسبتش پست میگشتم من خود را پست میکردم و تواضع آن بزرگ میکردم میفرمودند بیت زنا توانی خود اینقدر خبر دارم* که از رخسار نتوانم دیده بردارم*.

(۱) حافظ شیرازی محمد توفی سنه ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.]

(۲) خواجة عبید الله الاحرار توفی سنه ۸۹۵ هـ. [۱۴۹۰ م.] فی سمرقند

(۳) منصور حلاج توفی شهیدا سنه ۳۰۶ هـ. [۹۱۹ م.] فی بغداد

فصل در مکاشفات و الهامات حضرت ایشان قدس الله سره

فرمودند روزی در بیتابی فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاک پاشیدم از این امر که در شرع نیک نیست ظلمتی هم پیدا شد میر روح الله که مخلص حضرت شهید بود او شان را در خواب دیدم که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر شما نشسته اند از غایت شوق در خدمت رسیدم معانقه فرمودند تا وقت معانقه بر شکل شریف خود بودند بعد بر شکل سید میر کلال رحمت الله علیه شدند روزی قبل نماز عشا بخواب رفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده منع فرمودند و وعید بیان فرمودند یکبار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب پرسیدم یا رسول الله (من رأی فقد رای الحق) حدیث شما است فرمودند آری مدام تسبیح و تحمید خوانده بروح آنحضرت میگذرانیدم یکبار ترك شد دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهمون شکل که در شمائل ترمذی بیانست آمده شکایت فرمودند یکبار خوف آتش دوزخ بسیار غلبه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم تشریف آورده فرمودند که هر که با ما محبت دارد در دوزخ نخواهد رفت یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم فرمودند نام تو عبدالله و عبد المهیمن هست یکبار دیدم که گوشت چهره من دو انگشت از گوشت چهره مبارک حضرت سلطان المشائخ [۱] شده و بد نمی نماید یکبار دیدم شخصی پیراهن حضرت مذکور آورده و گفت ایشان پیر تو اند من گفتم پیر من مرزا جانجانان رحمة الله علیه هستند چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشائخ پیر صحبت شما هستند یکبار حضرت مجدد تشریف آورده فرمودند تو خلیفه من هستی یکبار حضرت خواجه نقشبند تشریف آورده در پیرهن من داخل شدند روزی دیدم بزرگی آمده نزد من نشست نام پرسیدم گفت بهاء الدین یکبار شخصی خلعتی آورده گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خالد عرض نمودند خلعت قطیبت باشد حضرت ایشان فرمودند از تواضع نام آنمقام بر زبان نمیگیرم روزی بر مزار حضرت خواجه باقی بالله رفته عرض توجه نمودم از مزار بر آمده توجه کردند وقت استوا بود زود بر خاستم حسرت میخورم که چرا استادم کیفیتش در بیان نمی آید روزی بر مزار حضرت خواجه قطب الدین [۲]

(۱) سلطان المشائخ حضرت نظام الدین اولیا رحمة الله علیه توفی سنة ۷۲۵ هـ. [۱۳۲۵ م.] فی دلهی

(۲) قطب الدین بختیار اوشی مرشد فرید الدین گنج شکر توفی سنة ۶۳۴ هـ. [۱۲۳۶ م.] فی دلهی

رفته گفتم شیئا لله شیئا لله دیدم يك حوض پر از آب که از کناره او آب میریزد القا شد سینه تو از نسبت مجددیه پر است گنجایش دیگر ندارد روزی بر مزار سلطان المشائخ رفته عرض توجه نمودم فرمودند کمالات احمدی شما را حاصل است عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهره ایشان مثل من شده و چهره من مثل ایشان نهایت محظوظ شدم یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید در این راه تعبیدی باید تا دری از تصرفی بگشاید عرض کردم مرتبه شما چه طور حاصل شود فرمودند از کثرت تعبد یکبار مکانم معطر گشت بالا نگریستم دیدم بر فرق من روح معطر منور جلوه نما است در حوالی آن مثل شعشان آفتاب متجلی است حیران گشتم که این کیست بعد آن بخاطر گذشت شاید روح مبارك آنسرور صلی الله علیه وسلم یا روح غوث الاعظم رضی الله عنه باشد باین تجمل روزی در میان اهل خانقاه نزاع لفظی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند هر که نزاع نماید از خانقاه بدر کنید یکبار سیده النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوک خورده بودم دیدم حضرت شهید قی میکنند و میفرمایند طعام هر جا نباید خورد یکبار ملهم ساختند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقه جدیده بر آمد روزی برای وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت است روزی مکان همسایه طلب نمودم الهام شد چرا همسایه را تکلیف میرسانی و بدر میکنی روزی بقصد زیارت حرمین شریفین نیم قد بر خاستم الهام شد ترا همین جا ماندن بهتر است روزی گفتم یا شیخ عبد القادر شیئا لله الهام شد بگو یا ارحم الرحیم شیئا لله روزی الهام شد حضرت سلطان المشائخ خلفای خود بدکهن فرستادند شما به کابل و بخاری بفرسید کلام ربانی که از صوت و لحن مبراست سه بار شنیدم یکبار در مدرسه دو بار در مکان مسکون که الحال سکونت دارم یعنی خانقاه شریف شبی گفتم یا رسول الله آواز آمد لیبک و نام من عبد صالح فرمودند.

(۱) غوث الاعظم السيد عبد القادر الگیلانی توفی سنة ۵۶۱ هـ. [۱۱۶۶ م.] فی بغداد

فصل در بعض کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محتجب نیست که هیچ کرامتی و خرق عادت‌ی با محبت خدا و اتباع سید انبیا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام برابر نیست و این هر دو امر در وجود با جود حضرت ایشان با مرتبه کمال بودند و اعظم کرامات و افضل خرق عادات تصرف در بواطن طالبان و القای فیض و برکات حضرت سبحان بصدور اینان است و این امور از آنجناب چندان بظهور رسیدند که بتحریر آن دفترها باید هزاران دلهای ارادتمندان را ذاکر گردانیدند و صدها را بجذبات و واردات الهیه رسانیدند و بسیاریان را بمقامات و حالات عالیه فائز فرمودند اما تصرف در مکونات و اخبار مغیبات مطابق نفس امر با الهام الهی و حل مشکلات و برآمد حاجات از دعا آنهم بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم بدعای آنجناب بانصرام میرسید و بسیاری عقدهای مفتوح میشد بارها موافق فرموده بظهور می آمد الحق بمصدق بیت مطلق آن آواز خود از شه بود * گرچه از حلقوم عبد الله بود * کلام کرامت نظام آن عالی مقام سراسر الهام خوارق اولیا پرتوی معجزه پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم بسیاری کسان در منام آنجناب را دیده اخذ طریقه نموده شرفیاب حضور شدند و بمقامات عالیه رسیده باو طان خود رفتند و با وجود کثرت طالبان هر یک را بتوجه از مقام بمقام می بردند و از حالی بحالی میرسانیدند و از قوت توجه کارسینن بایام قلیله میفرمودند اکثر فساق و فجار از توجه شریف تائب شده براه راست آمدند و بعضی کفار باندک التفات آنجناب مشرف باسلام شدند.

کرامت روزی هند و بچه برهمن زاده در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب داشت همه اهل محفل روی بجانب وی آوردند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتاد فی الحال زناز کفر از گردن خود دریده خلعت ایمان پوشیده قامت خود را از نور کلمه شهادت بیاراست و حسن را از نور اسلام جلا داده برخاست بیت بنشین بگدایان در دوست که هر کس * بنشست باین طائفه شاهی شد و برخاست *

کرامت مولوی کرامت الله را که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی درد

جنب بشدت شد آنجناب آنجا دست مبارك خود نهاده همت فرمودند فی الحال رفع شد.

کرامت یکبار بکشتی روان توجه فرمودند ایستاده شد.

کرامت میان احمد یار که از اجله اصحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در اثنای راه بصحرا دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده قریب بهل من استاده فرمودند که بهل را تیز بکنید و بدوانید و ازین قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد این سخن گفته از نظر غائب شدند من بهل را دوانیده از قافله جدا شدم بقضای الهی همه قافله را دزدان بغارت بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم.

کرامت میان زلف شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان است گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه بزرگی نموده شد مرا براه راست آوردند گفتم که شما کیستید گفتند تو برای بیعت پیش کسی که میروی من همانم دو بار مرا این واقعه پیش آمد.

کرامت و نیز میان احمد یار نقل مینمودند که یکبار من همراه حضرت ایشان بجهت تعزیت در خانه صالحه که مریده حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آنزن عمر رسیده کستاخانه عرض نمود که ای حضرت حالا من پیر شده ام و شوهر من نیز پیر است ظاهرا حالا اولاد پیدا شدن خلاف عقل است حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر است بعد از ان حضرت ایشان و من از خانه بیرون آمدیم در مسجدیکه متصل دروازه آن ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده وضو ساختند و دو رکعت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد از ان خطاب بطرف من نموده فرمودند که برای اولاد آنزن بجناب الهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد بعد از ان بموجب فرموده حضرت ایشان الله تعالی آنزن را پسری عنایت فرمود و کلان سال شد الحمد لله علی ذلك.

گراحت زنی آمده برای شفای بیمار عرض نمود او را تبرک از دستار خوان خود عطا فرمودند نان و کباب بود چون در خانه آمده دید آن کباب مبدل بحلوا شده بود معلوم نمود که اجل بیمار رسیده است همچنان واقع شد.

گراحت میر اکبر علی صاحب که از خلص نیازمندان حضرت ایشان هستند برای بیماری زنی از اقارب خود عرض نمودند از بسکه سوال مکرر نمودند حضرت ایشان فرمودند اکبر علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الهی روز پانزدهم وفات نمود لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آنزن را نموده بودند چون بر جنازه اش حضرت ایشان تشریف آوردند فرمودند اکبر علی مگر توجه این زن را نمودی برکات معلوم میشود.

گراحت قریب خانقاه مبارک مکان رافضی بود و حضرت ایشان را برای کلفت خانقاه معلی بایست مکان شد از زنی که متصرف بران مکان بود استدعا نمودند آن زنک ابا نمود آخریکبار حکیم شریف خان را که از اعزّه دهلی بودند برای فهمایش او فرستادند که اگر شمارا عار از بیع می آید ما قیمت بطریق اخفا میفریسم شما بطریق نذر بگذرانید آن نا بکار که عداوت باهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول نه نمود بلکه در باره حضرت ایشان کلمه بیهوده گفت که سب بزرگان عادت اینفرقه ملعونه است حکیم بر خاسته نزد حضرت ایشان حاضر شدند و بیان حال نمودند حضرت ایشان رو باآسمان نموده عرض نمودند که صاحب شنیدید کلام او الحال نخواهم گفت تا وقتی که خود آمده التجا نه نماید بحسب تقدیر الهی موت در خاندان او شان افتاد در او شان يك بچه باقی ماند چون او هم بیمار شد دانستند که از شومی فعل وی است آن بچه را حاضر نمودند و مکان را پیش خدمت حضرت ایشان پیشکش نمودند.

گراحت حکیم رکن الدین خان را منصب وزارت پادشاه حاصل گشت آنحضرت سفارش عزیزی بحکیم نمودند حکیم دران امر تندهی نه نمود موجب ملال حضرت ایشان گشت بعد چند روز معزول شد و باز بآن منصب ممتاز نگشت.

کرامت از شاه نظام الدین صَوْبَه دار دهلی ملول شدند معزول شد.

کرامت یکبار چند کس از خلفای حضرت ایشان از راه دور بخدمت آمدند در اثنای راه گفتند که معمول حضرت ایشان است که بوقت شرف اندوزی قدمبوسی تبرک عنایت فرمایند یکی گفت که مرا این مرتبه خواهش مصلی است دیگری گفت که من کلاه میخوام سیوم کس چیز دیگر گفت چون بحضور پر نور رسیدند هر کس را موافق تمنای او عنایت فرمودند و مثل این واقعه اکثر از آنجناب بظهور می آمد بارها موافق خطرات قلبی ارشاد میفرمودند.

کرامت روزی برای عیادت حکیم نامدار خان رفته بودند حکیم مسطور حالت نزع داشت و چشم بند کرده بیهوش افتاده بود اقر بای وی از حضرت ایشان التماس سلب مرض نمودند آنحضرت لمحہ متوجه شدند فی الفور بهوش آمد و چشم گشاده بسیار سخنان از آنجناب بعرض رسانید چون آنجناب قدم از خانه وی بیرون نهادند همونوقت جان داد.

کرامت شخصی از بخارا از دیار کابل بهندوستان می آمد وقت عبور بر دریای اٹک اشتر وی معه کالای تجارت در آب غرق شد گفت که يك نان نیاز حضرت ایشان کنم اگر شتر من زنده معه اسباب بر آید بحکم الهی سبحانه از دریا بر آمد چون بحضور رسیده این واقعه بعرض رسانید فرمودند نیاز من دادی گفت دادم.

کرامت عم میان احمد یار صاحب را برای گرفتن مبلغان پادشاه حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان آمدند آنجناب فرمودند که شما چند کس جمع شده بقلعه رفته خلاص کرده بیارید میان موصوف گفت که بردروازه قلعه چوکی است و سپاهیان پلٹن به نگهبانی معین چگونه رفته آوریم فرمودند شما را ازین چه کار است بگفته من بروید و بیارید ایشان رفتند هیچکس از نگهبانان دروازه و سپاهیان پلٹن ندیدند که این چه کسانند و کجا می روند آخر از حبس زنده بر آوردند هیچکس متعرض احوال شان نشد.

کرامت پسر مولوی فضل امام بسیار علیل شد در خواب دید که حضرت ایشان تشریف آورده چیزی نوشانیدند چون صبح شد شفا یافت و بحضور آنجناب مبلغان نیاز آورده فرمودند که این شکرانه عنایت شبانه ماست.

کرامت شخصی پیش حضرت ایشان آمده گفت که پسر من از دو ماه گم شده است توجه فرمایند که بیاید فرمودند که پسر تو در خانه تست در دل خود حیران گشت که من همین وقت از خانه آمده ام آنجناب فرمودند که در خانه است غرض موافق فرمودن آنحضرت بخانه رفت دید که در خانه نشسته است.

کرامت عورتی بخدمت حضرت ایشان آمده عرض کرد که پسر من در فرقه سپاه نوکر بود نوکری گذاشت و همه لباس دور کرده لنگوٹی بسته از دین و شریعت رسته مُلنگ شده قح بنگ مینوشد آنجناب فرمود که بنشین نشست همه لطایف او از ذکر جاری شدند پس توجه بحال پسرش فرمودند از فرقه ملامه برآمده بر راه راست شد.

کرامت غریب الله سقه زیر سایه فیض پایه دیوار پر انوار آن افتخار الابرار سکونت داشت روزی از شدت مرض قریب نزع شد آخر شب اقربای وی حضرت ایشان را نزد وی بردند آنجناب تشریف برده توجه فرمودند از عنایت الهی صحت کلی یافت

کرامت مولوی کرامت الله صاحب میفرمودند در هنگامیکه بخدمت شریف میبودم عجائب و غرائب مشاهده مینمودم یکبار بعد نماز فجر وقت مراقبه و ذکر من کتاب در بغل گرفته برای قصد خواندن روانه شدم نظر شریف بر من افتاد از غضب فرمودند بنشین و مشغول شو بسکه کستاخ بودم گفتم در خدمت شریف برای آن حاضر میمانم که بی محنت حاصل شود و الا بمحنت هر جا میتواند شد فرمودند بحق بهاء الدین بی محنت میدهم بنشین همینکه بجانب من متوجه شدند از هوش رفتم و بیفتادم و گویا که دل از سینه من بیرون آمد بعد مدت بهوش آمدم حضرت از حلقه فراغت شده بودند و آفتاب بمن رسیده بود و خواص اصحاب مثل شاه ابو سعید صاحب حاضر بودند شرمنده شدم فرمودند چه شده بود عرض نمودم خواب غلبه کرد تبسم فرمودند.

فصل در ذکروفات حضرت ایشان

دایما آرزوی شهادت داشتند لیکن میفرمودند از باعث شهادت حضرت پیر و مرشد قدس الله سره چه قدر محنت بر مردمها رسید سه سال قحط عظیم الشان رونمود که هزارها جان نثار شدند و قتل و قتل که فیما بین مردمان واقع شد خارج از تحریر است کما لایخفی پس ازین امر از شهادت خود میرستم راقم گوید در حدیث وارد است (لَزوال الدنیا اھون عند اللہ من قتل نفس مؤمن) او کما قال صلی اللہ علیہ و سلم از حروب جمل و صفین و حرّه و کربلا تا چند صد سال و حروب در میان بنی اُمیّه و بنی هاشم فقط منشأش قتل امیر المومنین عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ حضرت ایشان را در آخر مرض بواسیر و خارشها غلبه نموده بود درین هنگام حضرت والد دم در بلده لکهنؤ بودند مکاتیب کثیره در هنگام قلیل فرستادند چه منظور همین بود که بعد من برجای من ایشان باشند انشاء اللہ یکدو مکتوب در ذکر والد خود علیہ الرحمۃ نقل خواهم نمود غرض اوشان سراسیمه شده اهل و عیال را در لکهنؤ گذاشته رسیدند وقتیکه حاضر خدمت شدند فرمودند آرزو چنین داشتم که بوقت ملاقات شما بسیار خواهم گریست لیکن اینچنین وقت رسیدید که طاقت گریه هم نیست و عنایت بسیار فرمودند و عادت مستمره چنین بود که وقت شائبه مرض وصیت نامه تحریر میفرمودند و زبانی هم تاکید میفرمودند که دوام ذکر و پرداخت نسبت و اخلاق حسنه و معاشرت باهم و عدم چون و چرا بر مجاری قضا و با یکدگر برادران طریقہ اتحاد لازم شناسند و بفقر و قناعت و رضا و تسلیم و توکل فراغتها نمایند (...ومن اصدق من اللہ حدیثا * النساء: ۸۷) و نیز فرمودند جنازه من در آثار شریفه نبویه که در مسجد جامع نهاده اند برند و عرض شفاعت از رسول خدای صلی اللہ علیہ وسلم نمایند و همچنین کردند که نماز در جامع مسجد خوانده در آثار شریفه بردند و تبرکات که نزد آنحضرت بودند فرمودند که بالین تربت گنبد خورد بنهید میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ فرمودند که فاتحه خواندن پیش جنازه ما و کلمه طیبه و آیت شریفه بی ادبی است این دو بیت بخوانید

بیت:

مفلسانیم آمده در کوی تو * شیئا لله از جمال روی تو * دست بگشا جانب زنبیل ما *
آفرین بردست و برپهلوی تو * من هم میگویم پیش جنازه من همین اشعار بخوانید و نیز
دو بیت عربی بالحن خوش بخوانید بیت وفدت علی الکریم بغیر زاد * من الحسنات و
القلب السلیم * فحمل الزاد اقبیح کل شیء * اذا کان الوفود علی الکریم * روز شنبه بود
که مولوی کرامت الله صاحب را فرمودند که زود میان صاحب را طلب نمایند یعنی شاه
ابوسعید رحمة الله علیه مگر از دقت این لفظ مفهوم شد مولوی صاحب بزودی برخاسته
والدم را طلب نمودند چونکه از دروازه داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند و در
همون حال بیست و دویم صفر بعد اشراق در هیئت احتیاب سنه هزار و دو صد و چهل در^[۱]
استغراق مشاهده حق ازین دار پر ملال انتقال فرمودند هزارها کس خیر وحشت اثر
شنیده حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفته خواندند و امامت نماز حضرت شاه ابوسعید
صاحب فرمودند در خانقاه شریف پهلوی یمین حضرت شهید دفن کردند الحال دران
حظیره سه مرقد اند چه جنازه شریفه شاه ابوسعید علیه الرحمة که در ثونک وقت معاودت
از بیست الله وفات یافتند نیز آورده پهلوی حضرت ایشان دفن کردند الحال مزار حضرت
ایشان در وسط واقع هست رحمة الله علیهم تاریخ وفات نور الله مضجعه و نیز مصراع
فارسی ع جان بحق نقشبند ثانی داد * و نیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت
زیبائی گفته اند رباعی چون جناب شاه عبد الله قیوم زمان * زینجهان فرمود رحلت
سوی جنات کریم * سال او با حال او جستم چوای رافت زدل * گفت فی رُوح و
ریحان و جنات النعیم *

(۱) حضرت غلام علی عبد الله الدهلوی توفی سنه ۱۲۴۰ هـ. [۱۸۲۴ م.] فی دهلی

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

حضرت شاه ابو سعید صاحب قدس سره

جامع کمالات رب حمید حافظ الشرع و القرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت شاه ابو سعید بن حضرت صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم ابن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنهم ولادت شریف دویم ذی قعد سنه ۱۱۹۶ یکهزار و یکصد و نود و شش هجری در بلده مصطفی آباد عرف رامپور بظهور آمده حال شریف ایشان از ابتدای عمر بر صلاح ماثور گشته میفرمودند در اوائل عمر بحسب اتفاق در بلده لکهنو معیت میان ضیاء النبی صاحب که از اقارب بودند گذر واقع شد در مکانی فروکش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برای نماز میرفتیم در ویشی بود که اکثر ستر برهنه میداشت مگر بوقت آمد و شد من ستر عورت خود میکرد کسی پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان را منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوق کما قال در عمر ده سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعده تجوید از قاری نسیم علیه الرحمة حاصل نمودند و در قرآن خوانی بحسن ترتیل رونق ده قرآ گشتند هر کس که قرآن شریف ایشان میشنید محو میگشت میفرمودند مرا بر خوش خوانی خود اعتماد چندان نبود تا آنکه بعض از عرب قرآن من در حرم محترم شنید و تحسین نمود چه تحسین عجم چندان اعتبار ندارد الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و نقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب درسیه از مفتی شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فرزند شاه ولی الله محدث خواندند میفرمودند قاضی شرح مسلم از ایشان خوانده ام و نیز صحیح مسلم از مولانا مذکور سند دارند و از مرشد خود یعنی حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبد العزیز سند حدیث حاصل نمودند در عین تحصیل علم اراده خدا طلبی پیدا شد اول ارادت بخدمت والد ماجد خود آوردند اوشان بر طریقه آبای کرام خود مستقیم بودند و ترك دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه نواب نصر الله خان آرزو نمود که عهده بخشگیری قبول

(۱) شاه ولی الله احمد دهلوی توفی سنه ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۲ م.] فی دلهی

(۲) شاه عبد العزیز دهلوی توفی سنه ۱۲۳۹ هـ. [۱۸۲۴ م.] فی دلهی

فرمایند مگر بمعرض قبول نیفتاد دایما در اشتغال و اوراد خود مصروف بودند و ذوقی بعلم حدیث شریف داشتند و از اهل فسق و فجور معرض بودند وفات پدرشان دوشنبه بیست و پنجم شعبان سنه ۱۲۳۶ یکهزار و دو صد و سی و شش هجری در بلده لکهنو واقع شد تاریخ وفات آنحضرت فاز رضوان المودود است سید احمد صاحب و مولوی اسمعیل شهید و دیگر اعزه تجهیز و تکفین بر خود گرفتند در راه عریشی یعنی چپهر کسی سوخته افتاده بود نعش شریف را بر آتش بردند و کسی را آسیب نرسید الغرض از بسکه نائره شوق مشتعل بود بعد صحبت والد خود باجازات اوشان نزد حضرت شاه درگاهی که بدو واسطه بحضرت خواجه محمد زبیر قدس الله سره ملحق میشوند رسیدند و اوشان استغراق بحدی داشتند که وقت نماز مردمان آگاه میکردند و گرمی بحدی داشتند که اگر التفات بصد کس میفرمودند بیهوش میشدند یکبار در نماز از شوق الهی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او تمام جماعت بعد از ان اهل محله در وجد شدند و رقصها میکردند مادرزاد ولی بودند در تخت هزاره ضلع پنجاب سنه یکهزار و صد و شصت و دو هجری متولد شدند تاریخ ولادت معدن فیض حق است از ابتدای عمر در ایام طفولیت ایشان را جذبہ رسید از وطن برآمدند و در صحرا میگشتند چون بسن تمیز رسیدند قدری افاقه بهم رسید ربع جزء کلام الله شریف از کسی خواندند و نماز صحیح کردند باز مغلوب شدند و بر برگ درختها قناعت مینمودند مگر وقت نماز افاقه میشد باز بیهوش میشدند آخر در صحرای بلده بدانون بمزار سلطان التارکین رسیدند و اخذ طریقه و بیعت در طریقه قادریه از حافظ جمال الله رحمة الله علیه نمودند ملاقات از اغنیا نمیفرمودند اگر کسی بوقت خواب ایشان رویه در چادر ایشان بسته میرفت بوی نجاست ایشان را می آمد و رفته در دریا می انداختند بطریقی که در ملمس نیاید.

کرامت یکی از مخلصان ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یاد کرد تپانچه شیر را زدند گریخت.

کرامت زن نواب احمد یار خان عقیمه بود دعا فرمودند قریب بیست فرزند

بوجود آمدند.

(۱) محمد زبیر نواسه محمد نقشبند بن محمد معصوم مجددی توفی سنة ۱۱۵۱ هـ. [۱۷۳۸ م.] فی سرهند

کرامت یکبار بقالی آمده بر پای ایشان افتاده گفت من خود دیدم ایشان را که دروازه مکانی افتاده ایشان آتمکان را بجانب دیگر افکندند من بعافیت ماندم.

کرامت شخصی را فرمودند خانه ات بسوزد بسوخت.

تاریخ وفات ایشان مات قطب الوری عن امرالله مزار ایشان در بلده رامپور واقع است الغرض شاه مذکور برحال ایشان عنایت فراوان فرمودند در چند روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شورش بدرجه کمال پیدا شد و مریدان بسیار جمع آمدند و در حلقه بیهوشی و وجد بسیار میرسید و صیحه و نعرهای عظیم بر پا میشد چونکه در نسبت مجددیه این امور مرتفع میشوند و بهر زرقای و رقاصی نسبت ندارند مثل صحابه کرام در کمال افسردگی و آسودگی عمر بسر میبرند و سماع ایشان قرآن و حضور ایشان نماز و شیوه ایشان امر بالمعروف و نهی عن المنکر میگردد حالات اصحاب حضرت شهید علیه الرحمة بر این منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در رامپور دیده بودند وقتیکه آنقبله صفاکیشان در هنگامیکه صوبه داری دهلی بشاه نظام الدین متعلق بود از جهت کدورتی که از جانب صوبه دار بهمرسیده بود تشریف برده بودند الغرض ایشان خود را بدهلی رسانیدند در آن هنگام دهلی از اهل علم و صلاح مملو بود فرزندان حضرت شاه ولی الله شاه عبد العزیز و شاه رفیع الدین و شاه عبد القادر علیهم الرحمة زنده بودند و نیز حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی زنده بود ایشان مکتوبی بقاضی صاحب در مقدمه خدا طلبی فرستادند او شان جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند که از حضرت شاه غلام علی بهتر کسی نیست پس ایشان بخدمت حضرت رسیدند و مقبول درگاه شدند و هنوز حضرت شاه درگاهی زنده بودند میفرمودند اگر مثل حضرت ایشان مرشد نمیبود خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود لیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند که هرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرموده اند اگر طالب رشد خود نزد شخص دیگر بیند بی انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود راسخ بودند چنانچه شخصی غیبت حضرت شاه درگاهی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز نشسته بود آنشخص را گمان بود که ایشان منکر او شان

شده در خدمت حضرت ایشان حاضر شده اند ایشانرا غضب آمد و طمانچه اورا زدند و نیز حضرت ایشان بران شخص غضبناك شده فرمودند غیبت بزرگان طریقه ما میکنی میفرمودند اول او شان را از من کدورتی بود لیکن آخر بار که برامپور رفتم زائل شد فالحمد لله علی ذلك و در راه سلوك بحسب استدعاء بعضی یاران رساله نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین بسیار فرمودند و آخر رساله سطری چند در مدح رساله ایشان نوشتند و آنکته در آخر رساله مرقوم است و آن رساله فی الحال دستور العمل طریقه مظهریه مجددیه هست در هر اقلیم که فیضیاب اینطرکه هستند البته آنرساله موجود دارند بعضی بزرگان در مکه معظمه آنرا عربی کرده اند در عرب همون مروج است اغلب که در بلاد روم ترکی هم شده است.

کرامت میان عظیم الله صاحب نقل میکنند که من در سرکار نواب محمد امیر خان نوکر بودم که ایشان آدم در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانه نبودم و بعد آمدن اهل خانه بمن اطلاع ندادند کسی دیگر فرستادند حاضر شدم از غضب فرمودند که ترا طلب میکنم نمی آئی اگر نواب ترا طلب بکنم بیاید عذر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مرا طلبیده اند الغرض بعد آنروز آمدن من هر روز معین شد و در توجهات عجائب و غرائب مشاهده مینمودم هرگز در مقام فوقانی توجه ندادند تا که شب در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون مرا یقیناً وصول دست میداد صباح در مقام دیگر توجه میفرمودند و این امر مستمر بود و گاهی که در رفتن سرکار در خانه دیر میشد و از خانه بیرون می آمدم که بزودی بسرکار برسم و امروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میرسیدم که از انجا راه خانقاه پس میماند پس از انجا گویا کسی مرا میکشید و چار ناچار بخانقاه شریف بخدمت میرسیدم و این از اعظم تصرفات بود.

کرامت یکبار از رامپور بسنبل می رفتند زیر سیفنی که منزل اول بود دریای بود وقت عشا بر دریا رسیدند ملاح نبود بر عرابه بودند صاحب عرابه مشرک بود آنرا فرمودند که عرابه را بینداز از هیبت ایشان بینداخت بعنایت الله در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرک بمعاینه این کرامت مشرف باسلام گشت.

کرامت مرزا طهماس در قلعه دعوت نمود شاه‌زاده‌های بسیار جمع بودند گفتند ما کرامت بزرگی ندیدم ایشان نعره زدند همه افتادند و معتقد شدند.

کرامت حکیم فرخ حسین که از مصاحبان حضرت ایشان بود کلمه نا ملایم در شان ایشان گفته ایشان در غضب شده فرمودند که سزای این خواهی یافت همچنان شد متهم گردیده خفیه رو بفرار نهاد.

کرامت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دهلی برای زیارت مزار شریف ایشان حاضر شد در خوابش فرمودند که کاغذ سَنَد نیکنامی که از فرنگی گرفته در بغچه تست آنرا پاره کن که اهل اسلام را نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا هرگز یاد نبود که آن سند نزد من است چون تفحص کردم از جای که نشان داده بودند بر آمد همون وقت پاره کردم و محبت کفار از دل من بریده شد فالحمد لله علی ذلك.

کرامت میان محمد اصغر صاحب نقل میکردند که گاهی نماز تهجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند خادم ما را بکوئید بوقت تهجد ما را یاد دهانیده باشد شما را نشسته میکنم اینقدر ذمه ماست باقی اختیار شما است میگفتند همچنین شد که گویا کسی مرا می نشانند.

کرامت چون ایشان در سفر حجاز در بلده سورت رسیدند اتفاقاً مسجدی بود که در آن مسجد شخصی از اغنیا که یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمره فقرا داخل داشته بود ته بند زده در مسجد نشست چون خبر ایشان شنید آمدن در مسجد موقوف نمود و مدتی بر این گذشت یکبار از غایت نیاز حاضر شد و صد روپیه نذر نمود و حضرت را و راقم را در محل خود برد و زوجه خود را بیعت کنانید مردمها تعجب میکردند که این شخص از کمال انحراف آمدن مسجد ترك نموده بود چه جائیکه نذرها کند و یکی از مخلصان راسخ الاعتقاد گردد.

کرامت چون در بلده بمبئی رسیدیم جهازی گرایه نمودیم و بسبب صحبت حضرت بعض مردمان دیگر غنیمت شمرده در جهاز شريك شدند حضرت فرمودند در

این جهاز نشستن مصلحت معلوم نمیشود گرایه را واپس گرفتند که از ناخدا تخلف وعده هم مکرر شده بود آخر در جهاز دیگر نشستند و این جهاز سابق پس حج رسید و جهاز پسین حج را دریافت حجاج جهاز اول تا یکسال ماندند چون حضرت ایشان را مرض آخر لاحق گشت حضرت والد در لکهنؤ بودند خطوط مکرر در طلب ایشان فرستادند مقصود همین بود که برجای خود بنشانند من جملتها يك مکتوب از آنها مرقوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در فوائد طریقه نوشته اند آنها برای نفع طالبان ضمناً مندرج میشود و مکتوبات دیگر که بنام ایشان هستند از مجلد مکتوبات باید طلبید.

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب والاحسب حضرت شاه ابو سعید صاحب سلمکم ربکم السلام علیکم ورحمة الله درینولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شده که نماز براقعاد خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب میفرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیه پیش شما بالضرور باشند پس درینوقت که اشتداد امراض بحدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی درسته ضروریه آمده درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب رخصت برای بیمار داری اهل خانه خود رفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاهر صحت محال و افسوس که شما اینقدر تاخیر مینمایند ع خوبان درینمعامله تاخیر میکنند می بینم که منصب آخر مقامات این خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و بیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپائی ما نشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد رسیدن اینخط خود را جریده روانه اینصوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود آنجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه و درود و استغفار و ختم کلمه طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفی مدد فرما باشند و السلام.

مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
علیه امام ربّانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان
کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر
چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده
در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت صرفه
باز مراقبه معیت مینمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها و غیره دست
میدهد و در سیر لطیفه نفس مراقبه اقریبیت و محبت معمول است و استهلاك و اضمحلال
و فنای انا و غیره حاصل میشود در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر
عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات اسمی الباطن و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب
لطیفه قالبیه می یابند و در کمالات ثلثه بیرنگیها و لطافت نسبت باطن فرموده اند و در
حقائق سبعة وسعت انوار و بدهمت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم
السلام و اذواق محبت ذاتیه ثابت است ع تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد بیت نه
سلطان خریدار هر بنده ایست * نه در زیر هر ژنده زنده ایست * همچنین علوم و معارف
اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارك والا عجبی و خودی کسب کرده است فویل له
در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه بدنام و ازین
کس مشائخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند
هداهم الله سبحانه الی رضائه واشتیاق لقائه آمین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله
صاحب و حضرت حافظ ابو سعید صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم سراجاً لاشاعة
الطریقه باین مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان دیگر نیز الله تعالی توفیق استقامه
و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترك و انزوا و یأس از خلق امید از خدا سبحانه و تعالی اینها
را و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاک پیر عمر برباد داده را این حالات عطا فرماید به
هزار انفعال مینویسم زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامها هر دو لفظ مینویسند پس
میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است دست من است بیعت بخدمت اینها
که اقوای ذریعه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی مبارك فرماید بشرطیکه
از اهل دنیا اعراض نمایند و پا شکسته بر در حق بصدق وعده کریم مطلق جل سلطانه

نشینند و ایشانند ارکان طریقه من و حاصل توجهات سالهای من اللهم وفقنی و ایاهم
لمرضاتك و مرضاتك حبیبك صلی الله علیه و سلم و اجعل آخرتنا خیراً من الاولی آمین آمین
آمین انتهى عبارة المکتوبین.

الغرض بحکم حضرت ایشان آنحضرت بجای حضرت ایشان نشستند تا نه
سال تقریباً بهدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شیوه مرضیه
طریقه انیقه هست بسیار چشیدند که بیانش تفصیل دارد در سال یکهزار و دو صد چهل
و نه عزم حرمین شریفین نمودند اهل دهلی را رنج بسیار رو داد فرزند خود را یعنی
حضرت شاه احمد سعید سلمه الله تعالی را بر جای خود گذاشتند اهل هر شهر مقدم
شریفین غنیمت شناخته از سر و پا شتافتند و رمضان شریف در بندر بمبئی واقع
شد یک ختم کلام الله در تراویح ببلده مذکور فرمودند و در شوال بجهاز سوار شدند
ابتدای ذیحجه در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمة و الغفران که در وقت خود
گویا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکرشان در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد ان شاء الله
تعالی برای استقبال آمدند آخر دویم یا سیوم شهر مذکور در بلد الحرام داخل شدند
اهل حرمین از قضاة و مفتین و امرا و علما بنهایت تعظیم پیش آمدند شیخ عبد الله
السراج و شیخ عمر مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله میر غنی حنفی و شیخ یسن حنفی
عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر اعزه برای ملاقات حاضر شدند و نیز شروع
مرض از اسهال و حمی در شهر محرم و بلد محرم رو داد در عین مرض و بیهوشی اشتیاق
مدینه منوره از حد غالب آمد همین که فی الجمله افاقه شد عزم مدینه نمودند ربیع الاول
ایام مولد شریف هونجا بودند کسی در خواب دید گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مع یاران بجانب مکان ایشان تشریف میبرند الا اینکه همگی پیاده هستند و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه بر اسب سوار اند کسی در تعبیرش گفت شاید که امتیاز امیر المومنین
برای آن بوده باشد که ایشان از نسل او شان هستند در حلقه مردمان اینقدر جمع
میشدند که مکان مملو میشد شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب
آنسرور است در مدینه منوره آنقدر مرضاً تخفیف شد که قریب نیم گروه پیاده میتوان
رفتن بعد فراغت از زیارت حرمین شریفین رجوع بجانب وطن فرمودند و مرض روز بروز

دران روزه شدت زیاده شد حکم بفدیه کردند و فرمودند اگر چه بر مریض و مسافر حکم فدیه نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیه ادا کرده شود و بیست و دویم رمضان ببلدهٔ ثونک داخل شدند نواب وزیر الدوله تعظیم و تکریم بسیار نمود روز عید سکران موت شروع شدند وصیت دلپذیر باین نالایق باتباع سنت و اجتناب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر بر در اهل دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد والا ایشان چون سکان بر دروازهٔ تو خواهند غلطید و فرمودند هر چه ما را از اشغال و اوراد رسیده ترا بلکه عبد المغنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی حبیب الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت ادا کنند فرمودند امشب تمام شب در نماز گذشته است بعد نماز ظهر حافظ را بقرآءة سورهٔ یسن حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبهٔ سیوم فرمودند بس کنید الحال کم دیر مانده است فرمودند امروز نواب در خانه نیاید پیشتر شخصی از ابنای دنیا رسید فرموده اند که از آمدن امرا ظلمت می آید بین ظهر و عصر یوم عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند نواب و اهالی شهر حاضر آمدند مولوی حبیب الله صاحب و دیگر اهل قافله متکفل غسل شدند مولوی خلیل الرحمن قاضی شهر امامت نماز کردند تابوت شریفش را نقل بدلی کردند بعد چهل روز نعنس مبارک از صندوق بر آورده در لحد نهادند چنان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر نبود پنبه که در زیر بود نهایت خوشبو داشت مردم بتبرک بردند قریب قبور مبارک حضرات پیران ایشان یعنی حضرت غلام علی عبد الله دهلوی و حضرت مظهر جان جانان قدس سرهما مدفون شدند تاریخ وفات مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کرده میشود **ینور الله مضجعه** و فارسی مولوی خلیل احمد صاحب چنین گفتند.

بیت امام و مرشد ما شاه بوسعید سعید * بروز عید چو شد واصل جناب خدا

دل شکسته و مغموم گفت تاریخش * ستون محکم دین نبی فتاد زپا [۱]

حضرت شاه احمد سعید صاحب سلمه الله تعالى [۱]

فرزند اکبر ایشان هستند ولادت ایشان در سنه یکهزار و دو صد و هفتده رو داد تاریخ ولادت مظهر یزدان بحسن تربیت والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند و علوم عقلیه از مولوی فضل امام و مفتی شرف الدین و غیرها خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاه عبد العزیز رحمه الله مثل رشید الدین خان و غیره خواندند و سلوک طریقه مجددیه از حضرت ایشان و والد خود حاصل نموده باجارت و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان در رساله خود چنین نوشته اند احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید بعلم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت شریفه قریب است بوالد ماجد خود انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبی ارقام فرمودند الله تعالی شما هر چار کس را سلامت دارد که ارتباط مودت بهتر از قرابت است حضرت ابو سعید اسعد هم الله سبحانه احمد سعید جعله الله تعالی محموداً رؤف احمد راف الله به بشارت الله جعله الله مبشراً بقبوله الله تعالی در عمر این چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرماید و کثر امثالهم آمین انتهی ایشان بعد وفات والد قایم مقام حضرتین شدند و طالبان از هند و خراسان رو بایشان آوردند حسب حوصله خود فوائد بردند خلفای ایشان در اضلاع قندهار و غزنین شهرت تمام دارند سلمه الله تعالی و ابقاه و جعل آخرته خیراً من اولاه کاتب^[۲] فرزند ثانی ایشان است حافظ عبد المغنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقہ و حدیث بهم رسانیده باخلاق حمیده موصوف اند سلمه الله تعالی تاریخ ولادت شان ضیاء الرحمن مولوی محمد شریف تحصیل علوم در رامپور و غیره نموده حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان بر حال اوشان فرموده از مقامات سلوک گذرانیده خلافت داده رخصت فرمودند در ضلع پنجاب و کشمیر اشتهار تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان فوائد برداشتند در بلده هوشیارپور وفات یافتند تابوت ایشان نقل کرده بسرهند بردند قریب روضه حضرت محمد معصوم دفن کردند ملا خدا بردی ترکستانی در حیات حضرت ایشان سلوک از ایشان در

(۱) احمد سعید صاحب توفی سنه ۱۲۷۷ هـ. [۱۸۶۱ م.] فی المدینه المنوره علی ساکنها افضل الصلاة و السلام

(۲) کاتب این رساله یعنی عبد المغنی فرزند ثانی ابی سعید است

لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغار و غیره فائده ها از ایشان گرفتند ملا علاؤ الدین کسب طریقه از ایشان نموده به پیشاور رفت حاکمش را اخلاص پیدا شد رو باو نیاورد بمردمان افاده ها رسانید شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شروع سلوک از حضرت ایشان کردند بعد از ایشان توجهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بحرین شریفین رفتند از انجا شرف اندوز شده در حیدرآباد ودکهن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آتمک باخلاص تمام پیش آمدند صد و پنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خوانند عرس خضرتین بتکلف تمام میکنند انقطاع از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکریم ترکستانی نیز بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی بر داشتند بعد از ان توجهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سنبر طریقه ایشان رواج تمام یافته هزارها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگر خانه عظیم بر پا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد ملا غلام محمد از ضلعۀ اٹک آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرد و در وطن مردمان را نفع رسانید بحرین شریفین رفته از انجا مشرف شده در راه وفات یافت حضرت مرزا عبد الغفور جرجوی از عنفوان شباب بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایات بسیار یافتند در سلب امراض توجه شریف ایشان اکسیر بود مریضان را حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یکتوجه سلب میفرمودند شخصی در طریقه داخل شد فرمودند نزد ایشان ببرید تا لطائف جاری کنند در یکتوجه لطائف جاری نموده نزد حضرت ایشان فرستادند حضرت بمجرد دیدن معلوم فرمودند مریدان ایشان را کشف میشد عجائب و غرائب بیان مینمودند ملاقات از ارواح دست میداد دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد که فلان جا هست بعض خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند شیخ زمن تاریخ وفات ایشان است سلخ شوال یا غره ذیقعدہ در بلده خرجہ وفات فرمودند اکثر مریدان حضرت ایشان میان محمد اصغر و میان احمد یار اغلب که مولوی محمد جان توجهات از ایشان گرفته اند.

حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمة برادر خاله زاد حضرت والد هستند پیشتر همراه والد بخدمت حضرت شاه در گاهی شتافتند وقتیکه او شان رجوع بحضرت ایشان

آوردند ایشان نیز اتباع کرده بخدمت حاضر شدند عنایت فراوان از حضرت ایشان مشاهده نمودند جامع ملفوظات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان اند و کتب دیگر نیز در فقه و غیره تصنیف نمودند اشعار ایشان در هندی و فارسی شهرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطه شیخ محمد یحیی علیه الرحمة میرسد که فرزند اصغر حضرت مجدد هستند بعد حصول خلافت در بلده بهوپال رفتند در آنجا رواج تمام یافتند امرا و فقرا در حلقه حاضر میشدند و بعد وفات والد ماجدم یکسال یا دو سال در هندوستان مانده قصد حرمین شریفین نمودند بتاریخ بیست و هفتم ذی القعدة سنة ۱۲۵۳ در بحر محاذی یلملم وفات یافتند^[۱] قریب پیر علی که لقب یلملم شده است دفن نمودند حضرت شاه خطیب احمد مرحوم فرزند ایشان عجب نسخه اخلاق حمیده بودند حلم و سخا و تحمل جفا شیوه ایشان بود نسبت از والد خود کسب کردند و در سفر حج همراه او شان رفتند بعد وفات والد خویش رونق ده مجلس آباء خود شدند در بلده بهوپال شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت و شش وفات یافتند تاریخ وفات (هو اذاً لمن المقربین)^[۲] وقتیکه در گور نهادند چشمها گشادند رحمة الله علیه.

شاه عبد الرحمن مجددی جالندهری نسبت ایشان بواسطه حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمة الله علیهما ملحق میشود والد ایشان شاه سیف الرحمن مرید حضرت شهید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت فرمودند در تهذیب اخلاق بی نظیر بودند مردمان پنجاب شیفته اخلاق ایشان هستند مریدان نیز بسیار دارند یکبار بحج تشریف برده بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بحرمین شریفین رفتند بوقت مراجعت در ملک سنده سنه یکهزار و دو صد پنجاه و هشت وفات یافتند.

مولوی بشارت الله صاحب پیشتر از خسر خود حضرت مولانا نعیم الله بهراچی بیعت کرده بودند بعده بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و حضرت را عنایت خاص بود بر حال ایشان چنانچه از مکتوبات شریف هویدا است و نیز نوشته اند مولوی صاحب در اصحاب من ممتاز اند در علم ظاهر نیز کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بدهن بهراچی رحمه الله میرسد.

(۱) شاه رؤف احمد توفی غریقا سنة ۱۲۵۳ هـ. [۱۸۳۷ م.] فی یلملم

(۲) شاه خطیب احمد بن رؤف احمد توفی سنة ۱۲۶۶ هـ. [۱۸۴۹ م.] فی بهوپال

مولوی کرم الله محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت شاه عبد العزیز تفسیر عزیزی بخاطر او شان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمده بیعت کردند و اجازت یافتند اکثر اهل دهلی در فن قراءه و وجوهات سبعه شاگرد ایشان هستند با واسطه یا بلا واسطه در راه حرمین شریفین که بار دویم قصد کرده رفته اند وفات یافتند.

حضرت مولانا خالد شهرزوری کردی رحمت الله علیه [۱]

عالم نامدار بودند در هرفن استعداد عجیب داشتند پنجاه کتاب حدیث سند داشتند در علمای هندوستان فی الجمله مدح حضرت شاه عبد العزیز مینمودند اشعار فارسی و عربی شان در سلاسه نظم گوی سبقت از فردوسی و فرزدق برده بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصائد عربی و فارسی که در مدح حضرت ایشان نظم نموده اند کم از منظومات خسرو و جامی که در مدح سلطان المشائخ و خواجه احرار نظم کرده اند نتوان گفت تحصیل علوم نموده در بعضی مدارس بدرس مشغول میبودند داعیه خدا طلبی در سر داشتند اتفاقاً مرور مرزا رحیم الله بیک که جهان گشت بودند بر ایشان شد شکایت از عدم وجدان مرشد نمودند بحسن دلالت مرزا صاحب بحضرت دهلی رسیدند و نه ماه در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان کلام ناملایم گفتند ایشان آن شخص را بصورت خنزیر دیدند اعتقاد ایشان ازدیاد پذیرفت خدمت آبکشی بر ذمه خود مسلم داشته بودند و هم از دور پسین از صف نعال گردن کج کرده می نشستند الغرض حضرت عنایت بسیار مبذول داشتند و بعد عنایات از خلافت بهره ور فرمودند و تا مزار حضرت شیخ محمد عابد وداع ایشان کرده بخدا سپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطیبت آندیار عنایت فرموده بودند وقتیکه آنجا رفتند ریاضتها بسیار کشیدند هجوم خلق چندان شد که گویا سلطنت آن دیار بایشان تعلق یافت خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان هزارها کس شده باشند وقتیکه بروح حضرت غوث الثقلین متوجه میشدند حضرت خواجه نقشبند را

(۱) مولانا خالد بغدادی توفی مطعوناً سنة سنة ۱۲۴۲ هـ. [۱۸۲۶ م.] فی الشمام

میدیدند که میفرمایند متوجه ما باش شاید کسی نقل میکرد که دواب ایشان از علف شبه نمیخوردند الغرض کرامت بسیار ظهور نمود رئیس آن دیار را قدری نبود گویند والی بغداد را از مجلس خود غضب شده بر آوردند نام حضرت ایشان یکبار گرفتند مردمان بیهوش شده افتادند شیخ عبد الوهاب خلیفه ایشان که صاحب کرامات و مرجع خلائق شده بود انحرافی از ایشان نمود نسبت او سلب شد و ممقوت مردمان گردید تاحین که حضرت والد به بیت الله رفتند بهزار عجز و انکسار پیش آمد ایشان باز از توجهات بنواختند شنیده ام من بعد او را باز قبول پیدا آمد وهم بعد چند سال وفات نمود و مولانا مرحوم اکثر مریدان خود را باطاعت والد ماجدم حکم کرده بودند مریدان ایشان در عرب می آمدند و میگفتند که مولانا بعد حضرت ایشان شما را مقدم میداشت مکتوبی که بنام حضرت والد ارقام نمودند نقل آن مکتوب اینجا میکنم.

مکتوب مرکز دائره غربت و مهجوری خالد کردی شهرزوری بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی سعید مجددی معصومی میرساند اگر چه به ین همت حضرت قبله عالم روحی فداه فیوض خاندان عالیه آباء و اجداد کرام آنمخدوم عالیمقام که باین مقصر گمنام رسیده است برون از حیث تحریر و خارج از حوصله تقریر است اما بفحوای مالا یدرک کله لایترک کله بمقام شکر گذاری بر آمده عرض حضور می نماید که یکقلم تمامی مملکت روم و عربستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالک قلم رو عجم و جمیع کردستانان از جذبات و تاثیرات طریقه علیه سرشار و ذکر محامد حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی قدسنا الله بستره السامی آناء اللیل و النهار در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زد صغار و کبار است بنحویکه هرگز در هیچ قرنی از قرون و هیچ اقلیمی از اقالیم مظنه نیست که گوش زمانه نظیر این زمزمه را شنیده یا دیده فلك دوآر این رغبت و اجتماع را دیده باشد از آنجا که شدت رغبت حضرت صاحب قبله و آن قبله معلوم خاطر حزین این مهجور مسکین بود بمقام کستاخی بر آمده فرح افزای خاطر آنجناب و سائر احباب شد هر چند اظهار اینگونه امور صورت کستاخی و خودبینی دارد این فقیر را شرمنده می دارد اما رعایت جانب دوستان را مقدم داشته بمقام نبی ادبی آمده و گرنه نوشتن این امور ازین نالایق محض دور بود امید وار جواینکه مُشَافَهَةً یا

مُرَاسَلَةً چنانکه مقتضای شیمه کربیه است از ذکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت با فرد سعادت حضرت صاحب قبله کونین کوتاهی نفرمایند و بایّ تقریب کان ما را دران آستان که موقف بختیاران و راستان است یاد نمایند و خود نیز گاه گاهی به نیم نگاهی زنگ قساوت را از دل ما بینو یان دور نمایند دگر چه نویسد در پناه مهیمن منعم و ضمن همت پیران کرام باشند بمنه انتهی و نیز قصیده عربیه ایشان که در حق حضرت ایشان انشاد نمودند نقلش کرده میشود تا ناظران ازان حظ وافر حاصل کنند.

پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلّم فرمودند که (خیرکم من تعلّم القرآن وعلمه)
و نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خود را از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود و او ادعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سوئیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و أمّا علمای سوء جنود شیطان.^(۱)

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

قصيدة عربية در مدح حضرت ايشان

كملت مسافة كعبة الآمال
واراح مركبى الطريح من السرى
نجانى من قيد الاقارب والوطن
وهوم أمهتى وحسرة اخوتى
ومواعظ السادات والعلماء
واعاذنى من فرقة آفاكية
اعنى روافض آذربايجان التى
ومضلها الكاشى اسمعيل اذ
سحقا له من مدع متزخرف
وغلاة فرس فى حديث مسند
وشرار اهل الطوس من سموا الرضى
ومن الهزارة والبلوج المفرطة
ومن الافاغنة التى مجبلوا على
وفساد قطع الطريق بخبير
منعوا الاذان امارة الاسلام اذ
وهجوم امواج البحار الزاخرة
ومن المثلثة العلوج الطاغية
وانالنى اعلى المآرب والمنى
من نور الآفاق بعد ظلامها
اعنى غلام على القرم الذى
تمثيله ما ساغ الآانه
هو يَمَّ فضل طوؤ طولٍ والكرم
نجم الهدى بدر الدجى بحر التقى
كالارض حلماً والجبال تمكناً
عين الشريعة معدن العرفان
قطب الطرائق قدوة الاوتاد

حمدا لمن قد مرَّ بالاكمال
ومن اعتوار الحط والترحال
وعلاقة الاحباب والاموال
وغموم عمى او خيال الخال
وملامة الحُساد والعدّال
واجارنى من أمّة جُهّال
هم اشنع المخلوق فى الافعال
قد حارماً شب نار جدال
بعداً له من منكر قوال
قد بشروا باطاعة الدجال
وفوسهم سموا احبة آل
وترد الامراء والاقبال
خوض المفاصد واقتحام قتال
ومن المجوس وما لهم من وال
ضلوا وخاضوا ابْحَرَ الاضلال
واذية المكّاس والعُمّال
ما مثلهم فى الارض عال غال
اعنى لقاء المرشد المفضال
وهدى جميع الخلق بعد ضلال
من لحظه يحبى الرميم البال
ما ناقش الادباء فى التمثال
ينبوع كل فضيلة وخصال
كنز الفيوض يخزانه الاحوال
والشمس ضوءاً والسماء معال
عون البرية منبع الافضال
غوث الخلائق رُحلة الابدال

صدر العظام ومرجع الأشكال
داع الى المولى بصوت عال
بهدها قُلْ يا قدوة الامثال
نجاه من لحظ كَحَلِّ عِقال
قد صُدَّ عنه عجائبُ الأحوال
فأذاقه المولى اشد نكال
ومزِيلُ نقصِ جميع اهل كمال
في قبة الاعزاز والاجلال
واهجر حجازا ان سمعتَ مقال
ومتى مِنِّي والرّمى للايصال
نعلني هوى الكونين باستعجال
من طوف حضرة كعبة الآمال
ما الطوف الآ حوله بحلال
بمشام روض الشام كيف يبال
نارا فبلى البال باللبال
أرجع اليكم غبّ الاستشعال
وركبت متن الادهم الضهال
واهاً لجارٍ سايح شمال
ومواعدى من فرط شوق جمال
وببسط عذر الغدر والاهمال
غير الحبيب وطيف شوق وصال
من لى بشكر عطية الايصال
سَفَهُ على من شم ريح زوال
وتركت غير الحمد كُلَّ فِعال
الفا لسان في الوف مقال
لايلهيان بخطرة في البال
بشرا شيرى ابدأ بلا امهال
فضلا عن التفصيل بالاجمال
كيف التشكر وهو بعض نوال

شيخ الانام وقبلة الاسلام
هاد الى الأولى بهدي مختلف
محبوب رب العالمين من اقتدى
كم من جهول بالهوى مكبول
كم من ولى كامل من صدّه
كم منكر لعلو شأنه قد ردى
معطى كمال تمام اهل نقيصة
اخفاء رب العز جل جلاله
يا اهل مكة حوله دُرُّ طائفنا
ومبيت خيف دع و ركض محسّر
واسكن هذا الوادى المقدس خالعا
حجرتُ مقامك بالمطاف بلاصفا
ما السعى إلا في رضاه بملتزم
من شام لمعا من بروق دياره
آنست من تلقاء مدين مصره
فهجرت اهل قائلنا لهم امكثوا
ونويت هجران الاحبة والوطن
فظوى منازل في مسيرة منزل
فنسيت اصحابى على ميثاقهم
من لى بتبليغ السلام لاختوى
سلب الهوى لُبِّي فما في خاطرى
قد حان حين تشرفى بوصاله
يا رب لا احصى ثناءك انه
والله لو أعطيت عمر الآخرة
واتيح لى في كل منبت شعرة
وأميظ عنى النفس والشيطان كى
فصرفتُ عمرى كله في حمده
ما اقدرن على كفاء عطية
اين العطايا وهى غير عديدة

ذاتا ترقت عن حضيض خيال
منى تقدسه عن الامثال
سبحانه من خالق متعال
ما ينبغى الا السكوت بحال
طياً بعد مسافة الاحوال
و نزول غور و ارتقاء جبال
و منحتنا امنا من الاهوال
فاز المقبل منه بالاقبال
ادبا يليق بذا الجناب العال
و عطائه و نواله المتوال
أدم الورى بحماه تحت ظلال
و امنتحنى ما يُرضيه من اعمال
ما دمت حياً في جميع الحال
عنه رِضاً يُجدى مفاز مال
القادر المتقدس الفعال
خير الورى و الصحب بعد الآل

ام كيف احمد ناظماً او نائراً
سلب التجوز و المجاز ابلغ
اله الخلائق في نعوت كماله
فالعجز نطقى و التحير فكرتى
فكما قضيت المنأ في اشهر
و وهبت اقداما على طى الفلا
و حبيتنا حفظاً عن الآفات
و رزقتنا تقبيل عتبة قبلة
فارزق الله العالمين بحقه
و ايمدنا بلقائه و بقاءه
زد من حياتى في اطالة عمره
و اجعلنى مسعودا بحسن قبوله
زد كل يوم في فؤادى وقعه
و آيتنى مرضياً لديه و راضياً
فالحمد للرب الرحيم المنعم
ثم الصلوة على الرسول المجتبى

و نيزيك قصيده فارسى كه در سلاله نظم جوابى ندارد نقل کرده ميشود

قصیده فارسیه در مدح حضرت ایشان

که عالم زنده شد بار دیگر از ابر نیسانی
پری رویان همه جمعند و مطرب در غزلخوانی
کند تشریف را یکدم بصحن گلشن آرزانی
نهد داغ غلامی لاله رویان را به پیشانی
دهد آب از خجالت نونهالان گلستانی
دهد شمشاد را از لاف رعنائی پشیمانی
کند شرمنده طاؤس چمن را از خرامانی

دهید از من خبر آنشاه خوبان را به پنهانی
صف نظارگان در انتظارش چشم در راهند
خرامان و چمن با صد هزاران عشو و دستان
گذارد از کف پا لاله را مرهم بداغ دل
برد آب از لطافت تازه گلهای بهاری را
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را
کند آکنده از رشک رخس گل را بخون دل

رهد از پای بوسش سنبل تر از پریشانی
کند گلزار را غیرت فزای باغ رضوانی
ز نوزادان بستانی چو خوبان شبستانی
همه هستند رشک خامه صورت گرمانی
نباشد حاصل تحریر و صفش غیر حیرانی
نوشته بر حواشی چمن از خط ریجانی
گلی شبینم زده چون دُرّ با رویش خوی افشانی
بدیده میکند نرگس اشارتهای پنهانی
زند سروی سهی با قدّ خوبان لافِ همشانی
که بر لعل میانی رُسته مروارید عمّانی
بخندد در شکفتن لاله بر یاقوت رُمانی
نشان می بخشد از احیای موتی ابر نیسانی
بسان چشم یعقوب از شمیم ماه کنعانی
نگیسا را درین محفل کجا زبید خوش الحانی
وحوش برّ ز لطف گلستان گشتند بُستانی
چو معشوقان بی باک از خروش عاشق فانی
چو دلهای مریدان از نگاه قطب ربّانی
ندیم کبریا سباح دریای خدا دانی
دلیل پیشوایان قبله اعیان روحانی
کلید گنج حکمت مخزن اسرار سبحانی
دهد سنگ سیه خاصیت لعل بدخشانی
دمادم میدهد زونفحه انفاس رحمانی
ولی از مشعلش از قاف تا قاف است نورانی
نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانی
بجز احوال نه بیند کس درین عالم ورا ثانی
کمالاتی که ظاهر گشت بر قیوم ربّانی
نباشد چرخ را با قدر او امکان همشانی
نباشد کوه را با همتش حد گران جانی
بعجل می نشستندش بجان بهر سبق خوانی

شود روشن بیدار شریفش دیده نرگس
بوجه داوری در عزم گشت گلستان امروز
که هست اندر نزاکت سخت بنیاد جدل محکم
ز یکسو دلبران در هفت پرده بُرُقع افکنده
ز دیگر سو گلستان شد بدانسان خرم و خندان
بکلك صنعت آرا منشی قدرت بدیعیا
بنفشه میزند با خال جانان لاف همرنگی
کند راز دهن را غنچه فاش آهسته آهسته
ریاحین از خط و سنبل ز زلف دلبران گوید
بروی برگ گل هر قطره ژاله میچکد گویی
ز فرش سبز گلشن بر زمرّد میزند طعنه
دم از اعجاز عیسی میزند بادِ سحر گاهی
هزاران را به بوی گل دگر ره دیده شد روشن
گلستان سبز و طوطی سبز و خینا سبز در سبز است
سمندر ها شدند از سایه گل آتشین آبی
ز جوش گریه ابر بهاران غنچه می خندد
هزاران گل شکفتند از نسیم صبح در یکدم
امام اولیا سیاح بیدای خدا بینی
مهین رهنمایان شمع جمع اولیای دین
چراغ آفرینش مهر برج دانش و بینش
امینِ قدسِ عبد الله شه کز التفات او
مین شد گوئیا هندوستان ازین انفاسش
اگر چه مشعلستانش بود شهر جهان آباد
ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز
ز خورشید کمالش نیست جز خفاش بی بهره
پس از مظهر بجز وی در ضمیر کس نشد مُضمر
نزید مهر را با فیض او لاف جهان گیری
نباشد باد را در حضرتش تاب سُبکروحو
سبق گویان سابق گر درین ایام می بودند

بجنب نسبت غرای آنقوم سعادتمند
بزرگانی که صد دفتر معارف گفته اند از بر
بسی چون قلب بستامی و منصور است در کوش
ز اقطاب جهان دعوی همشانش میزید
چنان ارواح زاری شد ز روحانیتش دهلی
اگر چه کافرستانست باشد از وجود او
بسی پژمرد گیها بود گلزار هدایت را
اگر معمار لطفش قصر ایمان را درین آخر
مرا نا دیده باشد با سر کوش سر و کاری
بسی تویخ کردند اهل توران و خراسانم
بدهلی ظلمت کفر است گفتند و بدل گفتم
نشد با طول صحبت ز اولیای یشرب و بطحا
بجان شو بنده اش ای آنکه میخواهی شدن آزاد
در انگشت ار بکردی صخره یکدم خاتم عهدش
به بدبختی خود شاید که خون گرید سیه بختی
لثیمی گفت من نزد یکم و شناسمش گفتم
ز بنده خاکروبان درش را باد صد زنهار
تنای قبولش دارم و دانم که نا اهل
سگم از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانا
گریزان از نهیب باز نفسم صعوه سان سویت
بخود کن آشنا چون گردیم از خویش بیگانه
بدینسان مظهری شد جان پاکت جان جانان را
ز جام فیض خود کن خالد در مانده را سیراب

ندارد هوش دردم با نظر اندر قدم شانی
بنزدیکش همه هستند اطفال دبستانی
انا الحق بر زبان هرگز نمی رانند و سبحانی
شهارا گر سزد با بهر تابان لاف رخشانی
نمیگردد بگرد قلعه او فکر انسانی
بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنی
دگر ره با فیوضش یافت سر سبزی و ریانی
اساس از نو نه بستی روی بنهادی به و ایرانی
پس از دیدن عراقی را نبید با پیر ملتانی
بدار الکفر رفتن چون پسندی گر مسلمانی
بظلمت رو اگر در جستجوی آب حیوانی
میسر آنچه از وی شد مرا نا دیده ارزانی
ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانی
بوری کی خریدی حاصل ملک سلیمانی
دران کویست و دارد میل سوی عالم فانی
مگر نقل ابو جهل و محمد را نیمدانی
ز کف ندهند آن اکسیر اعظم را باسانی
مدد یا روح شاه نقشیند و غوث گیلانی
بدین سگ بنگر از روی کرم زانسان که میدانی
زهی دولت بلطف این صعوه را گر باز گردانی
عطای احمدی فرما چوما گردیم سلمانی
بچشم اهل بینش این زمان خود جان جانانی
که اولب تشنه تیه است و تو دریای احسانی

بعد حضرت ایشان یکسال یا دو سال زنده ماندند در طاعون درجه شهادت یافتند گویند چار کس را بر جای خود بتعاقب نصب کردند که بعد من فلان و بعد فلان فلان هر چار کس در همون طاعون متعاقب وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبد الله نهایت مرد بزرگ شنیده میشود سلمه الله تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز در غزوه موته سه کس را از صحابه کرام یعنی زید بن حارثه و جعفر طیار و عبد الله ابن رواحه را بتعاقب امیر فرموده بودند هر سه بزرگ شهید در همون جنگ شدند بعد ایشان خالد ابن الولید بیحکم رایت را گرفت و فتح شد و خطاب سیف الله یافت رضی الله تعالی عنهم.

مولوی عبد الرحمن شاه جهان پوری سلمه الله تعالی نزد بزرگان رسیدند هیچ مقصود حاصل نشد آخر بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند سلوک نموده خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و انقطاع از اهل دنیا نموده اند التفاتی بایشان ندارند نواب فرخ آباد چه قدر آرزوها داشت و حاضر خدمت میشد لیکن از ایشان التفاتی باو ظهور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کشف صحیح دارند و در ضلع فرخ آباد و شاهجهانپور طریقه ایشان رواج تمام دارد سلمه الله تعالی علی رؤس الطالبین.

میر طالب علی المشتهر بمولوی عبد الغفار علم ظاهری خوانده از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نموده بحرین شریفین متوجه شده در بلده زبید از ملک ین رواجی یافت گویند قاضی آتمک نیز شده بود الله اعلم.

سید اسمعیل مدنی علیه الرحمة پیشتر بیعت از مولانا خالد نموده نسبت نقشبندی کسب نمودند روزی در واقعه دید آنسرور را صلی الله علیه و سلم که میفرمایند که بدهلی برو و از شاه غلام علی کسب نسبت مجددی کن بحکم شریف حاضر آمده اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف و وجدان صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویه [۱] و ادراک کردن ظلمت آنجا پیشتر گذشت.

مرزا رحمه الله بیگ مسمی بمحمد درویش عظیم آبادی رحمه الله ترك علاقه روزگار نموده بخدمت حضرت ایشان شتافتند کسب نسبت نمودند باجازت و خلافت

(۱) مراد از (آثار نبویه) قدم نبوی «صلی الله تعالی علیه و آله و سلم» و مانند آنهاست در جامع شاهجهان که

مشرف شدند کلیم سیاه پوشیده بزیارت حضرت خواجه نقشبند رفتند و اکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراءالنهر و خراسان و هندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاه غلام علی شیخ نیافتم از والدین حقوق معاف کنانیدند در امر معروف و نهی عن المنکر خوفی نداشتند شاهزاده کامران والی هرات از مخلصان ایشان شد در احتساب اورا الفاظ سخت و بیببک میفرمودند همچنین دیگر ولایة ترکستان غاشیه بردوش ایشان شده بودند و سبب امور شرعیه از هر جا رنجیده شده می برآمدند از پادشاه قهقند که اخلاص تمام داشت رنجه شده برآمدند آخر در شهر سبز قرار گرفتند حاکمش دیهه کلان نذر نمود و تعیین حکومت خود از ان دیهه برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد بر ذمه خود گرفتند آستانه پیدا شد مذهب شافعی اختیار نموده بودند لهذا در بخارا و غیره ملقب بایشان شافعی هستند بعض حکام ترکستان که از والی شهر سبز غبار داشت ایشان را باخفا قتل کنانید شربت شهادت یافتند (...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶)

حضرت اخوند شیر محمد رحمة الله عليه تحصیل علوم نموده از عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نموده اجازت یافتند در خدمت حضرت ایشان بسیار ذهول از علم ظاهری طاری شد میفرمودند حال من باینحد رسید که ترکیب سهل از علم نحو مرا متعسر شد باز رجوع بعلم ظاهر نمودم که مبادا تلف نشود صدها کس از علم بهره برداشتند و تلامیذ خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند کسیکه در مجلس غیبت کسی از طلبیا میکرد بروی جرمانه مقرر کرده بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شده بودند کتب را بیع نمودند و درس تدریس را ترک دادند و بجز تلاوت قرآن شریف و صلوة مفروضه گویا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملک هندوستان که دار الحرب شده است مکرره دانستند و هم در عین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرة شدند در بلدة ملتان رفته وفات یافتند.

مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمة الله عليه بعد تحصیل علم بخدمت حضرت ایشان رسیدند و ریاضتهای بسیار کشیدند هر روز بزیارت حضرت خواجه قطب الدین

هفت گروه میرفتند و شب آنجا در عبادت مشغول میبوندند صباح يك سبوی آب که آب آنجا نهایت گوار است برای حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود بوقت شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم و عرض دعا و سلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخص دیگر نقل نمود که بمحبت زنی گرفتار شدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم و گفتم الحال هیچ چیزی بغیر زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت مبذول نداشتند ایشان عمل لاحول ولا قوة الا بالله بن تعلیم نمودند من گفتم سبحان الله من همیشه همیخوانم فرمودند الحال بگفته من بخوان بخوانم گو یا سد سکندری در میان من و آنزن حائل شد و قوت شهویه از من تا دو سال برفت رخصت و خلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم رسیدند در ابتدا صعوبتها بسیار رسیدند آخر در فتوح کشاده شد و سلطانیان را رجوع بایشان شد خلفای ایشان تا اسپنبول و اضلاع روم منتشر شدند مواجب از سلطان روم مقرر شد مادر سلطان عبد المجید خان یکی از معتقدان ایشان گشت خانقاهی بنا کردند و خدمت صادر و وارد میفرمودند تا آنکه در حدود یکهزار و دو صد و شصت و شش در عین مکه معظمه بجوار رحمت پیوستند. [۲]

سید احمد کردی در بغداد اخذ طریقه از مولانا خالد نمودند باز باذن آنسرور صلی الله علیه و سلم از بغداد بدهلی آمدند و طریقه مجددیه از حضرت ایشان کسب نمودند در راه بیمار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدند درود تعلیم فرمودند برای شفا خواندند و شفا یافتند.

سید عبد الله مغربی ایشان نیز سابق از مولانا خالد علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند و اجازت یافتند.

ملا پیر محمد سلوک از حضرت ایشان تمام کرده عجب استغراق داشت بر مزار حضرت شهید می نشست گویند تمام شب میگذشت و اگر بارش می آمد پروائش نبود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت.

(۱) خلیفه مسلمین سلطان عبد المجید خان عثمانی توفی سنة ۱۲۷۷ هـ. [۱۸۶۱ م.] فی استانبول
(۲) مولانا محمد جان مرشد بزم عالم و والده سلطان مادر عبد المجید خان توفی سنة ۱۲۶۶ هـ. [۱۸۴۹ م.] فی مکه المکرمة زادهای الله شرفا و کرما

ملا گل محمد علیه الرحمة از غزنین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمده کسب نسبت نموده بخلافت مشرف گشت بمردمان ولایت فائده ها رسانیده چند کس را اجازت داد بحج رفت و وفات یافت.

مولوی هراتی المشهور بمولوی محمد جان علیه الرحمة کسب فیض از حضرت ایشان نموده بخلافت ممتاز گردید مردم آنجا کرامتها از وشان نقل می نمایند هزاران کس را بقندهار بهدایت رسانید.

مولانا محمد عظیم علیه الرحمة عجب مرد مهذب الاخلاق بودند گویا جبلت ایشان بر اخلاق حمیده مجبول بود باجازت حضرت ایشان مشرف شده بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرین شریفین رفتند و انتقال فرمودند.

مولوی نور محمد علیه الرحمة ریاضات کثیره کشیده بخدمت حضرت حاضر آمده بیعت نموده باشغال و مراقبات پرداخته اجازت یافت گویند حضرت ایشان میفرمودند که چار کس فخر خاندان من هستند مولوی شیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی نور محمد این چهار کس هم پیاله و هم نواله بودند و هر چهار کس عالم متبحر بودند.

مرزا مراد بیگ علیه الرحمة گویند از کمال زهد حضرت ایشان را جنید وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان را از ایشان کیفیتهای عظیم حاصل شد مجاز حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات یافتند پائین مزار حضرت شهید مدفون شدند هنیئآله.

محمد منور امام مسجد اکبر آبادی از خلفای حضرت ایشان نسبت قوی داشتند و افاضه فیوض میفرمودند.

میان محمد اصغر صاحب نهایت قوی النسبة بودند بامر حضرت ایشان بخدمت والدم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود نظم و نسق خانقاه

شریف تعلق بایشان داشت مردمها از توجهات ایشان حظ وافرمی برداشتند اول سفر حرمین شریفین کرده آمدند بعده همراه والد ماجدم رفتند باز بدلی آمدند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج وفات یافتند هم در خانقاه مدفون شدند.

میر نقش علی کسب نسبت از حضرت ایشان نموده بلکه نورفتند.

میان احمد یار علیه الرحمة سوداگر بودند تمام نسبت مجددی از حضرت ایشان ربودند قبر ایشان نیز در خانقاه هست.

میان قمرالدین از بزرگان قادری منکر طریقه مجددیه بودند از پیشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقه بگوش شده اجازت یافتند و رفتند.

محمد شیر خان از ولایت افاغنه آمده کسب نسبت نموده رفت.

شیخ جلیل الرحمن علیه الرحمة خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت خاص بر ایشان بود شخصی در عین حلقه ذکر ایشان را که رو بروی حضرت ایشان نشسته بودند تلوار زد ایشان بر پای حضرت ایشان افتادند و عنقریب شربت شهادت نوشیدند و اینمعامله در آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز پائین تربت حضرت شهید هست الله اعلم.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

الحمد لله والمنة که تکمله مولفه مرتبه مولانا و بالفضل اولینا فخر الافاضل مجد الامثال هادی مراحل مقصود مورد مرحام رب ودود مجمع الحسنات منبع البرکات واقف علوم خفی و جلی اعنی مولانا مولوی شاه عبد الغنی محدث دهلوی نقشبندی مجددی دامت فیوضهم و افاض الله علينا برکاتهم بیت هزار بار بشویم زبان ز مشک و گلاب * هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبی است * بتاریخ هشتم ذیقعه سنه ۱۲۶۹ هجری در مطبع احمدی منطبع شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

إِهْتِمَات

تصنيف

ابوسعید مفتی محمد امین فیصل آباد



ناشر: دارالعلوم امینیہ رضویہ

مسد پورہ فیصل آباد

جاوید دفتر کتابت پاک گول بازار فیصل آباد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین . والصلاة والسلام على حبیبه
رحمة اللعالمین شفیع الذنوبین اکرم الاولین والآخرین
وعلى اله واصحابه اجمعین اما بعد

حمله مسلمانان از بی امر در تشویش اندک در مذہب اسلام فرقه بندی بسیار شده
است و ہر ذی شعور بداند کہ این فرقه بندی اسلام را کمزور می سازد و اعتبار از بی
تفرقه مذہبی و سیاسی فواید حاصل کند پس تفکر باید کرد کہ این فرقه بندی چراست
و اسباب و محرکات این تفرقه چه چیز است پس باید دانست کہ یکے از اسباب
گروه بندی اختلاف در مفهوم توحید است زیرا آنچه در اصل توحید اختلاف نسبت

اہمیت توحید

این امر مسلم کہ بنائے اسلام بر نظریہ توحید است و بغیر توحید ہمہ بر بریت
است و آوارگی - و باند ہمید کہ قرآن مجید برائے آموختن توحید نازل شدہ
است -

و بعثت پیغمبران برائے تبلیغ توحید است
بلکہ حصول جنت از نظریہ توحید است

وحصول امن از عذاب قبر ہم از توحید است
بلکہ ما بہ الامتیاز یعنی شناخت مومن و کافر از توحید است و قیام آسمانها
و ثبات زمینها ہم ازین نظریہ توحید است۔

لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا بریں وال ست پس دریں
امور مذکورہ کسے از کلمہ گو یاں اختلاف ندارد۔ آری اختلاف در مفہوم توحید است
نہ در اصل توحید۔ پس باعتبار مفہوم توحید بر دو نوع است۔ یکے توحید دوستان
خُدائے ذوالجلال یعنی توحید انبیاء و اولیاء توحید ابدال و اقطاب و اغاث توحید
فرشتگان۔

افاض الله علينا من فيوضاتكم وبركاتكم
دوم توحید خارجیاں پس تفصیل ہر دو توحید انیت

توحید حزب اللہ

توحید دوستان خُدائے بزرگ و بزرگ یعنی توحید انبیاء و اولیاء انیت کہ
خُدائے ذوالجلال وحدہ لا شریک لہ است باو تعالیٰ شریکے نیست نہ در
ذات و صفات نہ در افعال و مستحق عبادت ہم اوست تعالیٰ شانہ و دیکھے
مستحق عبادت نیست و او تعالیٰ خالق است و مالک ہر چیز اللہ خالق
کل شیء و هو علیٰ کل شیء وکیل شان عظمت اوست۔ و احتیاج

باو تعالیٰ راہ نہ یابد۔ اللہ الصمد نشان بے نیازی از دست پس خدائے
 قادر و قیوم ہرچہ خواہد آن کند فعال لما یرید شان قدرت اوست جل جلالہ
 اوست سلطان ہرچہ خواہد آن کند
 عالمے رادر دے ویران کند

و اد تعالیٰ از شین اولاد منترہ و مبرے است لم یلد ولم یولد شان
 عظمت نشان از دست سبحانہ جل جلالہ وال بر تقدس اوست و آن رب العالمین جل جلالہ
 بے مثل و بے مثال است یس مشکلہ شئی دلیل بے ہمتائی از دست۔ نہ برو تعالیٰ
 خواب راہ یا بدنہ نیان۔ سبحانہ ما اعظم شانہ، و بے اذن رب ذوالجلال کسے
 دم نہ زندونہ ورق شجر حرکت کند و از امر کن زمین و آسمان لوح و قلم عرش و کرسی و جوہا
 اذا اراد شیاً ان یقول لہ کن فیکون دلیل تکوینی از دست سبحانہ جل جلالہ
 و با وجود این شان عظمت و قدرت او تعالیٰ سبحانہ بشیئت و ارادہ خود اسباب و
 وسائل پیدا کرد۔ خالق اوست تعالیٰ شانہ، و لیکن برائے تخلیق اسباب پیدا کرد
 شافی (شفادہندہ) اوست (عز اسمہ) و لیکن برائے شفا اسباب و وسائل وجود
 آورد۔ یعنی در نباتات و ادویہ آن خالق کائنات جل جلالہ شفا نہادہ است باز
 برائے استعمال این اشیاء بندگان را علم عطا کرد پس اگر آتش سوزاں است منظر قدرت
 الہی است و اگر آب تشنگی دور کند او ہم منظر قدرت خدائے تعالیٰ است
 و اگر آفتاب و مہتاب فیض رسان خلق است منظر قدرت الہی است و بچنین
 انبیا کرام و اولیاء عظام برائے مخلوق فیض رسان اند ہمہ مظاہر قدرت قادر

قیوم اند جل جلالہ۔ چنانچہ در حدیث قدسی فرمان ذیشان خدائے ذوالجلال
آمد کہ بندہ من از کثرت نوافل قرب من خواهد پس ہنگامیکہ اور اقرب حاصل
شود او منظر قدرت ماسود پس من چشم او شوم کہ با من مے بیند و گوش او شوم
کہ با من شنود و دست او شوم کہ با من گیرد اگر رود با من رود و اگر چیزے از من
طلبد لاریب اور اہم۔ و در اصطلاح تصوف این را مرتبہ فنا گویند پس وقتیکہ
بندہ خدا بر مقام فنا نرسد منظر قدرت الہی شود۔ درین مقام امام المتکلمین
امام فخر الدین رازی رحمہ اللہ تعالیٰ اشکال وارد کرد کہ خدائے ذوالجلال از مکان
مکانیات جسم و جہانیات پاک و منزہ است جل جلالہ پس چشم و گوش بندہ
خود شدن چہ معنی و برائے حل این اشکال فرمود کہ سالک ہنگامیکہ در مقام
فنا رود نور جلال او تعلقے در چشم بندہ سالک سرایت کند پس سالک قدرت نور
قادر و قیوم بیند پس او دور و نزدیک یکساں بیند و وقتیکہ در گوش بندہ مقرب نور
جلال او تعلقے سرایت کند او دور و نزدیک یکساں شنود و وقتیکہ نور جلال خدائے
قادر و قیوم در دست سالک سرایت کند قدر علی التصرف فی الصعب
و السہل و القریب و البعید یعنی در آن وقت آن سالک قادر مے شود
و دسترس کند در مشکلات از دور و نزدیک۔

و این مقام را در اصطلاح صوفیاء درجہ فنا گویند پس درین مقام چشم و گوش
سالک و ہچنین دست و پائے او منظر قدرت الہی شود یعنی از چشم و گوش
ہچنین از دست و پائے سالک قدرت آن قادر و قیوم ظاہر شود۔ پس اگر

سیدنا فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ از مدینہ منورہ در نہاوند لشکر اسلام
 را دید و سالار قافلہ سیدنا ساریہ را از دوری پانصد فرسنگ خطاب کرد و
 گفت یا ساریہ الجبل یا ساریہ الجبل چه بعید زیر آنچه او از قدرت
 ذوالجلال ندکرد پس استعجاب چه و اگر آصف بن برخیا از بلاد سبا در چشم زدن
 تخت بلقیس را در خدمت سیدنا سلیمان علیہ السلام حاضر کرد چه بعید نفہم
 ولا تکن من المتمرین ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
 و بعد ازاں تشبیلے برائے انہام و تفہیم مرتبہ فدا پیش کنم

تمثیل

آہن سرد است نہ جسم را سوزد نہ پارچہ را و لیکن اگر پارہ آہن در آتش انداختہ
 شود و آتش بر آن پارہ آہن تاثیر کند تا آنکہ آن پارہ آہن رنگ آتش گرفتہ سرخ
 شود و درجہ فنا حاصل کند آن پارہ را اگر از آتش بیرون آورده بر جسم نهند یا بر پارچہ
 نهند سوز نہ مقام تفکر است کہ آہن از خود نہ سوزد و لیکن وقتیکہ فانی فی النار شد
 چرا سوزد جواب ظاہر است کہ آتش در آن آہن سرایت کرد و آن آہن از صفت
 آتش متمصف شد پس کاریکہ آتش کند آہن ہم کند - پس بلا تشبیلہ ہنگامیکہ لک
 را درجہ فانی اللہ حاصل شود منظرہ صفات خدائے ذوالجلال شدہ کار قدرت
 الہی کند -

اولیاً را ہست قدرت ازالہ - تیر جستہ باز گرداند ز راہ !

وللّٰهِ در القائل حیث قال سیدنا ابوالقاسم جرجانی قدس سره " ان الاسماء

التسعة والسبعين تصیرا صافاً للعبد السالك وهو بعد في السلوك -

(تفسیر روح البیان جلد دوم)

یعنی وقتیکہ سالک را مرتبہ فنا حاصل شود نو ذرہ نامہائے ذوالجلال

سالک را صفات میں شود حالانکہ سالک در راہ سلوک بود -

پس ہمیں مرتبہ فنا است کہ سیدنا عیسیٰ روح اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود

وابرئى الآمہ والابصر واھى الموقى باذن اللہ (قرآن مجید)

یعنی ما دزدان بنیادینا را اینا من کنم و ابرص را درست من کنم و مردگان را زندہ

من کنم و لیکن باذن پروردگار جل جلالہ وہمچنین ہنگامیکہ خدائے ذوالجلال

حبیب خود را رحمت عالمیاں سازندہ فرستاد چنانکہ در قرآن مجید فرقان حمید فرمود

وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین (قرآن حکیم)

پس سید العالمین صلی اللہ علیہ وسلم برائے ہر کہہ و مہر رحمت شد چنانچہ

سید محمود الوسی در تفسیر روح المعانی نوشت "والذی اختارہ اسنہ

صلی اللہ علیہ وسلم انما بعث رحمة لكل فرد فرد من العالمین ملائکتکم

وانسہم وجنتہم (سورہ انبیاء)

یعنی از یہی آیت مبارکہ من اخذ کردم کہ آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ

رحمتہ للعالمین مبعوث شدہ است پس آل مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم برائے

ہر فرد از عالمین رحمت گشت برائے فرشتگان و انساناں و جنیاں

رحمت شد صلی اللہ علیہ وسلم۔

نیز خواجہ خواجگاہ سیدی و سندی محمد معصوم سرہندی قدس سرہ فرمودہ
است و تیکہ من برائے حج و زیارت رفقہ و برروضہ مقدّسہ و قبر مبارکہ
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدم پس محسوس کردم کہ وجود شریف

رحمت کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از عرش تا فرش مرکز جملہ

جہاننا گشتہ است ہر چند کہ وہاب مطلق خدائے ذوالجلال است

ولیکن ہر کہ و مہرا فیضہ کہ مے رسد از توسل آن رحمت عالمیاں

صلی اللہ علیہ وسلم رسد صلی اللہ علیہ وسلم و مہمات ملک و ملکوت

از اہتمام آن سید الکوین صلی اللہ علیہ وسلم انتظام و انصرام

مے یابد " (مقامات امام ربانی)

ازیں فرمان ذیشان امور ذیل واضح شد

(۱) آل حبیب خدا سید انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم زندہ جاوید است

(۲) آن رحمت عالمیاں برائے ہر فرد از ہر دو کون از عرش تا فرش باعث

رحمت است صلی اللہ علیہ وسلم

(۳) آن سید الکوین برائے رحمت عامہ و خاصہ خدائے ذوالجلال منظر اتم

است صلی اللہ علیہ وسلم

(۴) آن امام رسولان برائے عالمین مہتمم است پس جملہ کار ہائے دو عالم

از اہتمام آن سرور انجام یابد صلی اللہ علیہ وسلم

پس بدیں وجہ سیارگان ہدایت یعنی صحابہ کرام رضوان اللہ تعالیٰ
 علیہم اجمعین در مصائب و آلام دینی و دنیوی رو بہ بارگاہ آں رحمت عالمیاں
 صلی اللہ علیہ وسلم آورده بودند و در بارگاہ رسالت حاضر شدہ حاجات خود پیش
 مے کردند و حل مشکلات مے یافتند اگر خشک سالی شدے اگر کسے چشم ضائع
 شدے اگر کسے پاشکتے اگر کسے از صولت سرا پریشان شدے بارگاہ آں
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدندے و مراد ہتے خود حاصل کردندے
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و اں سیارگان ہدایت دانستہ بودند کہ در مصطفیٰ ہم
 در پروردگار ماست زیر آنچہ آں وہاب مطلق جل جلالہ حبیب خود را
 رحمت للعالمین فرستادہ است پس اینست توحید و ستان خدا
 توحید انبیاء و اولیاء توحید ابدال و اقطاب و اغوات افاض اللہ علینا
 من فیوضاتہم و برکاتہم۔

و دریں توحید فرق در میان من دون اللہ و اولیاء اللہ ظاہر و باہر
 است (۱)، بتاں و معبودان کفار و زمرہ من دون اللہ شامل اند و
 انبیاء و اولیاء و زمرہ اولیاء اللہ۔

(۲) من دون اللہ دشمنان خداے ذوالجلال اند و اولیاء اللہ محبوبان خداے
 بزرگ و برتر۔

(۳) اعتقاد کنندہ من دون اللہ مشرک است و اعتقاد کنندہ اولیاء اللہ من

(۴) من دون اللہ پرستکاراں خود را در جنم رسانند انکم و ما تعبدون

من دون الله حصب جهنم .

واولياء الله محبان خود را در بهشت رسانند چنانچه سیدنا انس بن

مالک رضی اللہ عنہ روایت کرده است یصف اهل النار فیمر بهم

الرجل من اهل الجنة فيقول الرجل منهم يا فلان التعرفني

انا الذي سقيتك شربة وبعضهم انا الذي وهبت لك وضوء

فيشفع له ويسئله الجنة (ابن ماجه مشكوة المصابيح)

یعنی روز قیامت بعضی از اہل نار صرف بستہ الیتادہ شوند پس یکے از
اہل جنت (بندہ خدا) از قریب ایشان رود آں را دیدہ یکے از اہل جہنم
نہا کند یا ولی اللہ آیا مرا شناسی من ترا در دنیا یکبار آب نوشانیدہ بودم و
دیگرے گوید من ترا یکبار برائے وضو آب دادہ بودم پس ایشان را آں بندہ
خدا شفاعت کنندہ جنت داخل کند ازیں جا معلوم شد کہ من دون اللہ
دیگر اند و اولیاء اللہ دیگر۔

(۵) با من دون اللہ از عداوت داشتن ایمان پنجمتہ شود و من یکفر

بالباطنوت ویو من بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى

بن فصام لہا (قرآن مجید)

و با اولیاء اللہ عداوت کنندہ مبعوض خدا شود۔

من عاوی لی ولیا فقد آذنتہ بالحرب (صحیح بخاری)

(۶) خدائے ذوالجلال من دون اللہ را چینیے نہ داده است و لیکن دوستان خود را

تصرف۔ اختیار علم عطا کرده ایشانرا صاحب تکوین ساخته است برائے
تفصیل کتاب تعارف تقویت الایمان بخوانید انشاء اللہ حق واضح شود۔

۷۔ من دون اللہ یک میگویند سازند ساختن نمیخلفند و اذبا با ولسو

اجتمعوا له (قرآن حکیم)

و لیکن دوستان و محبوبان خدائے تعالیٰ پرندگان تخلیق کنند و اخلق

تکم من الطین کلهیته الطیر فانفع فیہ فیسون طیرا

باذن الله (قرآن مجید)

۸۔ من دون اللہ یک ذرہ برابر داشتن نتوانند و لیکن اولیاء اللہ از ملک سا

تخت بلقیس را در چشم زون در خدمت سلیمان علیہ السلام حاضر کنند

انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک (قرآن حکیم)

۹۔ من دون اللہ ناکاره اند که هیچ نہ کنند و لیکن محبوبان خدائے تعالیٰ مردگان را

زنده می کنند و احی الموق باذن الله (قرآن حکیم)

۱۰۔ با من دون اللہ محبت و الفت کردن قبیح تر است و الذین اتخذوا

من دون الله اولیاء (فرقان حمید)

با اولیاء اللہ محبت کننده در جماعت خدائے تعالیٰ شامل نشود و من یتول

الله ورسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون

(قرآن ذیشان)

و این چنان قدر محبوب ترین عمل است که سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم

برائے ایں دعا کردہ است اللہم اجعلنا ہادین مہتدین غیر
 ضالین ولا مضلین سلماً لا اولیائک وعدوا لا اعدائک (جامع ترمذی)
 یعنی اے خدائے ذوالجلال مارا ہدایت دہندہ و ہدایت یافتہ گردان تانے
 گمراہ شویم نہ دیگران را گمراہ کنیم خدایا مارا توفیق عطا کن کہ ما بادوستان تو دوستی کنیم
 و بادشمنان تو دشمنی و عداوت کنیم۔

تلاک عشرۃ کاملہ

الحاصل در توحید دوستان خداتعالی مابین من دون اللہ و اولیاء اللہ
 فرق واضح و اظہر من الشمس است خدایا مارا از معتقدان ہمیں توحید کہن
 وماذالک علی اللہ بعزیز

خارجی نظریہ توحید

معتقدان خارجی نظریہ توحید مابین من دون اللہ و اولیاء اللہ فرق نہ کنند
 بدیں وجہ اوشاں آیات مبارکہ کہ در حق بتاں و کافراں نازل شدہ است بانبیاء
 و اولیاء چسپاں کنند و گویند چنانکہ بتاں ناکارہ اند کہسے رائہ نفع رسانند نہ
 نقصان پہنچن انبیاء و اولیاء ناکارہ اند نہ استطاعت نفع دارند نہ نقصان و
 چنانکہ بتاں ہیچ اختیار نہ دارند ہمچنین انبیاء و اولیاء ہیچ اختیار نہ دارند و معتقدان
 خارجی توحید در کتب خود نوشتہ اند کہ خواستہ رسول ہرگز نہ شود و نیز نوشتہ

انہاں کہ نام او محمد یا علی است بیچ اختیار نہ دارد (تقویۃ الایمان) نیز
 معتقدان این توحید گویند چنانکہ برائے تباں تصرف و اختیار اعتقاد کنندہ
 مشرک و جہنی است ہمچنین برائے انبیاء و اولیاء تصرف و اختیار اعتقاد
 کنندہ مشرک و جہنی است گرچہ از عطاہ خدا تے تعالیٰ اعتقاد کند۔
 (تقویۃ الایمان)۔

وایشان یعنی اہل خارجی توحید دیدہ دانستہ میان تباں و دوستان خدا تے
 ذوالجلال فرق نہ دارند تا مذہب او شاں رواج باید و کساں در جماعت ایشان
 شامل شونند و اگر ایناں فرق ظاہر کنند کسے در جماعت ایشان داخل نہ شود۔
 اسے کاش ایناں فرق مراتب کروندے و خلق خدا تے را در گم رہی
 نہ انداختندے عالی اللہ اشکی۔

و چونکہ ایناں فرق مراتب کنند پس آیاتہا تے قرآینہ کہ در حق تباں و
 کافراں نازل شدہ است بر دوستان و محبوباں خدا تے ذوالجلال چسپاں کنند
 بدیں وجہ سیدنا عبد اللہ بن عمر صحابی رضی اللہ تعالیٰ عنہما ایشان را بدترین
 و شریرترین مخلوق شمردہ بودند چنانچہ در صحیح بخاری مرویست "وکان (ابن عمر)

سیراھم شرار خلق اللہ وقال انھم انطلقوا الی آیات نزولت

فی الکفار فجعلوھا علی المؤمنین (صحیح بخاری باب مثل الخواج)

یعنی سیدنا عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما خارجیاں را بدترین مخلوق شمردہ
 بودند زیراچہ ایشان آیاتہا تے قرآنیہ کہ در حق کافراں نازل شدہ است

اینہارا برہمنان و دوستانِ خدائے تعالیٰ چسپاں کنند۔
 عزیز من تفکر باید کرو کہ این قول کے از واعظان یا قصہ گو یاں نیست
 بلکہ این قول حق از جلیل القدر و مجتہد صحابی رسول است باز این قول از
 کتب و عظیم و قصص نہ اخذ کردہ ایم بلکہ این از صحیح بخاری کہ از کتب طبقہ
 اولی است اخذ کردہ ایم کہ مرتبہ او بعد کتاب اللہ از ہمہ کتب اولی و
 اعلیٰ است خداوند امارا توفیق تسلیم عطا کن۔

باز گویم کہ از بی فرمان ذیشان دو فائدہ حاصل شدہ است یکے اینکہ
 اگر کسے آیاتہائے نازل شدہ در حق کافراں و بتاں خواندہ گوید کہ انبیاء و
 اولیاء را بیچ اختیار نیست این چنین کسے ہرگز ہرگز از جماعت دوستان
 خدائے ذوالجلال نیست بلکہ او یکے از خار جیاں است۔

فائدہ دوم اینکہ این چنین کسے گرچہ علامہ فہامہ بود کتبہا تصنیف کند و
 تاجیات خود تبلیغ کند او با دنی و عامی و ناخانہ مسلمان ہم مرتبہ نہ شود بلکہ
 بدترین مخلوق است زیرا آنچہ جلیل القدر صحابی رسول ایشانرا شرار خلق اللہ
 گردایندہ است فافہم و لاکن من اہل النار۔

الحمد لله رب العالمین کہ سیدنا عبداللہ بن عمر صحابی رضی اللہ عنہما مارا
 راہ ہدایت و مینارہ نور عطا کرد کہ مادر این نور راہ حق باسانی تو انیم یافت
 و ہر کسے از خاص و عام بدانند کہ کد ام بر حق است و کد ام بر باطل۔ اللهم
 ارنا الحق حقاً و ارنا الباطل باطلا۔

نصیحت

بمطابق الدین النصیحة در خدمت برادران اسلام عرض نہادم
 کہ خارجی نظریہ توحید را ترک کردہ در جماعت دوستان و محبوبان خدائے
 تعالیٰ شامل شوید تا این فرقہ بندی ختم شود ورنہ ناممکن است۔
 ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا باللہ العلی العظیم

سوال

اگر کے گوید کہ شما خواہ مخواہ دو جماعت گردائیدہ اید حالانکہ ہمہ
 کلمہ گوئیاں یک جماعت اند و موحد۔

جواب

جواب اینست کہ ما از خود دو جماعت نہ ساختہ ایم بلکہ خدائے ذوالجلال
 در قرآن مجید و فرقان حمید کلمہ گوہاں و نمازیان و غازیان را دو جماعت بیان کردہ
 است یکے آنا کہ او شاں با خدائے تعالیٰ در رسول او صلی اللہ علیہ وسلم
 محبت و الفت دارند و دُوب اند و احترام کنندہ و او شاں با دشمنان خدا و
 رسول (جل جلالہ و صلی اللہ علیہ وسلم) بیچ الفتہ ندارند پس ہمچنین کساں را
 خدائے ذوالجلال فرمودہ است اولئک حزب اللہ یعنی ایشان

جماعت خدائے رحمان اندوہمیں جماعت کامیاب است و کامران
دوم آنا کہ بمقابلہ خدائے ذوالجلال و رسول اوصلی اللہ علیہ وسلم
باغیراں محبت و مودت دارند پس خدائے بزرگ و برتر ایشانرا گروہ
شیطان گفته است اولیٰک حزب الشیطان و اینجا بیان ہر دو جماعت
یعنی گروہ رحمان و گروہ شیطان از قرآن مجید بخوانید تا شمارا الطینان حاصل
شود لا تتجد قوماً یؤمنون باللہ والیوم الآخر یوادون من
عاد اللہ ورسولہ ولو کانوا آباءئکم اوابنائکم اوانہم
او عشرتکم اولیک کتب فی قلوبکم الا یمن وایدہم بروح
منہ وید علیہم جنات تجری من تحتہا الانہار خالدین
فیہا رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ اولیک حزب اللہ
الا ان حزب اللہ هم المفلحون ہ (سورۃ مجادلہ)

یعنی اے محبوب کبریا آنا کہ بر خدائے ذوالجلال و بر روز قیامت
ایمان صحیح دارند از ایشان نہ بینی کہے را کہ با دشمنان خدا و رسول (جل جلالہ) و
صلی اللہ علیہ وسلم، محبت و دوستی کنند کہ چہ او شاں یعنی عداوت کنندگان
پدر و پسر باشند خواہ برادر و کنبہ پس ہمیں اند کہ خدائے قدوس در دل ایشان
ایمان نقش کردہ است و با روح القدس ایشانرا تائید کرد و او شانرا اور
خلدیں داخل کند کہ زیر آن بہشت نہر با جاریست و او شاں در خلدیں
ہمیشہ ہمیشہ قیام پذیر شوند خدائے ذوالجلال از او شاں راضی و آسان

از خدائے قدوس راضی اندو ہمیں اندر گروہ خدائے ذوالجلال خبردار گروہ
خدائے قدوس کامیاب است و کامران -
و متعلق گروہ دوم در قرآن حکیم فرمود

• السورۃ الذین تووا قومًا غضب اللہ علیہم باز فرمود

استخوذ علیہم الشیطان فانساهم ذکر اللہ اولئک حزب

الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ہ (سورہ مجادلہ)

یعنی آنانکہ با اختیار دوستی و محبت دارند برایشان شیطان تسلط
حاصل کرده است و او شانرا ذکر خدا فراموش گردانید پس ہمیں
اندر گروہ شیطان خبردار گروہ شیطان خائب و خاسر است -

پس ازین ہر دو آیات مبارکہ واضح شد کہ جملہ کلمہ گوئیوں یک جماعت
نہستند بلکہ بعضی در گروہ رحمان جل جلالہ شامل اند و بعضی در گروہ شیطان
پس خدایا ما را در گروہ اول شامل دار و ما ذالک علی اللہ بعزیز -

سوال

از فرمان قرآن ذیشان ثابت و واضح شد کہ جملہ کلمہ گوئیوں یک
جماعت نہستند بلکہ از فرمان خدائے ذوالجلال مثل آفتاب نیم روز
واضح شد کہ کلمہ گوئیوں - نمازیوں و حاجیوں دو جماعت اند و این تشہیر کہ
جملہ مسلمانان یک جماعت اند دروغ است بے فروغ پس فرمان

خالق کائنات حق است ولا ریب و لیکن باید کہ بمطابق فرمان
 خدائے بزرگ و برتر استخوذ علیہم الشیطان فاساھم
 ذکر اللہ و ضاحت کردہ اید کہ چگونہ برگروہ دوم صادق آید تا
 بدینیم کرایں گروہ گروہ شیطان است۔

جواب

در ایام گذشتہ کتابے دیدیم بنام "اہل حرم کے سومنات"، مطالعہ
 کردم در تحریر رفتم کہ مصنف کتاب مذکور ہفت و پنجاہ آیات قرآنیہ
 تحریر کرد کہ انبیاء و اولیاء بیچ اختیار نہ دارند نہ کسے حاجت روائی کنند
 خدائے تعالیٰ خالق است و ہم مالک و ہمیں رازق است و شامانی
 و در دست اوست موت و حیات و ہمیں است باران نازل کنندہ
 و ہم علیم و خبیر و بغیر او کسے حاجت روائی کردن استطاعت ندارد و لیکن
 شیطان را حاجت روائی کنندہ بے چون و چرا تسلیم کرد و در ہماں کتابے
 نوشت کہ شیطان بعض حاجت روائی سے کند چنانچہ نوشت شیطان کہیں حسب
 قبر کی صورت میں ظاہر ہوتا ہے اور ان کی گمراہیوں کو بچتہ کرنے
 کے لئے ان سے کلام کرتا ہے اور بعض حاجت پوری کردیتا ہے۔
 خط کشیدہ الفاظ را بغور بخوانید تا بر قارئین واضح شود کہ گروہ دوم
 قائد جماعت خود را یعنی شیطان را چہ قدر اعزاز دادہ اندواز

آیاتہائے ہفت و پنجاہ کہ برائے نفی اختیارات دوستان و
 محبوبانِ خدائے تعالیٰ نوشتہ اندہم فراموش کردند و برائے حاجت
 شیطان از ہفت و پنجاہ آیات قرآنیہ یک یاد نہ دارند چگونہ
 یاد دارند کہ فرمانِ خدائے ذوالجلال فانساهم ذکر اللہ و باید ہمید
 کہ قرآن ذیشان ذکر خدائے ذوالجلال است و نزلنا علیہ الذکر
 بریں دال است پس شیطان ایشانرا قرآن فراموش کرد فاعبتوا

یا اولی الابصار

ولیکن نزد گروہ اول مسئلہ بے غبار است کہ بلاریب
 خدائے ذوالجلال خالق است و مالک و حاجت روا ہمیں است
 رزق دہندہ و شفا دہندہ و ہمیں است علیم و خبیر و ہمیں است
 وہاب مطلق ولیکن انبیاء و اولیاء وسیلہ و واسطہ اند و ایشانرا خدائے
 بزرگ و برتر وسیلہ ساختہ است پس ما انبیاء و اولیاء انہ خدا تسلیم کنیم
 نہ شریک او نہ مستحق عبادت بلکہ وسیلہ و واسطہ تسلیم کنیم الحمد للہ
 الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ .

سوال

گروہ دوم تشہیرے کنند کہ تصرف برائے خدائے قہار است
 نہ برائے غیر او و لہذا برائے انبیاء و اولیاء تصرف ثابت کردن

شرک است خواه بطلتے خدائے ذوالجلال تسلیم کردہ آید چنانکہ
در تقویۃ الایمان مرقوم است پس باید کہ در رنگ تمثیل وضاحت بکیند تا حق
واضح شود۔

جواب

آرے این مسئلہ را بصورت تمثیل بیان کنیم و چشم داریم کہ ہر
ذی شعور فہم کند کہ شرک چیست۔

مثال

اگر کسی صاحب ریاست یعنی مالک زمین کہ آں زمین برودہ ہائے
مشقل بود مالک زمین کاشتکاراں را اختیار دہد کہ کاشتکاری کنند پس
کاشت کاراں دران زمین جملہ تصرفات کاشتکاری کنند و لیکن کہنہ گوید کہ
دران زمین از کاشتکاراں کہ با مالک شریک گشتہ است بلکہ ہمہ دانند کہ
مالک یک است۔ بلے اگر آں مالک زمین کہے را ماکانہ حقوق دہد
خواہ براندک پارہ زمین پس آں وقت گفتہ شود کہ درین زمین دو شریک
اند والا فلا باز بر کاشتکاراں ہر وہ مالک زمین یک ناظم مقرر کرد و بر جملہ
ناظمین یک مہتمم و ناظم اعلا مقرر کرد و تصرف آناں جاری و ساری است و
لیکن کس نہ گوید کہ با مالک دیگرے شریک شدہ است ہمچنین در کارخانہ
عالم خدائے قادر و قیوم اولیا را تصرف عطا کرد و این قول از خود نہ گفتم بلکہ
امام الاولیا سید علی ہجویری المعروف برداتا گنج بخش لاہوری قدس سرے

در کتاب مستطاب خود یعنی کشف المحجوب نوشته است فرمود خداست
 عزوجل را اولیا است که ایشانرا بر دوستی و ولایت مخصوص گردانیده است
 و الیای ملک وے اند که برگزیده شان و نشانہ انہا ر فعل خود گردانیده
 و با انواع کرامات مخصوص داشته اند باز نوشت مرایشانرا و الیای عالم
 گردانیده باز نوشت و اما آنچه اہل حل و عقد اند و سرہنگان در گاہ
 حق جل جلالہ سے صد تن اند و تودانی کہ اہل حل و عقد و والی عالم آن باشد
 کہ صاحب اختیار و تصرف بود و اگر کسی را از ایشان تصرف حاصل شد
 پس والی اہل حل و عقد را چه معنی الحمد للہ رب العالمین کہ از قول امام الاولیاء
 حق واضح شد۔

حالاً ما اقوال اکابر امت نویسیم تا تراطمینان حاصل شود کہ خالق کائنات
 جل جلالہ چه قدر دوستان خود را قدرت تصرف عطا کرده است۔
 ۱، محبوب سبحانی قطب ربانی غوث اعظم جیلانی قدس سرہ در تصنیف
 خود فتوح الغیب نوشت " اذ کننت فی امرہ کانت الاکوان
 فی امرک " یعنی اے سالک و فقیہ تو در اطاعت خدایے ذوالجلال
 شوی جملہ جهان در حکم (تصرف) تو شود باز نوشت قال اللہ تعالیٰ
 فی بعض کتبہ یا ابن آدم انا اللہ الذی لا الہ الا انا اقول للشیء
 کن فیکون اطعنی اجعلک تقول للشیء کن فیکون (فتوح الغیب)
 یعنی اللہ جل جلالہ در بعض کتب خود فرمودہ است اے ابن آدم

من خدائے بزرگ ہستم کہ بغیر من کسے معبود نیست من اہم کہ چیزے
راگوئم کن (شو) نیکون (پس آں شود) اے ابن آدم مطیع من شو من
تزاباں مقام رسام کہ تو چیزے راگوئی کن (شو) نیکون (پس آں شود)
باز آں قطب الاقطاب قدس سرہ نوشت "ثمیر وعلیک

التکونین فتکون بالاذن الصریح" نیز فرمود ثمیرہ والیہ

التکونین نیکون جمیع ما یحتاج الیہ باذن اللہ (فتوح الغیب)
یعنی ہنگامیکہ سالک در مرتبہ تکونین رسد پس آں سالک باذن پروردگار
خود در ہمہ چیز کہ از ضروریات اوبود تصرف کند۔

(۲) - خواجہ خواجگان سید معین الدین چشتی اجیری قدس سرہ فرمودہ

است چہ چیز است کہ در قدرت خدائے تعالیٰ نیست ولکن

بندہ را شاید کہ در اطاعت پروردگار خود تقصیر نہ کند تا آنجا رسد کہ ہر چہ
بندہ خواہد آں شود (دلیل العارفین)

(۳) مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ نوشت

"وللنقشبندیۃ تصرفات عجیبة من جمیع الہمة علی مراد

فیكون علی وفق الہمة والتا شیری فی الطالب و دفع المرض عن

المریض و افاضتہ التوبة علی العاصی و التصرف فی قلوب

اناس حتی یحبوا و یعظموا و فی مدارکہم قمتل فیہا واقعات

عظیمتہ و الاطلاع علی اهل اللہ من الایماء و اهل القبور

والا بشراف على انموط الناس وما يختلف في الصدور
وكشف الوقائع المستقبلية ودفع البلية النازلة وغيرها
(القول الجليل)

سبحان اللہ مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ
برائے مشائخ نقشبندیہ تصرفات ہمہ قسم تسلیم کند بلکہ گوید کہ خدائے ذوالجلال
ایشانزاتصرف قلوب ہم عطا کردہ است ویکن حفیذاو وافرادرگروه
دوم گویند کہ غیر خدایا تصرف ثابت کردن شرک است گرچہ بطلانے
خدائے قدوس تسلیم کنند۔ بین تفاوت راه است از کجائتا کجا دلا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔

و اگر کہے خواہد کہ او بر و لائل تصرف دوستان خدائے ذوالجلال
آگاہ شود اور اباید کہ او کتاب تعارف تقویۃ الایمان بخواند۔
وعا :- خدایا مارا درگروه دوستان خود شامل دار و ازگروه شیطان
مارا محفوظ دار وماذ اللہ علی اللہ بعزیز و صلی اللہ تعالیٰ علی

حبیبہ ورسولہ رحمۃ للعالمین وعلیہ وعلیہ واصحابہ اجمعین
باز بشنو کہ آن خالق کائنات جل جلالہ بر اولیاء خود ابدال۔ اقطا
اغواث راناظم مقرر کردو برایشال حبیب خود سید العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
راناظم لعل و ہتمم گردایندہ است کہ کارخانہ عالم بتصرف و اہتمام آنرورد
صلی اللہ علیہ وسلم جاری است و اینجا بخوان قول سیدی وسندی

خواجہ محمد معصوم سرہندی رضی اللہ عنہ کہ وجود شریف حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از عرش تافرش مرکز عالمیان است ہر چند کہ
وہاب مطلق خدائے ذوالجلال است ولیکن ہر کسے را کہ فیض رسد
تبوسل آں سرور صلی اللہ علیہ وسلم رسد وہبات ملک و ملکوت
از اہتمام آں حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم انجام پذیرد (مقاتل نام ربانی)
الحاصل شرک اینست کہ غیر خدا را با خدائے تعالیٰ برابر اعتقاد کردہ
آید یا غیر اصفیٰ ذاتی غیر عطائی تسلیم کردہ آید یا کسے راستحق عبادت
اعتقاد کردہ آید والا فلا۔

سوال

ما تسلیم کردہ ایم کہ انبیاء اولیاء اقطاب و اغواث را خالق کائنات
جل جلالہ قدرت تصرف عطا کردہ است ولیکن این چہ ضرور کہ
مادر مہات و حاجات خود با ایشان رجوع نمائیم و خدائے بزرگ و برتر
را کہ آں سمیع و بصیر است و قادر مطلق نہ بر و نسیان راہ یا بد نہ خواب
ترک کنیم۔

جواب

اگر خالق و مالک جل جلالہ بخواید کہ بندگان من بردردستان من
حاضر شدہ حل مشکلات و حاجات بخواید تا دوستاں مرا عزت افزائی شود

چنانچہ مرویست اذا اراد الله بعد خيرا صير حوايج الناس اليه
 (جامع صغير) یعنی وقتی کہ خدا نے ذوالجلال بابتہ از بندگان خود ارادہ
 خیر کند اور ابرائے کساں حاجت روا سازد۔ و این امر مسلم کہ ہر چہ
 نزد دوستانِ خدا نے قدوس است عطا نے حق است جل شانہ،
 پس مارا چہ کہ ماور حاجات و مہات بردر دوستانِ خدا نے قادر و قہیم
 نہ آئیم و این مسئلہ را در رنگ تمثیل بیان کنیم۔

تمثیل

اگر مالک زمین صاحب ریاست کے را اعزاز عطا کردہ کاشتکاران کو دید
 از شمار کے را حاجتے یا ضرورتے پیش آید اور ابا یہ کہ با منتظم رجوع نماید پس
 جملہ کاشت کاران در مہات و حاجات خود رجوع بمنتظم کردند و مراد بآن
 خود یافتند و لیکن یکے را از کاشتکاران ضرورتے پیش آمد و او منتظم را گذشتہ
 بنزد مالک ریاست رسیدہ گفت کہ مرا ضرورتے پیش آمدہ است
 مثلاً مرا این قدر چوب باید مالک ازو پرسید کہ آیا تو با منتظم یعنی نائب
 رجوع کردی او گوید کہ من ترا مالک تسلیم کردہ ام نہ دیگرے را مرا با نائب تو چہ کار
 اینجا تفکر باید کرد کہ او از مالک ضرورتے حاصل کند یا بمصدق فاضل
 اندک من الصاعغرین باد و گوشت گرفتہ از ریاست بیرون کردہ
 آید۔ لاریب ہر ذی شعور بداند کہ مالک اور او کویدے ذلیل نائب

را من منتظم ساخته ام تو کسی کہ اور تسلیم نہ کنی اے مرید ابلیس تو نہ دانی
کہ او نائب من است پس عطلتے او عطلتے من است و ہرچہ
در تصرف اوست ہمہ از ما است۔

تمثیل دوم

مثال دوم اینست کہ شکر در مرکز حکومت جمع شود باز از آنجا در صوبت
و از صوبہ بجات در اضلاع رسد تا در عوام تقسیم کردہ آید پس حکومت
عوام را بقدر افراد و شان سادات جاری کند و گوید کہ ہر کس ہر ماہ از مرکز
فلاں شکر خود حاصل کند کہ این شکر از حکومت است این سلسلہ جاری
ساری شد پس یکے از عوام سند خود گرفتہ نزد سلطان رسیدہ گوید کہ مرا این
قدر شکر بدہ سلطان از او پرسد کہ تو از کجا آمدی او گوید مثلاً من از فیصل آباد
آمدہ ام حاکم از او سند گرفتہ گوید ہمیں کہ بر سند تو نوشتہ است کہ شکر تو در مرکز
فلاں است کہ او نزد دست برد و از آنجا شکر بگیر او گوید کہ من ترا حاکم تسلیم
ام نہ غیر را من ہیچ کس را بغیر تو تسلیم نہ کنم پس ہر ذی شعور بداند کہ او شکر
حاصل نہ کند بلکہ در قید رود اورا گفتہ آید کہ تو کار حکومت را خراب کنی۔
پس بلا تشبیہ گویم کہ مرکز عالمیان آن ذات مصطفیٰ کریم صلی اللہ علیہ وسلم
کہ خدائے تعالیٰ در حق آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم در قرآن مجید فرسودہ

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین باز از دربار رسالت نعمتہائے
خُدائے تعالیٰ در مرکز مختلفہ رسید یعنی در بغداد، لاہور، اجمیر، بخاری،
سرہند رسید و نائین آن امام رسولان صلی اللہ علیہ وسلم نعمتہا در عوام
تقسیم کنند۔

اے عزیز من پروردہ غفلت از چشم دور کن و بسین ہر نعمت کہ از مرکز
مذکورہ یعنی بغداد - اجمیر - بخاری - سرہند وغیرہ حاصل شود نعمتہائے
خُدائے ذوالجلال است و از عطاء او سبحانہ، جل جلالہ، - برادران من
فہم کنید و از جماعت شیطان بیرون آمدہ در جماعت دوستان و محبوبان
خُدائے قدوس داخل شوید - تعیشوا فی اکنافہم فان فیہم رحمتی
الحاصل آنانکہ گویند ماسوائے خُدائے تعالیٰ کسے ادہندہ (دانا) تسلیم
نہ کنم او شاں در حقیقت کارخانہ عالم خراب کنند بلکہ او شاں کار شیطان
مے کنند زیرا آنچہ خُدائے ذوالجلال فرمودہ بود انی جا عل فی الارض خلیفۃ
یعنی من در زمین نائب خود (خلیفہ) خواہم فرستاد و خلیفہ آن بود کہ دنیا
مالک احکام نافذ کند چنانچہ در تفسیر جلالین مرقوم است خلیفۃ
یخلفنی فی تنفیذ احکامی یعنی اے فرشتگان من در زمین نائب
خود خواہم فرستاد کہ در زمین من احکام من نافذ کند پس وقتیکہ شیطان
ازیں انکار رد ملعون گشت و طوق دولت و لعنت در گلوئے او اندا
خفتند فانصرج انک من الصاعرین وان علیک اللغۃ

الی یوم الدین عزیز من بییقین دان کہ ہر چہ نزد اولیاء کرام است
ہمہ عطاے خالق کائنات است جل جلالہ کہ ایشانرا توسل رحمۃ اللعالمین
صلی اللہ علیہ وسلم مرحمت شدہ است ہذا زین امر روگردانی کردن
غضب خدائے قہار را دعوت دادن است کہ انجام او جہنم است
العیاذ باللہ تعالیٰ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و صلی اللہ تعالیٰ
علیٰ حبیبہ و نبیہ رحمۃ للعالمین سید المرسلین خاتم النبیین و علیٰ الہ واصحابہ
اجمعین

سوال

از ہر دو تمثیل بالا واضح شد کہ ہر چہ نزد دوستان خدائے ذوالجلال
است ہمہ از عطاے آن خالق کائنات است و عطاے ایشان
عطاے آن قادر و قیوم است و لیکن ای پیمان ذیشان را چہ کنید کہ
شما در ہر نماز با خدائے تعالیٰ کنید ای اے نعبد و ای اے نستحین
یعنی اے پروردگار ما عبادت تو کنیم نہ غیر و ما از تو امداد خواہیم نہ
از غیر و لیکن و قتیکہ شما از نماز بیرون شوید ای پیمان را فراموش کردہ
از انبیا و اولیا استعانت بکنید ای چہا۔

جواب

عزیز من ما آن عہد و پیمان کہ در نماز کنیم و قتیکہ از نماز بیرون آئیم

بر آں قائم و انیم ہستیم و ازین عہد و پیمان سر مور و گردانی نہ کینم ما ہر جا
 استعانت از خدائے ذوالجلال کینم کہ وہاب مطلق ہمیں است و ما
 دوستان خدائے تعالیٰ را وسیلہ و منظر عون الہی دانیم یعنی مدد و عون از
 خدائے قدوس است و لیکن بوسیلہ انبیاء و اولیاء رسد چنانچہ در تفسیر
 روح البیان مرقوم است و ہذ بخلاف التوجہ الی روحانیتہ

الانبياء والاولياء وان كانوا مخلوقين فان الاستمداد منهم والتوسل

بہم والانشاب الیہم من حیث انہم مظاہر الحق لیس الخ
 بشرک بل ہوعین التوحید (روح البیان) -

یعنی ایں تسلیم کہ انبیاء و اولیاء مخلوق خدا اند لیکن بسوئے روحانیت
 ایشان متوجہ شدن و از ایشان استمداد و توسل کردن و امداد طلب کردن
 ایں دانستہ کہ ایشان منظر عون الہی اند ایں شرک نیست بلکہ ایں عین
 توحید است -

پس ما وقتیکہ بسوئے دوستان خدائے ذوالجلال آئیم مدد و عون
 الہی طلب کینم نہ مدد و عون ذات ایشان زیر آئچہ استعانت از دوستان
 خدائے تعالیٰ در حقیقت استعانت از خدائے ذوالجلال است پس
 ہمچنین استعانت خلاف ایاک نستعین نیست - باز تفکر باید کرد کہ
 خدائے ذوالجلال ذات مصطفیٰ را (صلی اللہ علیہ وسلم) رحمت عالمیاں
 ساختم فرستاد و عالمیاں را بسوئے ایں راہنمائی کرد و لوانہم

اذ ظلموا النفسهم جاؤك یعنی اے محبوب من اگر کسے برجان
 خود ظلم کند بردر تو آید و نہ فرمود کہ بردر من آید زیرا آنچه در مصطفیٰ و حقیقت
 در خدائے قدوس است حاصل کلام اینکه ما آن پیمان کہ در نماز کنیم
 ایایک نعبد و ایایک نستعین پس بیرون نماز بر ہمیں عہد و پیمان
 قائم و دائم ایم اللهم شبتا علیٰ ہذا ولا تجعلننا من المعاندین۔

سوال

جماعت انبیاء و اولیاء (حزب اللہ) کہ موسوم است بنام
 اہلسنت و جماعت (کثرہم اللہ تعالیٰ) عقائد را بسیار اہمیت
 مے دہد و دیگران اعمال را اہمیت دہند و گویند کہ نماز روزہ و غیرہا
 ضروری است عقائد گرچہ چگونہ باشد ابی چرا۔

جواب

اولاً باید دانست کہ اعمال یعنی نماز و روزہ حج و زکاة را فرض
 تسلیم کردن در ایمان و عقائد شامل است لیکن اعمال را بجا آوردن چیزے دیگر است یعنی
 در عمل داخل
 ثانیاً باید فہمید کہ عقائد (ایمان) اعمال
 را بہتر شرط است خالق کائنات در قرآن مجید فرمودہ است ومن یعمل
 من الصالحات وهو مؤمن
 یعنی ہر کسے کہ

اعمال صالحہ کند بشرطیکہ آن مومن باشد (ضیاء القرآن) از اینجا معلوم شد کہ ایمان
اعمال را شرط است فاذا فادات الشرط فادات المشروط یعنی ہنگامیکہ شرط
فوت شد شرط ہم فوت شد۔ چنانکہ وضو برائے نماز شرط است و نماز مشروط
پس اگر کہ ہمہ شب بے وضو نماز ادا کند نماز اور وائے باشد زیر آنچه شرط مفقود
است فافہم۔

وہمچنین اگر کہ بغیر ایمان (درنگی عقائد) تاحیات اعمال صالحہ کند ہمہ
اکارت رود۔ عزیز من اگر اعمال را بغیر ایمان ہیچ قدر شدے خدائے تعالیٰ
در قرآن مجید ہرگز نہ فرمودے ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار واینجا
چند احادیث مبارکہ سپرد قلم کنتم تا تو دانی کہ اصل چیز و مدار نجات
عقائد است نہ اعمال۔

(۱) عن ابن عاصد قال نصبر رسول الله صلى الله عليه وسلم في

منازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تنصل عليه يا رسول الله

فانه رجل ناجر فالتفت رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الناس فقال هل راى

احد منكم على عمل الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله هرس ليلة في

سبيل الله فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وهتفى عليه

التراب وقال اصحابك يظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك

من اهل الجنة وقال يا عمر انك لا تسئل عن اعمال الناس ولكن تسئل

عن الفطرة (رواه البيهقي - مشكوة) يعنى ابن عاصد صحابى رضى الله عنه فرموى کہ

روزے یک جنازہ حاضر شد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے
 خواندن جنازہ بیرون آمدند پس ہنگامیکہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم خواندن
 نماز آغاز کرد فاروق اعظم عرض نہاد یا رسول اللہ ای شخصے است فاسق و
 فاجر لہذا نماز جنازہ نہ باید خواند پس آں رحمت عالیاں صلی اللہ علیہ وسلم بسوئے
 کسان التفات کردہ پرسید کہ آیا کہے از شمار ایں را بر اعمال اسلام دیدہ است
 یکے از صحابہ کرام گفت یا رسول اللہ ایں میت یک شب پہرہ دار شدہ بود
 در راہ خدا تعلقے پس آں شیخ مجرباں صلی اللہ علیہ وسلم نماز بخواند و او را در قبر
 نہادہ فرمود عزیز من ہمراہیاں تو گمان بردہ اند کہ تو از اہل جہنم ہستی و لیکن من
 رسول خدا گوای دہم کہ تو از اہل جنت ہستی باز سوئے سخن بسوئے عمر بن خطاب
 کردہ فرمود اے عمر تو از اعمال کسان نہ پرسید شومی بلکہ تو از فطرت و عقائد
 پرسیدہ شوی۔

در شرح ایں حدیث شیخ المحققین شاہ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود

فان الاعتبار بالظن والاعتقاد یعنی مدار نجات فطرت و عقائد است
 نہ اعمال پس مثل آفتاب نیم روز واضح شد کہ در دین اسلام اہمیت عقائد را
 حاصل است و لہذا بعض اکابر فرمودہ است اول الامر الاعتقاد
 پس اگر کہے را ایمان و عقائد درست نہ شود نجات ہرگز نہ یابد گرچہ اعمال
 بسیار حاصل کردہ شود و بریں دال است حدیث دوم

(۲) حدیث دوم۔ سیدنا ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ گفت در عرزدہ حسینین

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شخصے را از مسلمانان دیدہ فرمود کہ این جہنمی است
پس وقتیکہ قتال آغاز شد آن کس خوب قتال

کرد این جوان فردی و خدمت اسلام را دیدہ یکے از صحابہ کرام بدر بار سالت
عرض نہاد و بار رسول اللہ آنرا کہ شما جہنمی گفتہ بودید او با کفار بسیار قتال مے کند این
شنیدہ آں جان جهان صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لا ریب من کو تم کہ این جہنمی است
این فرمان شنیدہ قریب بود کہ بعضے از احباب در شک مبتلا شدند مے پس شخصے
مذکور خودش کوشی کردہ حرام موت مرد این را دیدہ بعضے از صحابہ کرام دویدہ بار گاہ رسالت
سافر شدند و گفتند یا رسول اللہ خدا تے ذوالجلال قول آنجناب را درست کردہ است
کہ او خودش کوشی کردہ مرد این شنیدہ رسول بر حق صلی اللہ علیہ وسلم نعرۃ کجیر بلند کرد و

فرمود یا بلال تم فاذن لا یدخل الجنة الا مؤمن وان الله لیسوید هذا الدین

بالرجل الفاجر (رواہ البخاری مشکوٰۃ)

یعنی اے بلال ایسادہ شو و اعلان بکن کہ سحبت نہ رود مگر مومن دلاریب

خدا تے تعالیٰ دین من را تا سید بکند با شخصے کہ او بے دین بود دریں مقام

سوال پیدا شود کہ شخصے مذکور پچہ وجہ دوزخی گشت حالانکہ او از مسلمانان بود و نماز
روزہ مے کرد و جواب انیت کہ دل او از محبت خدا تعالیٰ و رسول خدا خالی بود

چنانچہ ملا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ آورد و کان من الفتنین

یعنی شخصے مذکور منافق بود و نزد صحابہ کرام منافق آں بود کہ از محبت خدا و

رسول خالی بود چنانچہ در صحیح بخاری آمدہ است کہ جائے حبیب صلی اللہ علیہ وسلم

جلوه افروز گشتند پس جمله اهل ایمان جمع شدند و لیکن یک کس حاضر نه شد که
 پرسید که او چرانه حاضر شده است بعضی صحابه کرام فرمودند انه منافق لایعقل الله
 و رسوله که او منافق است او با خدا تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم
 محبت ندارد از اینجا معلوم شد که نزد صحابه کرام معیار ایمان محبت خدا و رسول
 است ^{علا} صلی الله علیه و سلم آری شنیدیم مصطفی کرم صلی الله علیه و سلم فرمودند که محبت دارد
 زیرا آنچه او از اهل بدعت و لیکن آنست و صلی الله علیه و سلم این معیار را تغلیط نه کرد -

برادران اسلام بر واقعه مذکوره غور کنید که کدام عمل صالحه است که از جهاد
 فی سبیل الله فاتح شود پس وقتیکه جاهلی سبیل الله بغیر ایمان و عقیده صحیح بجهت
 نه بر دین کلام عمل صالح جنت برود حسبنا الله و نعم الوکیل -

بدین وجه اگر بر اُمت برائے قائم ماندن بر عقائد اهل سنت تاکید اکید
 کرده اند مثلاً سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی سرهندی قدس سره در مکتوبات
 مجربیه نوشت آدمی را از تصحیح عقائد بموجب آرائه فرقه ناجیه

اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم
 و جم غفیر اند چنان نبود تا فلاح و نجات اخروی منظور شود و ععبت
 اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت جماعت است سم قاتل است که
 بموت ابدی و عذاب سرمدی برساند مدهانت و مساهلت
 در عمل امید مغفرت دارد امام مدهانت اعتقادی کجاش مغفرت
 ندارد (مکتوب ۴)

نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ نوشت

طریقہ نجات متابعت اہل السنۃ و الجماعت (کثرہم اللہ سبحانہ)

فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و الفروع فانہم الفرقة الناجیة

و ما سواہم من الفرق فہم فی معرض الزوال و شرف الهلاک

علمہ الیوم احد و لم یعلم اما فی الغد فیعلم کل احد و لا ینفع اللہم

نبہنا قبل ان ینبہنا الموت (مکتوب ۲۹)

یعنی راہ نجات متابعت اہلسنت و جماعت است در اقوال و افعال

و در اصول و فروع زیر آئینہ ہمیں گروہ نجات یا بندہ است و ما سوا ایشان

ہمہ گروہا در معرض زوال و برکنار ہلاکت اند امر و زاین را کسے بدانند یا نہ دانند

لیکن روز قیامت ہر کس این را بدانند و لیکن آنجا دستن سودے نہاؤد

خداوند اما را بیدار کن قبل ازین کہ مارا موت بیدار کند۔

نیز آں سرور سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود

فرض تختین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرائے

صائبہ اہلسنت و جماعت شکر اللہ سعیم کہ فرقہ ناجیہ اند

(مکتوب ۲۶۶)

شکر این دولت عظمیٰ بجا باید آورد کہ از کمال کرم و فضل مارا

داخل فرقہ ناجیہ ساخت کہ ایشان اہلسنت و جماعت

اند و از فرق (گروہا) اہل اہوا و بدعت متگردانید

و با اعتقادات فاسده ایشان ما را مبتلا نہ کرد (مکتوب ۶۴)

و همچنین خواجہ خواجگان سیدی عبید اللہ احرار قدس سرہ فرمود

اگر ہمہ احوال و مواجید ما را عطا کنند و ما را از عقیدۃ اہلسنت و جماعت

پیراستہ نہ کنند ما این را سوائے بد نصیبی ہیچ نے دانیم و اگر بر ما ہمہ فساد و

خرابی ہا را جمع کنند و ما را از عقیدۃ اہلسنت و جماعت سرفراز

کنند پس ما با کہ نہ دانیم (تذکرہ مشائخ نقشبندیہ ص ۱۵۲)

بدی و جہر شیخ المشائخ امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ دعاء

ببارگاہ ذوالجلال کند۔

اللہم ثبتنا علی معتقدات اہل السنۃ و الجماعۃ و امتنانی زمرتہم

و اہشرنا معہم (مکتوب ۶۴)

نیز مخدوم الاولیاء خواجہ باقی باللہ دہلوی قدس سرہ فرمود۔

مدار کار در طریقۃ ما بر سہ چیز است (۱) قائم ماندن

بر عقائد اہلسنت و جماعت (۲) دوام آقا ہی (۳) عبادت پس

اگر کسی را در یکے ازین سہ چیز فتور واقع شود پس او از طریق ما

خارج شود (حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۱۸۵)

نیز خواجہ ما خواجہ نور محمد بدایونی رحمہ اللہ تعالیٰ غلیفہ خود مرزا جان جانان

قدس سرہ را نصیحت کرد

عقیدہ

اہلسنت و جماعت را لازم بگیر (حالات مشائخ ص ۲۷۸)

نیز علامہ سید محمد طحاوی رحمۃ اللہ تعالیٰ فرمود فعلیکم معاشر المؤمنین
باتباع الفرقة الناجية المسماة باهل السنة والجماعة فان نصرته الله
وحفظه وتوفيقه في موافقتهم ونمذ لانسه وسخطه ومقتد في

مخالفتهم (الخز ابوہبیتہ)

یعنی اسے گروہ مومنان برشمال لازم است اتباع کردن با نجات یا
بندہ گروہ کہ نام آن گروہ اہلسنت وجماعت است زیرا نچہ تائید و مدد
الہی و حفاظت و توفیق او تعالیٰ در موافقت این گروہ است -
و غزالان و تالیفات دیگر کے و تالیفات دیگر کے در مخالفت ایشان است -
اللهم احفظنا من مخالفة اهل السنة والجماعة بجاه من اتخذ

عبيبا في الدنيا والاخرة وبعثته رحمة للعالمين -

نیز خواجہ خواجگاں خواجہ یعقوب چرخمی در رسالہ ابراہیہ تحریر فرمود

واضح بود کہ خواجہ خضر و خواجہ الیاس علیہما السلام و دیگر
جملہ اولیاء کرام حاضر و غائب بر مذہب اہلسنت وجماعت

ہستند (رسالہ ابراہیہ ص ۳)

بلکہ خواجہ عبدالعزیز و باغ باوثوق گوید کہ بر عقیدہ اہلسنت وجماعت
نہا شد اور از شرف ولایت مشرف نہ کنند و اگر کہے را شرف ولایت
عطا کنند برو واجب باشد کہ از عقیدہ غیر تائب شدہ با عقاید اہلسنت و
جماعت معتقد شود چنانچہ در ابریز مفوظ است انہ لا یفتخ علی العبد
الا اذا کان علی عقیدۃ اهل السنة والجماعة و لیس للہوی علی عقیدۃ

غیرہم ولو كان علیہا قبل الفتح لوجب علیہ ان یتوب

بعد الفتح ویرجع الی عقیدة اهل السنة (الابریز ص ۲۲)

الحاصل ازین اقوال مبارکہ مذکور شدہ است، ہجرت روز روشن واضح گشت کہ مدار نجات عقائد و ایمان است نہ صرف اعمال بلکہ عقائد و ایمان را گذاشتہ محض بر اعمال تکیہ کردن شیوہ خارجیاں است اللهم احفظنا منهم وثبتنا
 علی معتقدات اهل السنة والجماعة واحشرنا معهم والحمد لله

رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی حبیبہ ونبیہ
 ورسولہ رحمة للعالمین اکرم الاولین والآخرین وعلی آلہ واصحابہ
 اجمعین۔

دعاء جو فقیر ابوسعید محمد امین غفرلہ ولوالدیہ
 فیصل آباد، پاکستان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فادہ خلی فی عبدی واخلی جنتی

آپاںخواہید کہ جنت برودید اگرخواہید پس جنتی کردہ
راخواندہ در جنتی کردہ شامل شدہ جنت برودید،

جنتی کردہ

(فارسى)

تالیف

حضرت علامہ ابوسعید مفتی محمد امین صاحب دامت برکاتہم العالیہ

جائے حصول

دارالعلوم سیفیہ منڈیکس خیبر پختونخوا پشاور

مکتبہ سلطانیہ محمد پورہ فیصل آباد

جنتی گروہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْمَحْدَثِ وَحْدَهُ وَالصَّلٰوةِ
وَالسَّلَامِ عَلٰی مَنْ لَا نَبِیَّ بَعْدَ وَعَلٰی اٰلِهِ وَصَحْبِهِ الَّذِیْنَ اَوْفَوْا بِعَهْدِهِ

اما بعد - اے عزیز من یقین دال کہ جنتی گروہ گروہ اولیاءِ کرام و
پروایاں اوشاں است و ہمیں گروہ را اہلنت و جماعت گویند پس اے عزیز تو
ہم با دامن ایشاں وابستہ شو و جنت برو فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (قرآن)
پس شب و روز بہ بارگاہِ اہن دعا کن هدانا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین (آمین)

زیر آنچه ہمیں پاکیزہ گروہ است کہ از حق تعالیٰ انعام یافتہ است
و ہم یقین دال کہ حق تعالیٰ جبل شانہ در آخرت دو مقام ساختہ است (۱) جنت
(۲) دوزخ = پس اگر تو دامن گروہ اولیاء را محکم گزنی تو بہاں جا روی
کہ گروہ اولیاء اللہ رود و میدان کہ جنتی گروہ یکے ست چنانکہ ما ذکر کردہ ایم
ولیکن دریں ایام بیابگ دہل گویند بہ گروہ ہا برحق اند و درست زیر آنچه ہمہ
قرآن و حدیث بخوانند و این تشہیر چنان قدر غلبہ کرد کہ عوام و خواص انیں متاثر نظر
آندہ و لیکن این ہمہ فریب است و دوسوہ شیطانی زیر آنچه رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود است ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و

سبعین ملة وتفترق امتی علی ثلاث سبعین ملة کلهم فی النار

الاملة واحدة قالوا ومن هی یا رسول الله قال ما انا علیه

واصحابی رواه الترمذی وفی رواية احمد وابی داؤد ثنائان وسبعون

فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة (شکوہ شریفین باب الاعتصام)

یعنی ہر چند نبی اسر ایں کھفتا دود و گروہ متفرق شدند و امت
من برسمہ و ہفتاد گروہ متفرق شود و ازالہ ہفتاد گروہ یک گروہ جنت
رد و باقی ہمہ در دوزخ پس صحابہ کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفتند یا رسول اللہ
آں گروہ جنتی کیست فرمود آنا نمکہ بر طریقہ من و اصحاب من روند۔

ازیں حدیث مبارک دو چیز ثابت شدہ است یکے ایٹکہ این تہمیر
کہ ہمہ گروہا کلمہ گویاں برحق اند این امر سترتا یا غلط است و فریب دوم
آٹکہ از سہ و ہفتاد گروہ یک گروہ جنتی است و باقی ہمہ دوزخی۔
باز اگر کہے گوید کہ چونکہ ثابت است کہ این فرمان مبارک برائے کلمہ گویاں
است در جواب ایں ماگوئیم کہ حدیث دیگر بخوال تا بر تو واضح شود کہ ماسوائے
صحیح العقیدہ جنت نہ رود خواہ نمازی و غازی بود۔

سیدنا ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود ما در غزوہ
حدیث پاک جنین بودیم کہ سید دو عالم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم یکے را دیدہ
فرمود ایں دوزخی است و وقتیکہ آغاز قتال شد او مرد با کفار خوب قتال
کرد پس یکے از صحابہ کرام ایں منظر دیدہ بارگاہ رسالت حاضر شدہ عرض
کرد یا رسول اللہ آں کہ شاہنہمی گفتہ بودید آں برائے دین اسلام با کفران خوب

قتال کند این شنیده سید دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بلے من سے گویم
 این جنبی است این فرمان ذیشان شنیده قریب بود کہ بعضی از مردمان در شک
 و شبہ مبتلا شوند دریں اثنا آن مردے از آلام آن ضربات کہ با او رسیده
 بود بے قرار گشته خود کشتی کرد و باموت حرام مرد این امر دیده صحابہ کرام
 بارگاہ آن مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دو ینہ حاضر شدند و گفتند یا رسول اللہ
 خدا تعالیٰ اجل شانہ قول آنحضرت را (صلی اللہ علیہ وسلم) حق و ثابت کرد
 این شنیده سید العالمین صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یا بلال قعر فاذن

لا یدخل الجنة الا مومن وان الله لیؤید هذا الذین بالرجل

الفاجر (رواه البخاری)

یعنی اے بلال استاده باش و اعلان بکن کہ در بہشت نہ رود
 مگر مومن و بیشک خدا تعالیٰ امداد کند و قوت دہد و ین متین را بارے
 فاسق و فاجر از ین حدیث مبارک ثابت شد کہ ہمہ کلمہ گویان حقدار جنت نیستند
 بلکہ مستحق جنت ہماں کس است کہ او صحیح العقیدہ مومن باشد و صحیح العقیدہ
 آنست کہ مسلک او اہل سنت و جماعت بود پس بر ین مقام چسند
 اقوال نافعہ سپرد سلم کنتم تا مومناں را الطیمان حاصل شود و آناںکہ در دل
 او شاں شکوک و شبہات جائے گرفتہ باشد دل ایشان از ین عارضہ پاک
 شود و اللہ تعالیٰ ہادی و نعم الوکیل۔

۱۔ خواجہ ابوشکور سالمی ^{رحمۃ اللہ علیہ} کتبخانہ ام الامویہ دارالانجمن بخش لاہوری قدس سرہ
 بود در تصنیف خود تمہید روایت نقل کرد لما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

انه قال ستفترق امتی من بعدی ثلاثة وسبعون فرقة
كلهم في النار الا واحدة وهي اهل السنة والجماعة

(تهجد البشور سالی مدی)

یعنی آل شفیخ عاصیاں رحمت عالمیاں صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بعد از وصال
من امت من در سه وهفتاد گروه متفرق شود و ہمہ در دوزخ روند مگر یک
گروه ہے کہ نام او اہل سنت و جماعت بود جنت رود

۲۔ فرمان غوث اعظم و محبوب سبحانی قطب ربانی غوث اعظم قدس سرہ

آنجناب غوثیت مآب قدس سرہ در کتاب غنیۃ الطالبین کہ منسوب
بسوئے اوست رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت ہے وهفتاد گروه نقل کرده

فرمود فاما الفرقة الناجية فهي اهل سنت والجماعة (منية الطالبين ص ۱۱۱)

یعنی آل گروہ ہے کہ از سه وهفتاد گروه نجات یابندہ (جنتی) است
آل اہل سنت و جماعت است و نیز آنجناب غوثیت مآب قدس سرہ بعد

ازیں ماہمہ را تاکید مزید کرد فعلى المؤمن اتباع اهل السنة والجماعة (غنیۃ)

یعنی بر مومن لازم است کہ ہمہ را گذشتہ اتباع اہل سنت و جماعت کند

۳۔ پیر ما شیخ ابن الانس امام ربانی مجد الف ثانی قدس سرہ

فرمود پیغمبر فرمود علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بدستیکہ بنی اسرائیل ہفتاد و

یک فرقتہ شدہ بودند کہ ہمہ ایشان در نارند مگر یکے از ایشان زود است

که امتین بر مفاوید فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر
یک فرقه ناجیه پسیند که آن فرقه ناجیه چه کسانیند فرمود علیہ و آلہ الصلوٰۃ
و السلام آنانکه که باشند بر مثل آنچه من بر آنم و اصحاب من بر آنند علیہ
و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و آن یک فرقه ناجیه اہل سنت و جماعت
اند کہ ملتزم متابعت آن سرور اند و متابعت اصحاب آن سرور اند علیہ و علیہم
الصلوات و التسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات اہل السنۃ و الجماعۃ اتنا
فی زمیرهم و احشرنا معهم۔ (کتوبات امام ربانی مکتوب ص ۱۰۰ دفتر دوم)
خط کشیدہ الفاظ را نگہ دارید تا ما و شما درین گروه شامل گشتہ جنت
رویم بفضلہ و کرمہ۔

۴۔ ملا علی قاری علیہ رحمۃ الباری ای حدیث مبارک را نقل کرده

فرمود فلا شک لا ریب انہم ہما اہل سنت و الجماعۃ (مقاہ اشرف شکرہ ص ۲۴)
یعنی درین امر شک و شبہ نیست کہ نجات یابندہ گروہ اہل سنت و جماعت دیگرے

۵۔ در مخالفت اہل سنت و جماعت را کی اہی است و غضب او

چنانچہ علامہ سید طحاوی رحمہ اللہ تعالیٰ فرمود فعلیکم معاشرہ لو منین باسباع الفرقۃ
الناجیۃ المسماۃ باہل السنۃ و الجماعۃ فان نصرۃ اللہ و حفظہ و توفیقہ فی موافقتہم
وخذلانہ و سخطہ و محقتہ فی مخالفتہم (المنحة الربیۃ ص ۱۰۰)

یعنی اسے اہل ایمان برشما لازم است اتباع کردن نجات پابندہ
 گروہ کہ نام آں گروہ اہلسنت و جماعت است زیر آنچه تائید و امداد الہی
 و حفاظت و توفیق او تھلے در موافقت این گروہ است و مخذلان الہی
 و غضب و ناراضگی او در مخالفت این گروہ است اللهم احفظنا
 من مخالفة اهل السنة والجماعة بجاه من بعثتہ رحمة للعالمین
 وجعلتہ شفیعاً للمذنبین الخطائین الہا لکین و علی الہ واصحابہ اجمعین

۶- برہر ولی لازم است کہ قبل از دخول در ولایت آگاہ
 باشد از عقائد اہل سنت و جماعت

چنانچہ قطب ربانی امام عبدالوہاب شہرانی قدس سرہ علامات اولیاء
 ذکر کردہ فرمود علامت دیگر اہ سنت کہ ولی قبل از دخول در طریق اولیاء
 آگاہ باشد از عقائد اہل سنت و جماعت (انوار قدسیہ ص ۹۷)

۷- خواجہ خضر و ایاس علیہما السلام و دیگر سہولیا بر عقائد اہلسنت و جماعت اند

چنانچہ خواجہ یعقوب چرخ قدس سرہ فرمود -

واضح بود کہ خواجہ خضر و خواجہ ایاس علیہم السلام و دیگر سہولیا بر عقائد اہلسنت و جماعت اند

غائب بر مذہب اہل سنت و جماعت ہستند (رسالہ ابراہیمیہ ص ۳)

۸- و عا خاتمہ بر مذہب حق مذہب اہل سنت و جماعت

محب رسول خواجہ محمد بن سلیمان جزولی قدس سرہ صاحب دلائل خیرات

بجناب اہل جہل شائے دعا کنند

اللھم امتنا علی السنۃ والجماعۃ والشعق الی انقائک یا ذوالجلال

والاکرام (دلائل الخیرات کانپوری ص ۲۷)

یعنی خداوند اے ذوالجلال والاکرام مارا موت بدہ بہ مذہب
اہل سنت وجماعت دہر شوق طلاقات تو

۹۔ مریدال و معتقدال رابرائے قائم ماندن بر مذہب
اہل سنت وجماعت وصیت و تاکید اکید

عارف باللہ مفسر قرآن شیخ اسماعیل حقی رحمہ اللہ تعالیٰ در تفسیر خود فرمود
پیشوائے ماروح اللہ روحیکم و ز قبل از وفات خود متوسلین و مریدین خود را
طلبیدہ فرمود شنوید نزد ما از مال دنیا چیزے نیت تامن وصیت کنتم و لکنی
علی مذہب اہل السنۃ والجماعۃ شریعۃ و طریقۃ و معرفۃ حقیقۃ فاعرفونی

ہکذا و اشہد والی بہذا فی الدنیا و الآخرۃ فہذہ وصیتی (روح البیان ص ۱۰۷)
ولیکن من باعتبار شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از ہر اعتبار
بر مذہب اہلسنت وجماعت ہستم پس مرا ہمچنین بشناسید و گواہ باشید بر این امر در دنیا و
آخرت وہیں است وصیت من لا غیر۔

۱۰۔ روز قیامت رو ہائے اہلسنت وجماعت درخشند و
تاہاں باشند و رو ہائے بد مذہبیاں سیاہ باشند
چنانچہ سیدنا عبد اللہ بن عمر صحابی رضی اللہ عنہما از رسول خدا سید انبیاء

رحمۃ العالمین صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرد عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ

علیہ وسلم قال تبیض وجوہ اہل السنۃ و تسود وجوہ اہل البدع

(تفسیر مظہری آل عمران ص ۱۱۱)

یعنی روز قیامت روہائے اہلسنت درخشند و تاباں باشد و روہائے

بد مذہبیاں سیاہ باشد العیاذ باللہ تعالی و لاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔

۱۱۔ اہل سنت و جماعت در ضمانت اولیاء کرام اند

شیخ الاسلام خواجہ بہاؤ الدین ذکریا ثانی قدس سرہ فرمود انا نعمہ در

سلسلہ من داخل شوند در ضمانت باشند و مراد از سلسلہ اتباع قرآن و حدیث

اجماع صحابہ کرام و اقوال مجتہدین و اتباع اہل سنت و جماعت است۔

(خلاصۃ العارفين ص ۲)

۱۲۔ سوائے اہلسنت و جماعت ہیچ کس میں مرتبہ لایت نہ تو الیٰہ

چنانچہ خواجہ عبدالعزیز و باخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود انہ لا یفتح علی العبد

الا اذا کان علی عقیدۃ اہل السنۃ و الجماعۃ و لیس للہ ولی علی عقیدۃ غیرہم

و لو کان علیہا قبل الفتح لوجب علیہ ان یتوب بعد الفتح و یرجع الی

عقیدۃ اہل السنۃ (الابریز ص ۲۴)

یعنی برائے کسے در ولایت نہ کثادہ شود تا او پابند عقیدہ اہلسنت و جماعت

نشود و ہیچ ولی از اولیاء اللہ چنان نیست کہ او عقیدہ غیر داشتہ باشد آری اگر

کے قبل از ولایت بر عقیدہ غیر باشد برو واجب شود کہ بر عقیدہ اہل سنت
 و جماعت رجوع نماید و تنیکہ اور از ولایت مشرف کند
 ۱۱۳۔ از دنیا روند زداوشان اہمیت عقیدہ اہلسنت و جماعت صحیح باشد

خواجہ اسماعیل بن ابراہیم در خواب اہم ابو احمد حاکم رحمہما اللہ تعالیٰ را دید و
 از اوشان پرسید اے خواجہ نزد شاگرد ہے اکثر نجات یا بندہ کیست
 در جواب فرمود اہلسنت و جماعت (شرح صدر ص ۱۱۹)

۱۱۴۔ اگر از اہلسنت و جماعت کسی را در عقیدہ او فتور راہ
 یابد او از گروہ ہے اولیاء خارج کردہ شود

چنانچہ مذکورم ایلیا خواجہ باقی باللہ فرمود مدار کار در طریقہ ما برسہ چیز است
 (۱) ثابت شدن بر عقائد اہلسنت و جماعت (۲) دوام آگاہی (۳) عبادت
 لہذا گر کے را ازیں سہ چیز فتور واقع شود پس او از طریق ما خارج شود۔
 (حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۱۸۵)

۱۱۵۔ اولین چیز درست کردن عقائد مطابق عقائد
 اہلسنت و جماعت است باز حدیث و فقہ متواندن

چنانچہ خواجہ ماہر زاجان جانان دہلوی قدس سرہ فرمود پابند عقیدہ اہلسنت و
 جماعت شدہ حدیث و فقہ حاصل باید کرد۔ (حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۲۹۳)

۱۶۔ بزرگان دین و مشائخ کرام خلفائے خود را چہ نصیحت کنند
 خواجہ نور محمد بدایونی رحمۃ اللہ علیہ غلیفہ خود سیدی مرزا جان جانان قدس سرہ
 را نصیحت کرد عقیدہ اہل سنت و جماعت را لازم بگیر (مالات مشائخ نقشبندیہ ص ۲۷)

۱۷۔ شیخ و مرشد مرید خود را چہ نصیحت کنند

شیخ الجن والانس امام ربانی مجدد و منور الف تانی قدس سرہ فرمود
 شیخ مرید خود را نصیحت کند کہ او عقائد خود را موافق آرائے ناجی گروہ یعنی اہل سنت
 و جماعت کند و تاکید الکید کند کہ او علم احکام ضروریہ فقہ را حاصل کردہ مطابق
 او عمل کند زیرا آنچه دریں راہ بے این دو پر یعنی عقائد و عمل پریدن محال است

۱۸۔ کسے را کہ عقیدہ اہل سنت و جماعت حاصل شد اور اہمہ
 حاصل شد و کسے او ایں عقیدہ را نیافت او از ہمہ خیر محروم ماند

خواجہ ما خواجہ عبید اللہ اعرار قدس سرہ فرمود اگر ہمہ احوال و مواجید مارا عطا
 کنند و مارا از عقیدہ اہل سنت و جماعت پیراستہ نکنند ما ایں رسولے بد نصیبی
 بیج نئے دانیم و اگر بر ما ہمہ فساد و خرابی ہا را جمع کنند و مارا از عقیدہ اہل سنت و جماعت
 سرفراز کنند پس بابا کے مذاہم (تذکرہ مشائخ نقشبندیہ ص ۱۵۲)

۱۹۔ پیر ما امام ربانی مجدد الف تانی قدس سرہ فرمود
 شکر ایں دولت عظمیٰ بجا باید آو و کہ از کمال کرم و فضل مارا داخل فرقہ ناجیہ ساخت

که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگرند و
 با اعتقادات فاسده ایشان مبتلا نه کرد. (مکتوبات مجددیه مکتوب ص ۳۰ دفتر دوم)

۲۰- نیز سیدنا امام ربانی قدس سره

فرمود شریعت دو جز دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین
 است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد از اهل نجات نیست و خلاصی از
 عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال نجات دارد (مکتوب ص ۳۱)

۲۱- نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

فرمود پس باید که مدار اعتقاد بر آنچه معتقدات اهل سنت و جماعت است
 دارند و سخنان زید و عمر و راد گوشتش نیارند مدار کار را بر افسانه های دروغ
 ساختن خود راضی کردن است تقلید فرقه ناجیه ضروریست تا امید نجات پیدا
 شود و بدون خط القاصد. (مکتوب ص ۳۲ دفتر اول)

۲۲- نیز خواجه خواجگان امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره

فرمود فرض نخستین بر عقل اصح عقاید است بموجب آرای صاحب اهل سنت و

جماعت شکر الله سبحانه که فرقه ناجیه اند (مکتوب ص ۳۳)

۲۳- سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

بر بارگاه الهی دعا میکند اللهم ثبتنا على معتقدات اهل السنة

والجماعة و امتناني زميرتهم واحشرونا معهم (مکتوب ص ۳۴)

الهی ما بر عقائد اهل سنت و جماعت قائم دار و ما را در گروه اهل سنت

و جماعت موت بده و حشر ما با ایشان کن.

۲۴: نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره

فرمود طریق النجات متابعه اهل السنة والجماعة (کثرهم الله سبحانه)
 فی الاقوال والافعال و فی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجية وما
 سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاك علیه
 اليوم احد اولم یعلم ما فی الغد فیعلم کل احد لا ینفعا اللهم
 نبهنا قبل ینبها الموت (مکتوب ۶۹)

یعنی راه نجات متابعت اهل سنت و جماعت است در اقوال و افعال
 و در اصول و فروع زیرا آنچه همی کرده نجات یابنده است و ما سوا اینها همه
 گروها در معرض التورک و کفار و هلاکت اندام و زاین امر را که بدانند یانه و اندر حال
 روز قیامت بر کس این را بدانند ولیکن آنجا دانستن سووے نهد خداوند
 ما را بیدار کن بیشتر ازین که ما را موت بیدار کند

۲۵: نیز سیدنا امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره فرمود

آدمی را از تصحیح عقائد بموجب آله فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات
 اخروی متصور نشود و خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت و جماعت
 است سم قاتل است که بموت ابدی و عذاب سردی برساند مداحنت و
 مسابقت در عمل امید مغفرت وارد اما مداحنت اعتقادی گنجائش مغفرت ندارد.

(مکتوب ۶۴)

۲۶۔ شیخ الاسلام سیدنا امام غزالی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود
 آنچہ نڈائے جملہ جہانست یعنی عقائد اہل سنت و جماعت آزا بیان
 کتم تاہر کس ایں رادر دل خود جاوہر زیر آنچہ عقائد اہل سنت و جماعت سعادت
 است (کیمائے سعادت)

۲۷۔ قطب سیدی امام عبد الوہاب شہرانی

فرمود المواد بالسواد الاعظم هم من كان اهل السنة والجماعة
 ولو واحداً فاعلم ذلك (میزان شریعت کبری ص ۳۵)
 یعنی مراد از سواد اعظم اہل سنت و جماعت است اگرچہ آں یک بود ایں
 نکتہ را بدانید۔ انہیں فرمان ذیشان اطمینان حاصل شود کہ قریب قیامت بدو بہا
 بسیار شوند کما قیل لایزالون یخرجون حتی یكون آخرهم مع الدجال
 پس دوران ایام ایں فرمان درست شود المواد بالسواد الاعظم هم من كان
 اهل السنة ولو واحداً

۲۸۔ اہمیت عقائد اہل سنت و جماعت بزفتہ مشرق و غرب اقبال

ڈاکٹر اقبال مرحوم پسر خود جاوید اقبال را نصیحت کرد کہ دامن اہل سنت و
 جماعت را حکم بگیر و محبت با اہل بیت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم را شعار کن۔
 ۲۹۔ دو ہجین امام الاولیاء علی جوہری و امام بخش لاہوری قدس سرہ
 امام ہمام امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ را ذکر باین اسلوب کرد حضرت امام اعظم

الرضیفہ امام اماں دپیشوائے و معتزلے اہل سنت و جماعت بود اکتفا الحجب
 ۳۰۰ چہ خوش نصیب است آنگھ اور عقیدہ اہلسنت و جماعت
 حاصل شد

سیدی مولانا خالد کردی خلیفہ مجاز قطب زمان شاہ غلام علی دہلوی قدس سرہما
 دزے در مسجد نبوی علیہ صا جہا التحیۃ و الثنا باگروہ ہے محبوبان نشہ بودند پس یکے از
 آناں گفت چہ خوش نصیب است اں کس کہ عقیدہ اہلسنت و جماعت دارد و در حدیث
 مبارک سند حاصل کردہ باشد و از طریقہ نقشبندیہ استفادہ کردہ بود مولانا خالد کردی ایں قول
 شنیدہ گفت اے یاراں من من عقیدہ اہل سنت و جماعت دارم و در حدیث رسول
 سند ہم حاصل کردہ ام و برائے امر سوم دعا بکنید کہ خدا تعالیٰ بوسیلعصب خود صلی اللہ علیہ وسلم مرا
 از فیض نقشبندیہ مستفیض کند ہمہ یاراں دعا کردند پس مولانا خالد کردی در خواب از دیدار
 مصطفیٰ مشرف شدند و در رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مولانا خالد کردی را امر فرمودند کہ پہلی
 برو از غلام علی دہلوی اکتساب فیض بکن پس مولانا خالد کردی بخدمت قطب
 موصوف حاضر شد و در نہ ماہ از خلافت عامہ مشرف شد

(حالات مشائخ نقشبندیہ ص ۲۵۳)

اے عزیز من مذکورہ بالا سطور برائے تو نوشتہ ام تا تو دریں گروہ چہ خوش نصیب
 کہ حاجی گوہ است شامل شوی و دامن اکابر اہلسنت و جماعت او لیا کر ام گرفتہ جنت
 روی خادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی و گرنہ مسخرہ غیطان شوی الخذر الخذر ہوشیار
 باش ہوشیار باش دریں ایام بسیارے ذیاب فی شباب لبادہ بزرگان زیب تن
 کردہ جبہ و دستار استوار کردہ انتساب با قادریاں و چشتیاں و بہروردیاں و نقشبندیان

ظاهر کنند و لیکن در حقیقت گروه بے ادبیاں و گستاخانان گویند خواسته رسول برگزیده شود
 و گاه گویند آنکونام اور محمد یا علی است هیچ اختیار ندارد و گاه گویند رسول خدا مرده شد
 و در خاک رسیده است و غیر ذالک من الخرافات و با این دعوے کنند کہ ما
 اہل سنت و جماعت ایم و لیکن عزیز من لیبیل شربت روح افزا اگر بر آوند پیشاب
 آویزان کنند آزاں لیبیل آں پیشاب شربت روح افزا نہ شود بچنین از دعوے
 اہل سنت و جماعت اہلسنت نہ شوند تا آنکہ عقائد خود را با عقائد اہلسنت موافق
 نہ کنند فاعتبروا یا اولی الابصار ولا تکلون مما من المستورین ان ارید الا
 اصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا باللہ العلی العظیم و صلی اللہ
 تعالی علی حبیبہ و رسولہ الذی بعثہ اللہ رحمة للعالمین و علی آلہ
 و اصحابہ اجمعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین ۰

فقیر البوسید محمد امین غفرلہ و لوالدیہ

۱۹ جمادی اولی ۱۳۰۴ھ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بمضور دوست عالی مقام و قابل احترام و مجاهد
سراه حق غیاث الاسلام و معیث المسلمین
حضرت مولانا صاحب سید حسین «رحلمی» ابن
سعید «استانبولی» السلام علیکم ورحمة الله و
برکاته بعد از تقدیر سلامهای گرم و بلائنها
نگاشته میشود اینک بعضی کتابهای که
برای برادرهای ما ارسال نموده ائید در آن کتابها
ما مطالبی دیدیم که سخنهای باسریکی نوشته شده
است بسیار مسروریت فها در دلم حاصل گردید
چرا که کتابهایی که شما ارسال میکنید از بهر لحاظ
جامع و مانع بوده برای مرد فرقه های نو برآمده از کتابهای
شما بسیار جوابهای قطعی و دندان دریا قته میشود از خدا
وند جل شانه خواهانم که شما را صحت کامل عطاء فرموده
و به وظیفه مقدس تان کامیاب و فائز گرداند آمین ثم آمین،
و این اسلام دوستی به حضور شما خراج عقیدت پیش میکنند
که خداوند توانا شما را و سایر برادران اسلام را که آنها بر ضد
کفار و فرقه های ضالین جهاد میکنند خواه آن جهاد جانی
باشد خواه مالی خواه قولی باشد یا قلمی کامیابی و جان جوری عطاء
فرمائید آمین در برادر محترم چونکه در بین فرمانها فرقه های
ضالین خیلی زیاد شده در هر جا کمی ازینها پیدا شده
است و در وطنهای مختلفه تبلیغات میکنند -
خصوصاً در ما زیاد پیدا شده است مبارزای ایته غالب
هستم خدا کند در آینده نیز آنها را مغلوب کرده
غالب شویم و برای غالب شدن ایالات این فرقه کتابها
شما بسیار مفید میشود چرا که در کتابها

ضد این فرقه نوشته شده است

والسلام مع الاکرام از دوست شما محمد یوسف «خانی»

ضلع ایب آباد، هسوره، هزاره پاکستان. ۱۱/۴ - ۱۳۶۹ هـ ش - ۲۷/۱۱/۱۹۹۱

جزوی از مکتوب ۶۷ از جلد دوم

مکتوب شخصیت و ستم

بخان جهان صدور یافته در بیان عقائد اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالى عليهم
اجمیعین

و نهایت آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرائے فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت
رضوان الله تعالى عليهم که سواد اعظم و حجم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات
اخری تصور شود و خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است ستم قائل است
که بمرتبه بدی و عذاب نرسد برسانند ما آمنت و مسابکست در عمل امید مغفرت وارد
اما ما آمنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر
ما دون ذلك لمن یشاء

دفتر اول

مکتوب و وصیه و سیر دوم

بیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان موعظه و فصلح و در ترغیب بر متابعت علماء
اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء و سواد که علم را وسیله خطام و نبوی است
اند عاصم که الله سبحانه عالم الیقین بمنابکم بحرته جلد کرده که لا تجد علی و علی الله

کتابت در دفتر اول
کتابت در دفتر دوم
کتابت در دفتر سوم
کتابت در دفتر چهارم
کتابت در دفتر پنجم
کتابت در دفتر ششم
کتابت در دفتر هفتم
کتابت در دفتر هشتم
کتابت در دفتر نهم
کتابت در دفتر دهم
کتابت در دفتر یازدهم
کتابت در دفتر دوازدهم
کتابت در دفتر سیزدهم
کتابت در دفتر چهاردهم
کتابت در دفتر پانزدهم
کتابت در دفتر شانزدهم
کتابت در دفتر هجدهم
کتابت در دفتر نوزدهم
کتابت در دفتر بیستم

مظهر الفیض تکرار احسانهاست شایرین گفتگوهای آرد و ملاحظه تصدیق و ملال را از میان بر

«مهرستان»

می اندازد و آن کلامه

دفتر اول

کتاب پنجاه و سه

نیز پس می نمود و در یافته و در بیان آنکه آدمی را از آن چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد
و در بیان آنکه نجات بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلاص متوسطه بسببک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را
و در جمیع افعال اعمال و حرکات و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التَّحِيَّةُ استقامت کرامت فرموده بکلمت گرفتار جناب
قدس خود گردانا و مقاضیه شریفه و مر اسئله لطیفه و روایات موجب فرحت گشت و مقدمه
تعبت فخر و اخلاص به این طائفه علیاً بوضوح انجامید اللهم زد طلب فواید رفت بود

بیت

۶۴

نیز پس می نمود

و در بیان آنکه نجات بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست

مخدوم آدمی را از آن چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و اخلاص علم و عمل
است علمی است که مقصود از آن عمل است که لطف متکفل آنست و علمی است که مقصود از آن
مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آراء صاحبیه
اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سیر
فحاشا گفت است خطر و خطر است این سخن کشف صحیح و الهام صریح نیز یقین است بحال مخالفان
پس خوشحالی است مگر می را که تباهاست اهل سنت

مگر در علم کلام تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آراء صاحبیه

مرفوق گردید و بتقلیدشان مشرف گشت و
بر آنکه خلاف آمان و زریه و انحراف یک سوی
از ایشان گزید و قوانین آنها را گذاشت از
گروه شان بر آید پس این چنین کسان هم خود
گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند

فَطُوبَىٰ لِمَنْ وَفَّقَ لَنَا بَعْتَهُمْ وَ
شَرَّفَ بِتَقْلِيدِهِمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَهُمْ
وَاعْتَدَلَ عَنْهُمْ وَرَفِضَ عَنْ صَوْفِهِمْ
وَخَرَجَ عَنْ رُؤْيِهِمْ فَضَلُّوا
وَاضَلُّوا فَأَنْتَكُمُ وَاللَّوْزِيَّةُ وَالشُّفَا
وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّعْبَةِ



باب الاعتصام بالکتاب السنه

فی الصلح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت و اعتقاد آوردن بحقیقت آن و عمل کردن است با آنچه
 در آن واقع شده و در وی چون از بدعت و مذاهب اهل هوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی سیرت و طریقۀ مسلوله که در دین
 آمده و معنی آنچه و اطاعت کرده بر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی و جوب و امر او آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب تعقیب
 مقابلت **تفصیل الاول** عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 من احدث فی امرنا ذکاة کتوبه یدرک در دین ما که این دین روشن و مویلاست ما لبس منه چیزی را که نیست از این دین
 یعنی احداث کرد چیز که نیست در کتاب و سنت صریحاً و نه مستند از فی و نه حکم کرد بصحت فی کتاب پس شامل شد
 اجماع و قیاس را در امر و چیز نیست که مخالف و غیر آن باشد فوراً پس آن چیز را آن کس باطل و مردود است متفق علیہ
 و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جابر گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خطبه بعد از حمد و صلوة چنانکه سنت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید است
 و خیر الهدی هدی محمد و بهترین طریقها و سیرت است صلی الله علیه و سلم و خیر الامور ما اتاهما
 و بدترین چیزها چیز نیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارات از است - و کل بدعة ضلالة - و هر بدعت
 سبب گمراهی است و راه مسلم - بلکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول
 قواعد سنت است و قیاس کرده شده است بر آن از است حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیت کل بدعت
 ضلالت محمول بر اینست و بعضی محدثان است که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات احادیث حاصل گردد و حفظ
 غرائب کتاب و سنت و در غیر چیز دیگر که حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی سخن مستحب مثل بنائے رباطها و مدرسهها
 و بعضی گروه مانند نقوش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراغی در طعامها لذتیه و لباسها
 فاخره بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و تفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبودند چنانکه
 سبزی و غرابال و مانند آن و بعضی بر این است که مذاهب اهل بدعت و اهل خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند
 اگر چه با آن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده بدعت است لیکن از قسم سنت حسنه خواهد بود که حقیقت سنت است
 زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم بر بدعت مرا و سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم است - و عن ابن عباس
 رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغرض الناس لی الله ثلثه دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی
 خدا رسند - محمد بن الحنفی اول کما کند در زمین حرم و اکاد و لغت بمعنی مثل است و با این معنی کما گویند آن حفره را که در یک
 جانب قبر میکنند و در شمع میل کردن از حق باطل و مراد با کما در حرم از کتاب کردن چیزی را که نمی کرده
 شده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذہب
 ابن عباس است که همچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اساعت او بی وقافه است

شبیخ تو قبیح تر است و ایندانی رضی الله عنه اقامت که را مکرر داشته از رحمت نگاهداشت و تعظیم اس مکان شریف پس رفت و در طائف سکونت ورزید و بتبع فی الاسلام سنته الحجابیه دو مطلب کننده در اسلام طرحه جا بایت را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن و بر رفتن زدن و گریبان چاک کردن بر سر مرده و قال بدر فتن از طیور امثال آن و مطلب دوم امر بغیر حق سوم طلب کننده خون مردی را نه با حق - لیله محروم آنکه برزد خون او را نه با حق و نفعی دیگر اگر چه خون یقین مطلقاً ندوم و ممنوع است و لیکن بقصد مجرذ خویشی ندوم تر و قبیح تر است گو یا مقصود نفس معصیت و ذوات و دست و پایید یافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را این حال است حال فاعل آن چنانچه بود رواه البخاری و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یظنون الجنة - همه امت من می در آید بهشت را - الا من ابی - مگر کسی که سرکشی کرد قبیل و من ابی - گفته شد فرسیده شد از آن حضرت صلی علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کسیت پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نه کرد و قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح و بیان قال - گفت من اطاعتی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا و چاک در زند کتاب و سنت در آید بهشت را - من عصائی فقد ابی و کسیکه غیر مانی کند بدعت و زرد و تاج هوائی نفس گرد پس تحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت رواه البخاری - و عن جابر - رضی الله عنه قال هارت ملائکه الی العلیی - گفت جابر جماع از آنحضرت که آمدند جماعه از دشمنان سبوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هونانم و حال آنکه آنحضرت خوابیده بود - فقالوا پس گفتند آن دشمنان یکدیگر آن لصاحبم بد امثلاً - بد رستیکه مر بار شمارا که اینست یعنی ذات عظیم ایشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیب است و اطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحنه است که الآن حاصل است - فاضربوا المثلأ لیبی کر کنید و میان نمایند مراد آن قصه و حال را تا بماند و امت را بدان خود - قال بعضهم اذنا تم گفتند بعضی از آن فرشتگان که و در خوابت بیان کردن مراد او چه فایده کند کنی شنود - قال بعضهم ان العین نائمة و القلب یقظان و گفتند بعضی از آنها کاشیم او در خوابت و لیکن دل بیدار است و این حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک و بسته بود و آنچه چشم توان درک کرد در نیافتی و لیکن قلب شریف و بیدار بود و آنچه در حضرت و صلی الله علیه وسلم مذکور شد در شنیدیم چنانکه در حدیث آمده است که تمام عینا و لانا نام قلبی - فقالوا پس ذکر کردند آن قصه و حال عجیب را و گفتند مثلاً کمثل رجل منی دارا قصه و حال عجیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند اس قصه و حال عجیب است که مرده بر آورد سرکشی را و جعل فیها ماد تب و ساخت در آن سر را و بد را و ماد تبیمزه و ضم وال ممله طعاعی است که مردم را بران بخوانند و فتح وال نیز آمده است و در حدیث آمده است که لقرون کما یلقه و لعنف و اعیان و غیرتاد آن مردی که خواند مردم را بران طعام پس جابر الداعی لصلی الله علیه وسلم اکل من الماء تب پس کسیکه پاسخ داد آن خواننده را در سر و خورد از آن طعام و من یحب الداعی لم یحل لدار و اکل من الماء تب من الماء تب - و کسیکه لجابت نکرد آن خواننده را در دنیا بد سر را و خورد از آن طعام فقالوا او تو ما له فیقهرها - پس

گفتند آن فرشتگان بیان کنی حقیقت این قصه و این مثل را بر او و ما فهمید که ما چیتت - قال بعضهم اننا نائمین
 مرتبه نیز گفتند بعضی از ایشان که و در خواب است - وقال بعضهم ان العین نامتة والقلب یقظان - وگفتند بعض
 که چشم در خواب بیدار است - فقالوا ایس بیان کردند تاویل آن را و گفتند الدار الحتمه - مراد بر او که بنا کرده
 شده بهشت است و الداعی محمد - و خواننده مردم را با آن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم و طعامی را که ساخته
 شده و مردم را بدان خوانده شد که آن نعمتهای بهشت است ذکر کرد از جهت ظهور آن و مردمی را که بنا کرده سلسله
 را نیز ذکر کرد که از جهت سوئی ادب با طلاق هر دو بر حق تعالی و تقدس اگر چه بطریق تشبیه است فمن اطلع محمد - و چون
 محمد بفرموده خدا تعالی می خواند پس کسی که فرمانبرداری بکنند محمد را صلی الله علیه وسلم - فقد اطاع الله -
 پس تحقیق فرمانبرداری می کند خدا را - و من عصی محمد افقد عصی الله - و کسی که بی فرمانی کند محمد را صلی الله علیه
 وسلم بی فرمانی می کند خدا را - و محمد صلی الله علیه وسلم بفرق بین الناس - و محمد فرق و تمیز کننده است میان
 مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر تصدیق می کند مؤمن شد و هر کس تکذیب می نمود کافر گشت و هر کس مطیع بود و مطیع
 و هر کس تکذیب عاصی و فرق بفتح فاء سکون و معنی فارق و بعضی تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکبار از آنها
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج فارق بنیها است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب ابوقا باخبار
 المصطفی ذکر کرده که ایس تشبیه روایت کرده است که شیخ مروان بن ابی عوف از ابن عباس روایت کرده است که حق
 است که تکلم میکند از زود نفس خود و میگوید اگر آنچه گفته شود بوی و می گوایی میدهد بر صدق من و هر آنچه آماده گردانیده است خلووند
 تعالی بر شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت پوخا که یکبار جوارین است آمده که سچ گفت فاطمه بنتی آید شمار تا آنکه بگری
 من و چون می آید تو سچ میکند عالم را بگریها من و میگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شمار را بختی و خبر میدهد شمار را بخواست
 و غیوب کسی آید شمار با سر او بیان میکند شمار را هر چه را او گوایی میدهد بر او و هر چه را او گوایی میدهد بر او و او
 می آرد من بر شما مثلها را و می آرد و تاویل و تفسیر آرا - رواه البخاری - و من الناس - قال جابر بن عبد الله ان رسول الله
 النبوی گفت منش آمدن و سترت از صحابه پس از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیار کون عن عبادة النبوی - در حالیکه می پرسند
 ایشان از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اتموا بهدایس چون خوابده شدند عبادت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و بیان کردند از واج مظهره که عبادت ایشان اینقدر بود که آنهم تقواله بابتش دید لام گوایا که این
 سترت کم پیدا شدند آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ تر
 و بلند تر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن ادب و زریبند و جناب عزت او را مسوب تقصیرند از خدا
 فقالوا ایس گفتند - این سخن من النبوی - که ایام از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی ما را بحجاب و سچ نسبت گم عبادت کم کند او را
 میرسد - و قدر خدا را با تقدیم من ذنبه و ماتاخر - و حال آنکه تحقیق آفریده است خدا تعالی او را آنچه پیش گذرشته
 است از گناهان او و آنچه پس آمده او را انجامیش دارد که کند عبادت بخلاف ما که محتاجیم بآمر زید ه شدن گناهان دانستند
 آن عزیزان و نیک نگریستند که آنک عبادت از حضرت و صلی الله علیه وسلم بیشتر از پیش است از جهت کمال معرفت

ووقوف حضور و تمام احسان و سه در عبادت و نیز آن از حمت و فور رحمت و کمال شفقت اوست بر امت و در سه و تعلیم
 و رعایت حقوق نفس اهل عیال است و نیز استقامت در رعایت اعتدال و اداست عمل است و بسا باشد که تکثیر و افراط
 در عمل نفسی بقوت و مدال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال
 است بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مرا آنحضرت را از جانب موی تعالی بی آنکه ذنب وجود داشته باشد
 چنانکه صاحب مرزبه خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فایح البال باش و بیح اندیشه کن اگر چه آن بنده گناه داشته
 باشد و همیشه سوره نیت که حسنات الابرار سیئات القربین به فقال حدیث ما انا فاضلی اللیل پس گفت یک از آن کسین ما
 پس عمر کردیم که نماز بگردیم در شب ابد همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب. و قال الاخر انا اصوم النهار ابد. و گفت دیگری
 من روزه میدارم روز همیشه. و الاخر و می کشایم روزه را. و قال الاخر انا اعتزل النساء. و گفت دیگری من گوشت نمیگیرم از
 زنان. و الاخر و می نوح ابد این نوح همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مرد ظاهر است و اگر داشته باشد مرد از اعتزال زنان
 بود ترک نکاح بعد از آن. و فی الجمله صلی الله علیه و سلم ایهم فقال پس آرد آن حضرت لبوسه ایشان پس گفت التم الزین
 اقلتم که زوگن را شما یکدیگر میفرستیدین. اما والدانی لاخاتم الله آگاه باشید بخدا سوگند بدستیکه من تحقیق ترسکارترین شما ام
 مرد را بر او واقفم که در هر یک از این شما هم مردی تعالی را یعنی اصوم و افطر و لیکن من روزه میدارم و میکشایم نیز روزه را
 یعنی کاهه میدارم و گاهه نمیدارم و صلی و ارقه و نماز میکنم و خواب نمیکشم و تزوج النساء. و نکاح میکنم زنان را
 و جامع میکنم با ایشان من رغب عن سنتی فلیس منی پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیت آنکس از تابعان من.
 متفق علیه و سخن عا کشته رضی الله عنهما قالت صنع رسول الله گفت عائشه که در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم
 عملی را در نفس فیه پس آسانی کرد روزه و مساله بود یعنی عمل بر خصلت کرد یا عمل بر خصلت فرمود امرات را و خصلت در لغت
 آسانی و فراخی در کار و در تبخیر خصلت دادن و آسانی کردن. فتنه عنده قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از آن عمل کرد
 یعنی نیک ندانسته که بر خصلت عمل کنند. فبلغ ذلك رسول الله پس رسید این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فخطب محمد الله ثم
 قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقامه بینه یون عن الشیء اصنعه حیث حال قوم ما که تنزه می
 کنند از عملی که می کنم من آن را و می فرمایم با آن. فوالله انی لا اعلمهم بالله پس بخدا سوگند بدستیکه من هر آنگونه انانترین
 ایشانم بخدا. و شدیم دشمنیه و سخت ترین ایشانم از روزه نرسیدن مرد را یعنی من با وجود کمال تقوی و ترسکاری
 خصلت عمل میکنم ایشان که مانند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل بر خصلت متضمن حکمت است از ترفیه نفس و اظهار
 عجز و ضعف بشریت و مشاهده تحقیر و ترخیص پروردگار که با خصام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که
 خصلت تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصلت ما و چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود لعن بخت ما او.
 متفق علیه و سخن ارفع بن حنیف. بهذن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر از جهت صغر و حاضر شد
 احد و خندق را و سایر مشاهیر را در سید و ائمه و گفت آنحضرت گوای میبیم من ترار و زقیامت و شکست جراحت
 و در زمان عبد الملک بن مروان سنه ثلث و سبعین و بود عمر و سه هشتاد و شش و بعض گفته

اند که خداوند معاصی و عیوب را بپوشاند و بگوید که ای رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مدینه را بروم یا بروم النخل و حال آنکه اهل مدینه نشانی میدادند خرمای را و اصلاح میگردید و آبستن میکردند و این
 آن را و آن چنین باشد که شکر در نزد شکر و ماده در آرد تا باذن خدا آبستن گردد و برون نفتح یا بسکون سجزه
 و کسر یا وضم است و بضم یا وفتح همزه و کسر یا باشد و نیز روایت است. فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بطریق استفهام انکار ما الصنعون بر آن میگنید شما این عمل را. قالوا انما صنعنا کفتمنا بودیم ما از تویم و عادت شدیم که
 میکردیم این عمل را و این عمل با هر دو میگردد و از خرمای را قال فرمود تعلمونکم لنعلموا کان خیرا شاید که نگینید شما این کار را باشد
 بهتر چون عمل جاهلیت است و در آن تاثیر عاقلانه نیست تا کردن او اولی باشد مگر آنکه پس گذارند آن کار را انقصت
 پس کم آورد خرمای را یا کم شد یا خرمای را قال گفت راوی فذکر واذکله پس گفتند این واقعه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما انما بصریستم من مکر شمر اذ امرکم شعی من امرکم چون بفرمایم شما را
 بکلمه از کارهاست وین شما فخر و اب پس بگریه بر آن فرموده را و کار نهید بدان را و اذ امرکم شعی من رانی و چون بفرمایم
 شما را جنبه از رانی و اجتهاد خود و ما انما بصریستم من مکر شمر شاید که خطاییز کنیم همچنین آمده است صحیحاً در روایت احمد
 صحاح آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جهنم خود از آن منع کرده بود پس آنکه وحی کرده خود بسوئی در رس باب
 چیزی زیرا که دیدن آنرا از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آنرا در زیادت و نقصان معقول نیافت بے آنکه نظر نماید
 در آن یا آنکه شاید آنرا خاصیت باشد در آن بجز بیان عادت الهی تعالی و لهذا بجزم نه کرد منبع بلکه فرمود اگر نگینید
 باشد و در حدیث دلالت است بر آنکه مرا آنحضرت را صلی الله علیه و سلم التفاتے نبود با مثال این ز امور دنیا و وقت
 نبود غرض فی بیان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام فی نبود مگر به بیان امور متعلق به این چون
 دید که مرا آنرا خاصیت است بجز بیان عادت الهی و منبع نیز در رس باب آورده سکوت فرمود و اغراض نمود و اینست معنی آنچه
 در بعض روایات بحد در رس قضیه آمده که فرمود (انتم اعلم با امور دنیا کم شما دانایان ترید بکارهای دنیا یعنی کارهای
 و التفاتے بدان نیست والا آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانایان تر است از همه و همه کارهای دنیا و آخرت را و علم و سخن الهی
 سوئی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما متلی و مثل ما بعثنی الله به جز این نیست که قصه و حال من و قصه و
 چیزیکه فرستاده است مرا بروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از غلبه دنیا و آخرت بر عدم ایمان طاعت
 کفشل کمال فی قوم انقال مانند قصه و حال من است که آمد قومی را پس گفت آنمرد یا قوم انی را یا بحیث یعنی ای قوم بدرستیکه
 من دیده ام شکر را بدو چشم خود و انی انما انذرت العربا و بدرستیکه من خبر خود رساننده بر شما معنی این سخن آنست که
 عادت عرب بود که چون یک لشکر را امیدید که بغارت می آید بر زمین میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند بریداشت و گرد
 سر خود میگردد و بوقم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکر بغارت می آید یا بدید بان که بر آن خبر داری دشمن میگذراشتند
 چون دشمن رانی دید جامه را از بند می کشید و بلند می گرد و ایند باین جهت بر زمین می ماند بعد از آن مثل شد
 امر انسانی که ترسید و می نمود از آن و خبر نیست و ان این مردی در آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وجه اتم پیدا و هوید است

از جهت ظهور صدق در خبرش و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان - فالنجار النجار من قصر به دو آمده و معنی در
 شتابی کنیز شتابی کنیز و بگرنیزه تا نجات با سیر از قتل غارت - فاطاعه طاقه من قومه پس فرمانبرداری گردند با و در آفتاب
 خبر کرد و بعضی از قوم او - فاد کجا پس رفتند و گر بخندن شبان شب واد کجا از بفتح همزه و سکون دال و کسبه همزه و تشدید دال
 بر دو و جو خوانده اند و اول معنی سیر ز اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول بلوغ و او که است فاطن لقا علی مسلم
 پس رفتند بر آهستگی و زری و آرام خود و مسلم بفتح نیم و با و سکون با نیز روایت است و طیبی از نویدی در کتاب مسلم علی ملتتم
 بضم نیم و سکون با و بتا بعد از لام نیز روایت کرده - فوجا پس استگاری یافتند و سلامت یافتند - و کذب طاقه منم -
 و کذب کردن آن مرد در خبر رساننده او با و در آشتند خبر او را طاقه دیگر از قوم و - فاصبحوا کما نهم - پس صبح کردند و باستانه
 بجای خود و گر بخندند - فصبحهم بکیش پس صبح کرد ایشانرا لشکر و در آمد بر ایشان رو قف صحیح فاطلم و اجتام هم پس هلاک
 گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیج بر کند ایشانرا - فذک مثلی من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است
 که فرمای برداری کرد مرو با و در آشت خبر مرا فانیج ما بخت به پس بیروی کرد چیز را که آورده ام من آنرا از دین و
 شریعت - و مثل من عصافی و کذب ما بخت بین اتحق - و حال کسی که بیفروانی کرد مرو او دروغ و خواست چیزی را کرده
 من آنرا از حق تیغ علی - و سخن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کذب فی حلال سق
 نار احوال من بچو حال مرد است که فروخت آتش را فلما اضار ما حو لها پس سرگاه که روشن شد آتش در
 سکا نهایی که گرداوست یا روشن کرد آتش مکانها که گرداوست یا روشن شد زنگانها که گرد آتش اند و در روایت بخار
 حوله آمده پس ضمیر راجع بر جل است جبل الفرائس و بزه الدواب التي تقع فی النار - در ایستادن بر دانه او این جنبها
 و کرگها که عادت ایشانست که می افتند در آتش یعنی فیها می افتند در آتش که فروخته است آخرو - و جبل بخر من
 و در ایستادن مرد و منع میکنند و باز میدارند آن دواب را از افتادن در آتش - و یجلبنه و حیره میشود آن دواب
 بر آن مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش فلتنقین فیها - بفتح یا و تا د قاف و حای مظهر شده پس از حای میکنند فی
 افتند آن دواب در آتش بی فکر و اندر سیه هلاک - فانما آخذ بخرکم عن النار پس من گیرنده ام جایی بنده از شمار ایشانرا
 ام شمارا از آتش و آتم لعمون فیها و شمارا از حای میکنند و می افتند در آن و حجر بضم حاء فتح جیم سکون آن نیز گفته اند و
 زای در آخر جمع حجره بالضم و سکون جایی استن از اشتقاق حجر یعنی منع و این کنایت است از شدت منع حج
 هر که خواهد که را باز دارد از حرکت چنگ در زنده روی بگردد و جامدا و اخصوصا چون بنده از رگبیر و مجال جنبین
 بروی تنگ گرد و از جهت خوف کشاده شدن بنده از او انکشاف عورت بنده - روایت بخاری - و این روایت
 بخاریست - و مسلم بخواب - و مسلم را مانند او است باختلاف در بعضی الفاظ - و قال فی آخرها - و گفته است مسلم در
 پایاں روایت خود این عبارت را که - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - فذک مثلی و منکم - پس آن عذوق
 حال من و حال شماست که حدود آبی را که محارم و نواهی او بنده اجتناب باید کرد و در برابر بود از آنها روشن و واضح
 بیان کرده ام چنانکه سبک آتش از فرو و شمارا در می افتند و باز میگردند من شمارا از آن چنانکه فرو و انا آخذ بخرکم عن النار -

من گیرنده ام جاے بند ہے از شمار از آتش و مگر کسیکیم علم عن انار علم عن انار بیاید سو کم و در خصوص از آتش غلبه
پس غالبی آید مراد چه میشود بدین و همچنین فیها و حی اقتید در آتش و غلبه بی نشد بدین و تخفیف آن بقاعده نحو
بر دو دست است و لیکو: روایت نشد بدین است متفق علیہ و عن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما بعثنی
اللہ فی من المدی و العلم مثل چیست که فرستاده است مرا خدا با آن چیز که هدایت و علم است مثل المغیث اگر نیز همچو مثل باران بسیار است
که اصحاب رضاء رسیدن آن باران زمین را در فکانت منها طائفه طیبه نیست بود از آن زمین قطعه نظیف پاک و طیب از اصل خیر
برو یا ند گیاه راضی نیست و طائفه طیبه بر دو فرغ اندر روایت قبلت المار پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آن با غایت لکهار
و العشب اکثر پس بر و یا نیز گیاه بسیار و کما کما همزه مقصود بر وزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعضی مخصوص خشک دارند
و عشب بضم عین و سکون ثین گیاه تر و کانت منها اجذاب و بود بعضی از آن زمین سخت که نگاه دارد آب از او فرو نبرد و آرزو
نرواند و اجذاب کیم و وال جمله جمع حباب و سیم است صحیح از روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته همچنین
روایت کرده شده ایم ما در صحیحین بخلاف و در قاموس آورده است این لفظ از حدیث در ماده تهجم و وال جمله بعضی این لفظ را
اجذاب بدل و اجذاب بجای علمه و زسه و اجاز بر و وال روایت کرده اند و بعضی خادات کبیر همزه و غایب محو مخففه و ذال محو مخففه
روایت کرده و نوشته نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مسبین شده است صحیح همان اول است و الله اعلم استکلاما زیاده است
آن زمین آب را قطع اندر ما الناس پس سو مند گردانید خداے تعالی با آن زمین سبب آنکه نگا داشت حرم را و بعضی نسخ
فقیه السدیجی نفع داد بآنکه در آن زمین ایستاد شتر بوالس نوشید ندرم و مسقوا نوشید این زمین آب از او را و از او
گردند بآن آب و بعضی روایات بجای از غوا جو آمده از غی چیزی نرسیدند و اصحاب منها طائفه اخری و سیر آن باران لفظ
از زمین تا غایب قیدان نیست آن خاکها از زمین مگر قیوان کسرت قاف و سکون با جمع قاف یعنی زمین چهار فراخ و بعضی گفته اند
زمین ریگ دار که زو یا ند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرموده که لا تمسک مار و لا تنبت کلها فلذک من فقر فی زمین اللہ پس
آن مجموع مذکور مدار کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین خلد و نفعه ما بعثنی اللہ به یعنی کوا و از جنس که
فرستاد مرا خداے تعالی بدان چیز تعلیم و علم پس دانست دین را و دانانید و دیگر از وقت در لغت بمعنی فهم و ماضی و فقه کسرت قاف
آید و در شرح معنی علم دین و ماضی و فقه بضم قاف و در حدیث هر دو وجود روایت آمده و ذاتی اکثر و اشهر است و مثل من لم یرفع
بذک را سا و حال سیکه سر بر داشت با آنچه فرستاده است مرا خداے تعالی با آن کنایت است بکنیم و عدم توجه و اقبال بدان
و طیبیل بدی اللہ الذی ارسلت به و نپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده اچمن با آن یتفق علیہ بدانکه از او میا
دو قسم ذکر کرده است منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع آب و غیر منتفع بدان
و منتفع نیز دو قسم آمد نبت و غیر نبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یک عالم عاید تنفعه معلم بر مثال زمین یا یک کز بود
از آب و سو و سو مند گردید از آن در ذات خود و بر و یا ند گیاه را و سو مند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معنی غلبه که نیاقل و نیاوت
عمل نکرد و در آنچه جمع کرد از علم تنفق نوزد به پیش زمین که آب در وقت تر گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آن که سر بر داشت
و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در مدیانه درآمد

و کا فر شد این درنگ خود را بیناست که قبول ذکر و آب را و نگاه نداشت آرزو و یانی چیز این حال سخن است که بعضی از شرح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که سوال عبارت است از کسیکه علم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود از اجزا پنج قسمی که بعد بین و علمای متصفین و محققین مثل گویا هم که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آوردن آن عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا بجنبش این امانت را ادا کرد و با بل آن رسانید چنانکه محمد بن و حفاظ احادیث و دعاة آن دانش علم و سخن عاقلانسته رضی اللہ عنہما قائلت ملا رسول اللہ گفت عاقلانست خود را غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ هو الذی نزل علیک الكتاب منہایا بحکمات و قوالی و خود را حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیت را تا آنجا که فرموده است۔ وما ینذکر الا اولو الالباب و حاصل معنی آیت اینست که آن خدا بیکه فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست حکم که واضح است معانی آن بیشک و شبهه و در حفظ و در معنی این ام الكتاب این آیتها اصل و عمدت کتابند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنهاست و آخر متشابهاست و آیتهاست دیگر است متشابهاست بخلاف حکم که در الفاظ معانی آن اشکال و اشتباه است و این دو قسم است یکے است که بوجهی شکل و مشابہ است و بوجهی معنی و حکم و قسمی دیگر است که متشابہت علی الاطلاق بیج و مجربین نشود و غالب طلاق متشابہت برین قسم قیاسا الذین فی قلوبہم مرضی یعنی پس آن کسایکه در اوله ایشان میل بجانب باطل و مافی است فیتبعون ما تشابہ من ذریعہ می کنند بجزیرا که متشابہت از کتاب بجانب همان وجهی روند که اشکال و اشتباه دارد و بقاء الفتنة و بقاء تا ویله از برای طلب کردن حقیقت تاهوم را در شک و شبهه پیدا زند و از برای طلب کردن تاویل و تحقیقت معنی آن و ما یعلما ویله الا اللہ و من یراد حقیقت معنی آنرا که مال و باگشت با آنست مگر خدا و الا سخون فی العلم یقولون امانیہ و آیتها بیکه قوی و استوار اند و علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابہت که هر چه روحی تعالی است حق است اگر چه فهم ما بدرگ آن نرسد کل من عندنا بعد از نزد پروردگار است چه حکم و چه متشابہت بقیه حکم ما را راه داده اند بمتشابہت و او را درین حکمتهاست که عمدت آن اظهار و تفسیر است علم است که کمال حیرت دارند بوصول علم و ذکر حقائق اشیا و ما ینذکر الا اولو الالباب و بنید پذیریشوند مگر خداوند عاقل خاص قائل رسول اللہ گفت عاقلانست یعنی خود را صلی اللہ علیہ وسلم فاذا رأیت و بعضی روایات بکسر آمده خطاب بعاقل یعنی چون نبی توے عاقلانست ولیکن در اکثر روایات بفتح است بلفظ خطاب عام یعنی چون نبی توے مخاطب بود پس روایت است آنچه گفت که۔ و عند مسلم انتم۔ و نزد مسلم را بنتم آمده بر صیغہ جمع یعنی چون بپیشمانان مسلمانان۔ الذین یتبعون ما تشابہ منہ ان کسایا پیروی میکنند چیز را که متشابہت از کتاب فاولک الذین سماهم اللہ رسلا کسان آناشند که نام برده و ذکر کرده است ایشانرا خلد تعالی در قرآن بقول خود ما الذین فی قلوبہم مرضی یعنی چنانکه در تفسیر آیه معلوم شد۔ فاذا حردو ہم پس بریزند بر زمین ایشان و صحبت مدارید ایشان و نیز را بشاید از راه و روش ایشان متفق علیہ و سخن عبداللہ بن عمر و قال حجت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عبداللہ بن عمر بن العاص گفت رفتم در نیمه روز وقت سختی گریا بسوس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے۔ قال گفت عبداللہ فسمع اصوات جلیین اختلفا فی آیه پس غنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از او پرسیدم که اختلاف میکردند و جدل و نزاع می نمودند در آیتها از آیات قرآن۔ فخرج علینا رسول اللہ سب بیرون آمد بر ما غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیرف

فی وجہ الغضب در حالیکه شناخته میشود در روز مبارک و ششم فقال پس فرمود ما مالک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب
 مالک نشدند سنانیکه پیش از شما بودند بجز سبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلاف نیست که در شک و شبهه اقلند و بقتضی
 و خصوصیت کشند و نمودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جاگز نیست در وے اجتهاد و نه اختلاف
 علما در استنباط احکام یا در علمو سببیکه تبادلی و مقدمات آں باشد زیرا که ایس اختلاف کثرت است و باعث توسیع دائره دین
 و ملت و همیشه بودند سلف بران و منی کرده نشده اندازان بلکه ما مورانند بدان رواه سلم و عن ابن عباس
 رضی الله عنہما کی در عشر سببشتر است جمله از احوال فی در ساسی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی اللمین جرما - بدستیکه بزرگ ترین مسلمانان در میان مسلمانان از وے گناه من سال
 من شیء لم یحرم علی الناس کسے است که پسید از شایع از چیزے که حرام کرده نشده است هر دم فخر من اجل مسکنه پسید
 کرده شد آن چیز از جهت پسیدن فی این نشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تاریخ قیامت و مراد
 از سوال بے حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد والا اگر محتاج سوال گردد و بطریق تعلم و استفادہ بود پس این
 حکم ندارد منتفی علیہ و عن ابی هریرة رضی الله عنہ - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کون فی آخر الزمان دجال
 کذابون - میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان در فرغ گو یان یعنی جماعه باشند که خود را بکفر و تلبیس در صورت علما و
 مشایخ و صلی از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در و غمهای خود را ترویج دهند و مردم را بجهت باطله آرای فاسده
 بجانند و دجال مشتق از دجال است بمعنی خلط و تلبیس سیاتو تکم من الاحادیث بالمسموعه و لا ابا و تکم جی آرنشمار از
 احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی بہتتان و ائمه و مراد با حدیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا
 عام تر از آن شامل اخبار مردم نیز - فایا کم و ایا ہم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود و لا یضلوکم
 و لا یفتنونکم تا گمراه گردانند ایشان شمارا و در فتنه و بلایند از شما مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و استراحت و پرستش
 صحبت رباب بدعت و مخالفت ایشان خصوصاً آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند ثنوی سپن بسے ملیس دم وے بہت پس بہر
 نشاید دوست حرف در ویشان بدزد مردم دون تا بخواند بر سیمے آن فسول - زانکه صیاد آورد بانگ صغیر تا فریب مرغ را
 آن مرغ گیر - کار مردان روشنی و گری است - کار دونان حیلہ و پیشتر می است - رواه سلم - و عنہ مذابوہ سریرہ روایت است
 قال گفت - کان اهل الکتاب یقرؤن التورۃ بالعبرانیۃ - بودند اهل کتاب که بخوانند توریت را بر زبان عبرانی که لغت یہود بود
 و یفسر و نھا بالعربیۃ لاهل الاسلام - و بیان میکردند معنی آنرا بر زبان عربی برای مسلمانان - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدق کنیذ اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند
 و لا تکلذبوہم و تکلذبوہم نیز کنیذ ایشانرا در همه چیز شاید که راست می گفتند یا باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است ولیکن
 ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییر داده اند پس در هر چه نقل کنند صدق و کذب محتمل است - و قولوا آمنا بالله و ما نزل الینا
 و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسیمے ما - الا یہ تا آخر آیت آنجا که فرموده است و ما وئی
 موسی و علیی - رواه بخاری - و عنہ مردم از بوسهره است فقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا - بس است مرد را

از روی دروغ گفتن بدان کجاست بکل ماسخ - اینکه حدیث کند و گوید هر چیز را که شنیده است یعنی اگر کسی بیخ دروغ
گوید ولیکن هر چه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند زمین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر کس در حال این بود
در دروغ گفتن جز غایب است که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود از هر دو منع از تحدیث کبیره است که معلوم نیست
صدق آن - رواه سلم - و در بعضی نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب گفتن کذب مسلم و ابی داؤد آورده
و ابی داؤد علم و عن ابن مسعود و رضی الله عنه - قال قال رسول الله علیه و سلم ما من نبی بعث الله فی امتی الا قبله نسیب من نسیب
که را بگویم راست است و خدا را تعالی در امت می پیش از من و در بعضی روایات فی امتی بنویسند الا کان من امتی سوار چون علم
آنکه بودند هر آن غیر از امت او حواریان و اصحاب یا خدوان بسته و یقیناً و با هم - و بودند را در باران که از زمین گردیدند
می نمودند بدست و طریقتی و پیروی میکردند کلمه ای و حواری هر کس و مخلص و ناصر و معین را گویند که خاص پاک باشد را کذا
و خلاف و نفاق مشتق است از جوهر یعنی بیاض خاص و باران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز معین معنی است
و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص حواری اصحاب عیسی است اندک که حرفت ایشان گاوری بود و گاوری حواری گویند زیرا که
و سفید و پاک میکنند جامه را و چون ایشان از میان سایر تاس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی ممتاز بودند
مشتهر بحواریین گفتند هر کس مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند تسمیه اصحاب عیسی است بحواری پس جهت
آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از هر کس جهل و مصیبت بعلم و طاعت پس از آن عمیر ایشان را
نیز حواری گفتند پوشیده ماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص ناصر حواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی حاجت نیست
باین تسمیه آنها هر که باین صفت است برابر است باعتبار معنی حواری یعنی بیاض خاص است چنانکه گفته شد تا فم تم آنها مخلصان معنی
خلوف بعد از آن بدستیکه قصه نیست که پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان و مجانب و انصار و اعلان انبیا جماعه دیگر که در نظر
اصل اند و خلوف صحیح خلف است بسکون لام و صحیح خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه بسکون لام است پس چنانچه
او بود ولیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در نیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق
پدر خود است فلانی خلف سو پس میفرمایند که هر چه را اصحاب باشند مخلص و محب ناصر و معین بعد از ایشان جماعه ای که خلوف
که صفت ایشان نیست که یقولون بالا یقولون میگویند مردم چیزیکه خودی کنند - و یقولون بالا یقولون میگویند چیزیکه مردم را که دروغ
اند چنانچه صفت علمای سواد اهل سواد است عاونا المذنبین ذلک من جاهلیم بیره فهو من پس کسیکه کارزارکن ایشان را بدست
خود و تغییر دهد و در دم شکن کارخانه ظلم و فساد ایشان را پس در مومن کامل است - مومن جاهلیم بلسانه فهو مومن - و کسیکه کارزار
کنند ایشان را زبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را زبان خود او نیز مومن است که حصه از کمال دارد -
مومن جاهلیم بقلبه فهو مومن - و کسیکه کارزارکن ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و مخزون و متناطم و متغیر
شود اول و معینا بهره افعال و احوال ایشان او نیز مومن است در درجه پایان از ایمان و لیس و را زدک عن الایمان
جهت خردل و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار اند خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که زدک الضعف الایمان و این
مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمانست - رواه سلم و عن ابی هریره رضی الله عنه - قال قال رسول الله علیه و سلم

سنت عالی هدی سیکه بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند آن خواه فعل یا بقول - کان لمن الا بجزئیل جو مرتب بعد
 باشد هر دو را از خود و ثواب بقدر او و ثوابها که کسی که پیروی میکند او را و عمل میکند به هدایت او - لایق قص ذلک من اجورکم
 شیدنا - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجرو و اواز اجرو به ایستاد چیز بر بعضی با وجود آنکه آن کس از اجرو و ثوابها بنیام و کمال
 حاصل میشود این شخص دعوت کننده را در ثبات میگردد زیرا که اجرو به ایستاد بسبب عمل و کسب ایستاد است و اجرو به ایستاد
 این داعی را ثبات میگردد بسبب دعوت و ارشاد او است که عمل و دست - و من عالی ضلاله کان علیه من الا تم مثل
 آتنام من تبعه - و کسیکه بخواند کسی را بیک راهی باشد بر وی از راه بهت گمراه گردانیدن او ایستاد از مقدار زینهار کسانیکه
 پیروی کنند او و گمراه شوند بگفته او - لایق قص ذلک من آتنام شیدنا - کم نمیکند آن ثبوت آتنام هر او از آتنام ایستاد
 چیزی را - رواه مسلم - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدأ الاسلام غریبا - پیدا شد دین اسلام در آغاز کار
 غریب و تنها و بیکیس - و سيعود كما بدأ - و سر انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدا - حال بود شرح
 این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد با اسلام حقیقت است و دست که دین و ملت است و پیش تقدیر مقصود تشبیه است بغریبا
 که در شهر بیگانه باشد تنها دور از اهل و صحاب خود از جهت کئی مسلمانان که لغویان انصار او باشند یا مراد با اسلام مسلمانان باشند
 بطریق مجاز و پیش تقدیر مراد غریب و قلت مسلمانان باشد در ابتدا - اسلام که از اوطان برآمدند و جهت خود و جزئی از چند
 معدود نبودند و باز گشتن ایستاد در آخر غریب و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که
 افرو و فطو فی الغریب - ناظر در معنی ثانی است میفرماید خوشی و خرمی با دمر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابته از آن بود که
 بکتاب سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمر و ابن عوف بیاید - رواه مسلم و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
 الایمان لیبأ از مجره و تقویم را برزای - الی المدنیة - بدرستی که ایمان هر کینه گردی آید و مجیزه و باز میگردد بسوی مدینه که مدینه
 اصلی است و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی مکه اگر گفته که شامل مکه و مدینه است و توضیح آن همانجا بکنم که تا از اینجا
 بیو بجز اینها چنانکه باز میگردد و مراد ما بسوی سورخ خود و محتر تقدیم مضموم بر حال مملکه ساکنه سورخ مار و مانند آن
 و تخصیص مار تبه تبه است که این دابه گرد آمدن و فرام شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر و اب نیز بر آوردن
 مے بعد در آمدن در سورخ و شوار است همچنین دین مسلمانان بعد از هجرت میگردد و بجانب مدینه وحی در آید و قرآنیکی و در آن چنانکه
 بر آوردن و سازان ممکن نباشد و بعضی گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانان وجود مسلمانان گمشده
 و جز در مدینه وجود آن نادر باشد واضح است که این اخبار است از زمان خروج و حال که نزد دین مظهر علم و دین در آن مان
 موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میگردد متفق علیه و سنذ که حدیث ابی هریره در سر انجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره
 را که اولش اینست - ذرونی ما ترککم فی کتاب لمناسک - در کتاب مناسک حج و حدیثی معاویه و جابر و ذکر کنیم و حدیث
 معاویه و جابرها که در اول یک حدیث اینست لا یرال من التمی و الا آخر و حدیث دیگر که در اول او - ولا یزال طائفه من التمی است
 فی باب ثواب نده الامت در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است - انشاء الله تعالی پوشیده نماید که آنچه مذکور کرده
 است در این باب بجز حدیث معاویه نیست و حدیث جابرها مذکور شد

فصل الثانی عن ربوبیۃ الخیر شی **صمیم** وفتح راوشین مجر مشقی اختلاف است۔ در صحبت و بود فقیدنا سکت ز زمین
 معاویہ و ابن سینا از عائشہ و سعد و ابی ہریرہ و روایت میکند از وی پس فرمود ابو شام و عطیہ بن قیس و جز ایشان۔ قال انی لما اتته
 گفت آمدہ شرفیخبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آمد او از فرشتہ قبیل کہ پس گفته شد مرآن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم
 بر زبان فرشتہ۔ لنتم عنیک۔ باید کہ خواب کند دیدہ تو۔ لتسمع اذ نکت۔ و باید کہ بشنود گوش تو۔ و لیعقل قلبک۔ و باید کہ ہذا
 دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جاہر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن خود کہ چشم اگر چہ
 در خواب است لیکن گوش شنو است و دل پیر از این بیان کند بر آں فی مثل کہ میشنود و می فهمد۔ قال گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فنامت یعنی و محمت از نای و عقل قلبی۔ پس خواب کرد و چشم من و شنید ندیدم و گوش من و دریافت
 دل من۔ قال قبیل لی سید نبی دارا۔ پس بیان کردہ شد مثل و گفته شد مر کہ منترے بنا کرد سرے را صلح ما دتہ۔
 پس ساخت طعامے را برے مردمان و ارسال داعیہ و فرستاد آن سید کسے را کہ بخواند مردم را برے طعام بمن جاپ
 الداعی و دخل لدارسک سیکہ پانچ داد و پذیرفت گفته خوانندہ را در آمد سرے را۔ و اکل من الماد تہ و خورد از آن طعام کہ بر آست
 شدہ بود۔ و رضی عنہ السید و خوشنود شد از وی آن سید بکمت قبول کردن و دعوت و ارباب وجود آنکند دعوت حضرت زبیرے فرما
 آنکس است و سید را در آن نفع و غرضے نہ و من لم یحب الداعی۔ و کسے کہ اجابت نکرد داعی را۔ لم یقبل لدار و لم یاکل
 من الماد تہ۔ در شب آمد سر از او خورد از آن طعام۔ و مخط علیہ السید۔ و خشم کرد و ناراض شد از وی سید۔ قال گفت آن
 فرشتہ بار او را فالسید السید۔ پس خداے تعالیٰ بشارتہ آن سید است کہ بنا کرد در را۔ و محمد الداعی۔ و محمد صلی اللہ علیہ
 و سلم بشارتہ آنکس است کہ مردم را بطعام بخواند۔ و الدار الاسلام۔ و سر کہ بنا کردہ شدہ شبہ باسلام است۔ و الماد تہ کجنتہ
 و طعام کہ بر آستہ شدہ بہشت و نعیم است در حدیث سابق در بہشت را گفت و مادہ نعیم و چون اسلام سبب درآمدن
 بہشت است۔ نیجا او را مشبہا را ساخت و مادہ خود ہر دو جائع بہشت است فافہم و ادہ الداعی۔ و عن ابی اسحاق مولی
 آنحضرت اولی عمر اس لا یوہدیس لا یخشیہا و ارباب آن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آذ او کرد و او را آن حضرت صلی اللہ
 علیہ و سلم حاضر شد احدی و خندقی را و مشاہد دیگر را کہ بعد از آن بود و حاضر شدہ بدر اگر چہ بود اسلام او پیش از بدر
 نام ہے ابراہیم بود و قول مشہور غالب آمدہ ہے کہ کینت اومات فی خلافت علیؑ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفین
 بضم فہ و سکون لام و کسر فاء احد کم تنکنا علی اریکتہ باید کہ نیام من ہیج یکے شمارا تکبیر کنندہ برخت آراستہ خود کنایت است
 از تکبیر و سلطنت و آسائش و فراغت و بیرون نیامدن اطلب علم و حدیث۔ یا بیتہ الام من امری۔ در آن حال کہ می آید
 یکے از شمارا حکے از احکام من۔ مما امرت بہ او نہیت عنہ را از آنچه امر کردہ ام من بدان یا نہی کردہ ام از آن۔ فیقول لا ادری
 پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکندہ جز آنرا۔ ما وجدنا فی کتاب اللہ اتباعنا۔ چینیہ می یا بجم در کتاب
 خدا میر و می بینیم آنرا شدہ در رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از حال بعضی از اہل جہل و فراغت و تکبیر کہ متقاعد و تنکنا سل
 عمل کردن بحدیث در حکے کہ یافتہ نمی شود و در قرآن و گمان می برد کہ احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاہل اند بانکہ در
 احادیث بے احکام است کہ در قرآن نمیدانند و چنانکہ قرآن بکمت است حدیث غیر نبوی بکمت است و چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را

قرآن عطا کرده اند احدی نیز داده اند و روحی است چنانکه در حدیث آئینه بیاید سوره احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه
و ابیهقی فی دلائل النبوة و عن المقدم بن معریکب یکسر اصحابی کنی زول کر و خمس را آمد در وفی کنه شمار کرده
میشود و او را در اهل شام حدیث و در ایشان است مات بالشام سنه سبع و ثمانین و للاحدی و تسعون سنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الانی اوتیت القرآن - وانا واکاه ما شید بدستیک که من داده شده است مرا قرآن و مشکوة داده
شده است مرا من قرآن باقرآن که احادیث باشد و ماثلت در بودن و است از وی چنانکه قرآن و وی است منزل از جناب
قدس آسمی چنانکه در حدیث نیز وی است در از جانب حق غایت آنکه وی حلی است و مخفی متلو و غیر متلو متلو آنکه الفاظ و
عبارات و نیز احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محبت و جنب و اعجاز نظر و آن قرآن است
و غیر متلو آنکه نه این چنین باشد و آن احادیث است و تواند که در او ماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آئینده
معلوم شود الا پوشک جعل شعبان علی اریکته بقول ساگاه باشد که نزدیک است که مری میوه مستغنی بر تخت خود نفاخت
اقتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید بخوانید قرآن را فحما و جرم فیمن حلال فاحلو هس چیزه که بیاید
در قرآن از حلال هس حلال گردانید آنرا و نگینید - و ما وجدتم فیمن حرام فرموده - و چیزه که بیاید در و است از حرام
هس حرام گردانید آن را و نگینید و وصف شعبان کنایت از بلاد است و مو فرم است که شعیخ و شتره طعام سبب آن است
یا از که و حاجت که تنعم و تر فرزند و جب آن میگردد - و ان ما حرم رسول الله کما حرم الله و بعد استی چیزه که حرام گردانید است
بغیر خدا صلی الله علیه و سلم مثل چیزه است که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی ما و الاست بعد از ان
مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بر سنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب سد فو مد الالاکل کم الحمار الالبی ساگاه
باشد حلال نیست هر شما را گوشت خرنابی که در خانه یا باشد استرازا کرد از خوردنی که آنرا خوردن گوشت است که آن حلال است
و لائل ذی ناب من السباع - و حلال نیست هر خداوند شیک از درند یا مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن
و اللفظ معاهد و حلال نیست لفظ معاهد لفظ ضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از زمین و بسکون قاف
نیز آمده و فتح الفصح و اکثر است و معاهد یکسر و فتح باهر دو جائز است کیکه میان او تو میان او عهد بود و مراد بوسه
در حدیث ذمی است پس میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی موصوفه است چنانکه
حکم مال مسلمانان است - الا ان یتبغی عنهما صاحبهما - مگر آنکه بی نیاز باشد از ان لفظ مالک و که معاهد است اما را
و معنی گفته اند یکیکه آنکه مالک بگذارد آنرا و بخشد هر کس را که یافته است دوم آنکه شیئی طلیل حبیس باشد که در عادت
نیاز مندی بآن نماید گفته اند که چون لفظ چیزه حقیر باشد تصرف لاقط در ان اگر محتاج باشد جائز است و احکام
لفظ تفصیل در باب بی بیاید انشاء الله تعالی - و من نزل بقوم فلیعلم ان یقوه - و یکا از احکام که در حدیث ثابت شده و در کتاب
الله ذکر آن نیست اینست که کسی که زول کند بر قوم و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر ان قوم که همانی کنند آن کس
را و این بطریق سنت و استحباب است نه سبیل فرضیت و ایجاب زیرا که همانی کردن واجب نیست بلکه ستمت
ارباب عروت و سیرت اهل ایمان است و لهذا المن حکم را در صورتی نبیا و رده و ذکفت حلال نیست مرقوم

راکہ ہمائی نکلنے مرے را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قرآین او گفت۔ فان لم یقرؤہ فلان یعقوبہم یضیم یا رسولکون عین
و کس قات پیش قرہ پس اگر ہمائی نکلندین قوم مر آن کس را پس میرسد مر او را کہ جزا فعل ایشان دہد بیعت مار
ہمائی خود بگیرد از ایشان بدل آنچه فوت شد و را یعنی جہائے آن دارد کہ بگیرد و ایشان تحقق دستا ہل آن شدہ اند
کہ تو ان گرفت اگر وجہ نیست قرآنکے قاف و برا مقصود و بظاہر کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس بعض گویند
کہ این حکم در کسست کہ مضطربست و اگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصری باشد و بعض گفته اند کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و مسکن بودی و مفاد بازارے بر ما نمیگردند کہ از آنجا پیڑے بخند و بخورد
پس سخت گرفتہ شد کار باہل قری کہ برے غازیان ہمائی کنند و اگر نکلن بقوت ایشان این باشد کہ بگیرند از ایشان غزایان
مقدار ضیافت خود پس بیل زہر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بندد دستا ع اورا بسوزند و ہر کہ منع زکوٰۃ کند
نصف مال اورا بگیرند و بعض گفته اند کہ ہمائی کردن مرے را کہ نزول کند را ابتداے اسلام واجب بود پس
از ان منسوخ گشت بقضیت زکوٰۃ و اللہ اعلم۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و ترمذی۔ و روی
الدارمی نحوہ و کذا ابن ماجہ الی قولہ کما حرم اللہ و روایت کرد دارمی و بخین روایت کرد ابن ماجہ تا قول
و کما حرم اللہ و ایشان کلام را کہ الا لا یکل الی آخرہ ذکر کردہ اند و عن العریاض بکسر عین حملہ و سکون ا
و موصوفہ و ضا حجاز بن ساریہ سبین حملہ و روایے تخمینہ صحابیت از اہل صفہ و از گریہ کنندگان کہ فرود آمدہ در باب ایشان
آیہ کریمہ ولا علی الذین اذا ما اتواک تحملہم کلائیة نزول کرد بشام و سکونت جحش کرد مات سند جنس و سبعین جنی اللہ
عند قال قام رسول اللہ عریاض بن ساریہ گفت استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند۔ فقال پس گفت آنحضرت
ایحسب حدکم متکلم علی ارکیتہ آیا لگان میردیکے از شما نگیرد زردہ بخت آراستہ خود نظیر ان اللہم یحرم شیبہ الامانی ہذا القرآن لگان
میرد کہ خداے تعالی حرام نگردانیدہ است چیز را کہ چیز یکہ درین قرآن است۔ الا وائی و اللہ قدامت۔ آگاہ باشد زردہ بدستیکہ من
بجد اسوگند تحقیق امر کردہ ام۔ و وعظت۔ و پند کردہ ام۔ و نہیت عن اغیار و ہذا داشته ام مردم را از چیزا نامثال القرآن بہستیکہ
انچہ امر تھی و وعظت کردہ ام من بہر آیینہ مقدار قرآنست۔ او اکثر بلکہ بیشتر است از ان پس از ان بیان کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم احکامے چند از آنچه نمی کردہ است و در قرآن نیست بقول خود۔ وان اللہم یکل لکم ان تدخلوا بیوت اہل الکتاب
الا باذن۔ و بدستیکہ خداے تعالی حلال نگردانیدہ است مر شما را کہ در آئینہ شما نے اہل کتاب را مگر باذن۔ و لا ضرب
نسا حکم۔ و حلال نگردانیدہ است مر شما را زدن زناں ایشان را در گرفتن چیزہ و خراج و مانند ان و لا اکل نسا رہم۔ و
حلال نگردانیدہ است خوردن میوہ ہائے ایشان را اذ اعطوہم الذی علیہم۔ وقتیکہ بدین دہل کتاب شما را چیزیکہ
بر ایشان است از ہزیہ و خراج۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و فی اسنادہ۔ و در اسناد وے
این شخص است کہ نام وے اشعث بن شعبہ المصبوبی است۔ قد کلم فیہ تحقیق سخن کردہ شدہ است در وے کہ ثقہ
ست یا نہ مصدیحی کہ میرم و تشدید صا و مملوئی و بفتح و خفت صا و نیکہ اند نسبت است بشمرے کہ نام آن مصدیح
است و در قاموس گفته کہ مصیب بہ وزن سبینہ نام شہر است بشام و تشدید داده نمی شود صا و را۔

ان مذہب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقہ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و اقدار آثار سلف و عمل انصوص
 بر ظاہر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آراء و اہوائے خود بخلاف دیگران مثل معتزلہ و شیعیہ و آنہا کہ در اعتقاد و
 بطریقہ ایشان تشکیک و شک و استرسال با آراء و اہام ایشان نموده و شرح صوفیہ از متقدمین و محققین ایشان کہ استوار
 طریقت و زہاد و عبادت و مواضع و متوسل و متقی و متوجہ بجناب حق و تبری از حول و قوت نفس بوده اند ہمہ بریں آمدہ
 بودہ اند چنانکہ از کتب معتدہ ایشان معلوم گردد و در تعرف کہ معتدترین کتابہاے این قوم است و شیخ الشیوخ شہاب الدین
 سہروردی در شان او گفته است اولاً لا یعرفنا ما عرفنا التصوف اعتقاد صوفیہ کہ اجماع دارند بر این آورده کہ ہمہ عقائد
 اہل سنت و جماعت است بے زیادت و نقصان و صدق این سخن کہ تعظیم آنست کہ کتابہاے حدیث و تفسیر و
 کلام و فقہ و تصوف و سیر و تواتر معتبرہ کہ در دما از شرق و مغرب مشہور و مذکورند و جمع کنندہ و تخصص نمایند و مخالفان نیز
 کتابہا را بیارند تا ظاہر شود کہ تحقیق حال چیست و با جملہ سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت است عرف
 ذلک من النصف بالانصاف و تجنب عن التعصب والاعتساف والذلقوالحق و ہو ہدی السبیل و عن عبد القیوم
 عم و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یتوکل علی ما جئت به یا من حی آوردیکہ از سخنان آنکہ باید
 ہوائے نفس و تالیق و بیوہ و مخریہ را کہ آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مرا ہمتا بہت است در عقاد و عمل در عبادات و عبادت
 بر وجه کمال تسلیم و رضا با احکام و صلی اللہ علیہ وسلم در وقت معارضہ داعیہ حق و باعنیہ ہوی پس مراد فی بیان کمال است
 و اگر تعصبات در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت است مراد فی اصل یا است و فرمود ہوا تابع خود و تکلف متغنی و منعہم
 گردد زیرا کہ استغناء و عدم آن مطلقاً ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب چر و ثواب کمال آنست کہ ہوا باشد و تابع حق و
 منقاد ہوا باشد و رواہ فی شرح السنۃ و ثابت کرد این حدیث را فی السنۃ در شرح السنۃ و قال النووی فی اربعینہ و گفته است
 امام نووی در پہل حدیث خود ہذا حدیث صحیح روایتہ فی کتاب الحجۃ با سند صحیح و عن بلال بن اہارث المرزی بضمیمہ فتح الزاوی
 و کسب نون صحابی است آمدہ بر آن حضرت در وفد مزید در سال حج از ہجرت مات سنۃ ستین و زثمانون سنۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم من احبب سنۃ من سننی کہ سبک زندہ گرداند و ترویج دہ سنۃ از سننہاے مرا کہ قد ائمت بعدی تحقیق میرانیدہ شدہ
 و ضائع کردہ شدہ است پس از من۔ فان لسن الاجر مثل اجور من عمل ہا پس بدرستیکہ مرا کس است از اجر و ثواب مقدار
 اجر ہا و ثوابہاے کسانیکہ کا سبکند یا آن سنت من غیر من مقص من اجور ہم شیکما بے آنکہ کم کردہ خود بسبب ثبوت اجور
 آنکس از اجر ہاے این کار کنندگان چیزے یعنی ہم آن عاملان را اجر ہا کمال و تمام حاصل میشود و ہم این حیال سنت کنندہ و
 رواج دہندہ را مقدار اجر ہاے ایشان ثابت میکرد و من ابتدع بدعتہ ضلالۃ لا یرضاہا اللہ و رسولہ کسیکہ بدعتے پیدا کند بدعت
 ضلالۃ کہ یعنی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت سنۃ کہ در فی صلوات دین و تقوی و ترویج آن باشد کان علیہ من الائم
 مثل آنہم من عمل ہا لا ینقص ذلک من او از اجر ہم شیکما۔ باشد بر آن کس از بڑہ مقدار بڑہاے کسیکہ عمل کند بآن بدعت کم نمی کند
 آن از بڑہاے ایشان چیزے را شرح ہا حدیث و عن در آن در آخر فضل اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم
 گذشت۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن کثیر بن عبد اللہ بن عمرو عن ابیہ عن جدہ و عن عمرو بن عوف

انصاری است حاضر شد بد را وسکون کرد مدینه را یعنی مدینه۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الدین لیا زوالی الحجاز
 کما تارکیتہ الی الاصحح ہا ترجمہ این عبارت در حدیث آخر از فضل اول گذشت الا آنکہ آنجا الی المدینہ گفت و اینجا
 الی الحجاز کہ شامل مکہ و مدینہ ہر دو است چنانکہ آنجا نیز بدان اشارت کردہ شد ما نا کہ سبب ورود در آن مقام سہانیت
 مدینہ مطہرہ بود و دریں مقام اخبار فضیلت حریم زاد ہما اللہ تعظیماً و تشرفاً و الداعلم۔ و یقول الدین من الحجاز و ہر آنکہ
 ہنہا بجوید دین از زمین حجاز و میگردد اورا الحجاز و سکون و باز میگردد و سوسے او وقتیکہ ظاہر شود ہفتن و مستولی گردند اہل کفر و فسق
 یاد آختر زمان و در وقت خروج و حمال چنانکہ گذشت معقل لا رویتین راس اجبل یحیی بنہا ہستین بزکوی از سر کوه
 و بر آمدن او از ارض ہجرہ و سکون را کسرو او تشدید یافتہ کہ ہی و بعضی مخصوص بجاہ دارند و ان الدین بانہا بنیا و
 سیو و کما ہد کہ پد سبتیکہ دین پیدا شدہ است غریب تنہا و سراجام است کہ باز گرد چنانکہ بود بطوبی لغریار پس خوشی بخدا باد
 مرغیہاں را۔ و ہم الذین صلحون ما فسد الناس من بعدی من سنی۔ و غربا آنکسے اند کہ نیکو میسازند چیز ہر کہ بد سازند
 مردم بعد از من از سنت من۔ رواہ الترمذی و عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیا تین علی امتی
 کما اتی علی نبی اسرائیل سہ آئینہ بیاید بر امت من مانند آنچه آمدہ و گذشتہ بہ نبی اسرائیل۔ حد و النعل بالنعل موافق و موطنی
 باید کرد و اصل این ترکیب است کہ چون نعلین بدوزند طاقات آنها بر یکدیگر اندازہ کردہ بہرند تا با ہر آئینہ و گویند حدوت
 النعل بالنعل۔ حد و معنی اندازہ کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند یعنی زان مثل شد در موافقت و چیز دیگر
 حتی ان کان ثم من اتی امر لانیہ تا آنکہ اگر بود از نبی اسرائیل کسی کہ آمد ما در خود را یعنی جمیع کتب و آحاد الکتاب فی امتی من اصنع
 ذلک سہ آئینہ باشد و امت من کسی کہ میکند آن فعل شفیخ را و گفته اند کہ اگر مرد با دوزخ بدست یعنی چه صورت دارد کسی کہ با دوزخ خود
 این فعل کند کہ منع طبعی ہا ہی شرعی ہما است اما در زوجہ پد کہ مادر است صورت امکانے دارد از جهت عدم مانع طبعی و ان
 نبی اسرائیل تقوت علی ثنین و سبعین ملت۔ و بدرستی کہ نبی اسرائیل جدا شدند بہر تعداد و دوزخ بہر و تقترق امتی علی ثلاث
 و سبعین ملت۔ و جدا میشوند از امت من ازانہا کہ ایمان آوردہ اند کہ بقبلہ از بد پنهاناد و سہ مذہب در اصول عقائد کلمہ
 فی النار ہجہ ایشان سخن در آمدن دوزخ باشند بخت سورا اعتقاد و الالبخت کل شایہ کہ فرقہ ناجیہ نیز در آئینہ
 قول با آنکہ ذنوب فرقہ ناجیہ مطلق مغفور است سخن بے دلیل است۔ لالہ واحدا۔ مگر یک اہل امت قالو من ہی۔
 گفتند صحابہ کیت آن یک اہل ملت یا رسول اللہ قال ما نا علیہ واصحابی فرمود اہل ملتے است کہ من بر اہم و صحاب من بر آئند۔
 رواہ الترمذی و فی روایہ احمد و ابی داؤد عن معاویہ و در روایت امام احمد و ابی داؤد معاویہ ایس چنین آمد
 است کہ متان و سبعون فی النار و واحدا فی البختہ و ہی الجماعۃ۔ اہل ہفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند
 و اہل یک ملت در بہشت و آن اہل یک ملت سحی جماعت است از بہت اجتماع ایشان بر کلہ حق بر انچہ
 اجتماع کردند بر آن سلف کہ براہ راست بودہ اند و ایس عبارت نیز در روایت آمدہ است کہ و انہ یخرج فی امتی
 اقوام و بدرستی کہ نشان نیست کہ بیرون خواهند آمد در امت من کہ وہما کہ تجاری ہم تکال لہا ہر روان میشود با نشان یعنی
 سرایت میکند در رگ و پے ایشان آن اسوا کہ متفرق شدند با ہما و جمع ہوی معنی ارادہ نفس و شہوت و کما ہد

ایشان را آن نذر سبب مکارم تجارتی مکتوب بصاحبہ چنانکہ سرایت میکند کلب در صاحب خود کلب بفتح لام علتی است کہ عارض بشود آدمی را از گردن سگ دیوانہ ستوی میگردد برین شبہہ بالجوئی و سرایت میکند از دے بدیگرے و فی تواند کہ یکجا آب نگاه کند و اگر کند فریاد کند و بے طاقتی آرد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و تواند کہ آب بخورد و این علتی است کہ سیر بزودادہ آں برجامد بدن او و متولد میگردد از فی اعراض ردیہ و سرایت میکند در درگ پے چنانکہ فرمود۔ الشی منہ عرق ولا فصل الا لخلہ۔ باقی نیمکاند از صاحبش پیچ رگ و بندے مگر آنکہ در می آید آن علت در آن کوشیہ اہل ہوا بصاحبین علت بخت آنست کہ بر صاحبش ستوی گردد و این اعراض ردیہ از فی متولد شود و ضرر آن از دے بدیگرے تجاوز کند چنانکہ علت بدعت و ہوی در اہل ہوا چنانکہ صاحب علت کلب از آب بگریزد و تواند آنرا خورد و تشنگی بخورد اہل ہوا از علم دین بگریزند و تواند از آن استفادہ فرماید و محرم از آن سیرزد و در پادہ

جمل و پادہ بیدعت جان دیند نسأل اللہ العاقبۃ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع اثمی۔ بیدرستی کہ خداے تعالی گردنی آرد اوست مراد او قال امہ محمد شاک را و است کہ بجای اے اتمت محمد گفت علی ضلالہ۔ بگریزی و این خ صیمت و یقینے است کہ پروردگار تعالی این است مرجمہ را بدان مخصوص گردانید و است کہ ہر چه بران اتفاق کند جز ہمتی و صواب نبود و ید اللہ علی الجماعۃ و دست قدرت و احسان الہی بر جماعت است این کتابیت است از حفظ و نصرت حق تعالی اہل حق را از ایذائے خلق و خوف اعدائے دین و توفیق فی سجانہ مراد اشارت از برای انبیا باطحا کام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و تفرق شوند زائل گردانند حفظ و بصمت و سکینہ را و لیسرستہ عذاب او فاسد گردانند احوال را و بیرون آرد از انچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب رضی اللہ عنہم بران بودند۔ ومن شد شد فی النار و کیستہ نما اقتدار جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداختہ میشود در آتش و در خشند اول بصیغہ معلوم است و دوم مجهول و معلوم نیز آید و پنجمین در حدیث آید۔ سوادہ الترنذی۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عمر و امین عمر و امین است کہ گفت بپیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تبوء السواد الاعظم۔ پیروی کنید سواد اعظم را سواد اصل یعنی سیاحت است یعنی تہود و اکثر از مردم نیز بیاید چنانکہ سیاحتی لشکر گویند کثرت و زیادت آنرا و مراد حث و ترغیب است ہر تہا ع انچه اکثر علماء دران جا نہاند۔ فان من شد شد فی النار و اہ ابن ماجہ من حدیث انس۔ و در بعض نسخ در پنجابیاض است و این عبارت در حاشیہ نوشتہ شد و در بعض ابن ابی عاصم فی کتاب السنن نیز زیادہ کردہ۔ و عن انس قال قال لی رسول اللہ۔ گفت انس کہ گفت مرا بپیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم باہنی ان قدرت ان تصبح و تسی۔ ای بسک من اگر توانی کہ صبح کنی و شام کنی و لیس فی قلبک عیش لا حد۔ و حال آنکہ نیست در دل تو کینہ و عداوت مزجیحے را۔ فاضل پس بکن کہ کا۔ سے عظیم است تم قال بپہر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برے ملح و ترغیب پس کاریمانی و ذلک من سنی ای بسک من و آن کار از سنت سینہ و طریقہ مرضیہ من است۔ و عن احب سنتی فقہا جنہی۔ کہ سیکہ دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چہ دوست داشتن طریقہ و سیرت کسے را ناشی از محبت او و باعث بر آنست۔ ومن اجبنی کان معی فی الحجۃ۔ کہ سیکہ دوست دارد مرا باشد با من در ہجرت چنانکہ وارد شدہ است کہ امر مع من احب و در حدیث اشارت است بانکہ دوست داشتن سنت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مورث محبت آن حضرت و مرافقت اوست صلی اللہ علیہ وسلم چہ جائے عمل بدان زرقا الدردواہ الترنذی و عن ابی ہریرۃ قال

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك سنتي عن فساد امتي كسب كجنگ زنده و عمل كند بسنت من نزد فساد امت
من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن در آن - فله اجر ما به شهید پس مراد است نزد و ثواب صد شهید
کنايت است از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن - رواه ابویحیی فی کتاب الزهد
من حدیث ابن عباس - رضی الله عنهما و در بنمایند در بعضی نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته سخن
جابر عن النبی - روایت است از جابر بن عبد الله - رضی الله عنهما و در حدیث صحیحین اما عمر وقتیکه آمد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
عمر رضی الله عنه فقال سبب گفت که - انما سمع احادیث من یهود و نصاری و غیره - بدستیکه ما می شنویم حدیثها و حکایاتها را از یهود که
خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات را فزی ان کتبت بعضها آیاتی بنی و در سبب منی که بنویسم از آن احادیث
را - فقال سبب گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق زهرو انکار - امتهو کون انتم - یا تمجید شما در دین اسلام
و در بودن منی دین نام و کامل که محتاج بدین دیگر نباشد تا از اهل کتاب چنین بگماید و استفاده نماند کما ترون
الیهود و النصارى چنانکه تمجید یهود و نصاری و اقتادند در تیرجیت و وادی اشتباه - لقد حلتتم بها تحقیق آورده
من ملت و شریعت را بسیدار تقیته سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و در از اشتباه
و التباس - و لو کان موسی حیا ما وسع الا تهاعی - و اگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را که بیروی چه جا
قوم او و تمام مردم غیر ایشان زیرا که شرع همه منسوخ شد بشریعت من - رواه احمد البیهقی فی شعب الیمان و عن ابی سعید
الخدیری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل طيبا كسب له بهجور و حلال را عمل فی سنته - و کاره کند
از جهت بودن او سنت اگر چه قلیل باشد - و امن الناس بوالله و بمن باشد مردم از شرک و یعنی آنکه کسی شرک
نکرد یعنی گمراه نگردد و کسی را از راه نبرد که ذاقیل و ظالم آنست که مراد عام تر این باشد و لائق بهج با الله است یعنی سختی و در
حدیث آمده است که در دنیا بدیشت را کسیکه همین نماند همسایه اولو ائق او و او تفسیر کرده اند از انظلم و غش و سختی و شر و غیره
میدار بدیشت را فقال جل پس گفت حرفه یا رسول الله ان هذا اليوم لكثير من الناس - بدستیکه این کار امر و در زمان ما
بسیار است در مردم بعد از من چه حال خواهد بود - قال و سيكون فی قرون بعدی گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم
آرے درین زمان بسیار است و سرانجام است که می باشد در جماعتها که پیدا میشوند بعد از من یعنی منقطع نمی شود خیر
از امت من مطلقا اگر چه تفاوت کند بقلبت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریق تقوی و سنت اقامت
خواهند نمود - رواه الترمذی - و عن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انکم فی زمان من
ترک مکم عشر ما مر به بدستیکه شاد زمانه هستیکه هر که ترک کند از شادمانه یک پنجاه مر کرده شده است بدان - بلکه
هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بر آن تم یا فی زمان من عمل منهم بعشر ما مر به بجا بترمی آید زمانه که هر که بداند ایشان
ده یک پنجاه مر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن ابوالفضل خیرت خواهد بود و الا
در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب
بدان ما بجز حق ظاهر بود دولت اسلام قوی و مدد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن ترک امری

مجال غدر رنگ بود بخلاف آن زمان که کا یقین نیست اگر اندک از آن هم بوجود آید بنیست است و موجب جرگه در راه الترنندی -
و عن ابی امامته قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کافوا علیه کراهه شذیج قوسه سبل زهدیه که بود
برای مال و آقا الجبل یگر آنکه اوده شدند جبل را و جبل را فتحین شدت در خصومت و عناد و ستیزه و عصب تا رفیق کنند زهد باطل
و بلند از دنیا بنای حق را نم قرار رسول الله پیتر خواند غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زده الایه رین آیت را که در بیان جبل خصوصت
کافون واروست . ماضی بود کالک الا جلد لابل هه و قوم خصمون رواه احمد و الترنندی و ابن ماجه و سبب نزول
ایس آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم تحقیق شما و کینه می
پرستید شما جز حق بیسته و دوزخند مشرکان نوشحال شدند و فریاد برآوردند و گفتند بتان ما بهتر از علیسی نیستند و اگر علیسی که معبود
نصاوی است یکم آیت مرد و دروخ باشد ما رضی الیه که بتان ما نیز پاک باشند اینجا میفرماید که ماضی بود کالک الا جلد لابل
بلی هه و قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند که در هر طریق جبل و خصوصت چه تا عبدون شامل علیسی علیه السلام
نبردند که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد یعنی هر چه چنانکه من براه عقلاست یعنی کس و ایشان میدانند که لغت عرب پنجین
است و وجود آن حیض جنگ جبل و عصب پس سخن میگویند آورده اند که این زبیری کسب زبیر قها و وسکون عین فخر را در آخر
الفت که یک از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اورا گفت وای بر تو خوش جوابا بود تو زبان تو هم خود -
و عن انس ان رسول الله و روایت است از انس بدستیکه غیر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول - بود که میگفت - لانشه و
علی الفکرم سخت گیرید بر نفسله خود با کتاب ریاضات و مجاهدت شاقه که نفس طاقت آن ندارد و الترام آن نفس خود را
گردانیدن چه مبل گردانیده است آنرا پروردگار تعالی و آسان کرده است کار را بر شما فیشد و الله علیکم تا سب آن شود
که سخت گیرید خدا تعالی بر شما فرض گرداند آنرا و شما طاقت اداای حق آن نباشد و در مایسد باز بر گردید بان قوما
شده و علی الفهم فیشد و الله علیکم پس بدستیکه قوس سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان رفتگ بقا یا هم
فی الصواع و الدیار پس آن سخت گیرندگان نفس خود با قیامندگان ایشانند در صوعه او در بر صوعه نفع میم عبادت خانه
نصاری و در کلیب ای رهبانان - و هبانیة ابتد عوهها ما کنهها علیهم به میانته که پیدا گردند ایشان از فرض گردانیدیم آنرا
بر ایشان و مراد بر میانته مبالغه در عبادت و ریاضت و القطار از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیر را در گردن
و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبان و زایدان ابل کتاب میگردانند پس میفرماید که ایشان از پیش
را از پیش خود انترع و با تمع نمودند بآنکه با ایشان فرض گردانیدیم و در آخر آیت میفرماید فاعوهها حق را علیه ما پس عادت
نمیوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که آمد محمد بن ابی انحوری نزد استاد خود ابو داری رضی و گفت ریاضت
کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکما که نه زده ایس کمان و ما نخوریم و میپوشیم و آسایش می کشیدند درین
اندیشه جان میکا بد که این جیست و چراست ابو یسلمان دارانی گفت میدانم که تو تازه خوانی او رو بدان ای احمد
که از ماضی خود میخوانند و اخلاص ز سختن و گداحتی کرده در عمل کردی و انخلاص و زهدی که بهنر زده سال است
که سختی و گداحتی رضای حق مطلوب است کمال - و من لم یکن للوصال بله فعل احسانه لولوب - رواه ابو داود و

و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان القرآن علی خمسة وجوه فرد آیه است قرآن هر پنج قسم - حلال و حرام و حکم و تشابه و امثال معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی حکم و تشابه در فصل اول در حدیث عاگثه معلوم شده و مراد بامثال قصص و مواضع است فاحوال الاحلال - پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و احتیاط کنید صلیت آنرا - و حرام و الحرام حرام گردانید حرام را - و عملوا بالحکم - و کار کنید بحکم - و امنوا بالمشابه و بدانید که آنچه که مراد حق تعالی است از آن حق است آنچه مایلان ترسیم - و اعتبروا بالامثال - و عبرت گیرید و پند نپذیرید و پند نپذیرید بامثال - نه اللفظ المصاحح باینکه ذکر کرده شد لفظ مصاحح است و روی البیهقی فی شعب الایمان - و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان - و لفظه و لفظه بیهقی انیست - فاعلموا بالاحلال و اجنبوا الحرام و اتبعوا حکم پس کل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پرهیز کنید حکم را و قول او در امثال المشابه و اعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصاحح در معنی و بیهقی یک است - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر لثلاثة احکام شرع سه نوع است - لعزیز رشده حکم است که ظاهر و پدید است بره بودن او - فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آنرا - و امر بین غیره و حکم است که پدید است ناهیه بودن او - فاجتنبه پس پرهیز کن از آن و کسیه شو از آن - و امر اختلف فیه و حکم دیگر است که اختلاف کرده شده است و اشتباه است در رشده و حکم الی الله پس بسیار او را بخدا و تو قن کن در آن و طلب کن رشده و هدایت

در آن - رواه احمد

الفصل الثالث عشر من معاذین جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذکب الانسان بدریسته که

شیطان گرگ آدمی است میراید و میرد و آنرا که از جماعت برآید پس ملاک میکند کذب الغنم - مانند گرگ گو سفید یا خد اشادقه میگیرد و گو سفید را که گریزنده است و انس بگیرنده است بگله - و القاصیة - و میگیرد و گو سفید را که دور زنده است از گله بفرقت - و الناحیة و گو سپند را که یک جانب افتاده است اگر چه بگله نرفته و دور زنده است و آنکه در درون گله است امین و سلامت است و ابایکم و الشعاب - و دور و درید خود را از راه با میان دو کوه مقصود نه بر آمدن در میان عجا و بیرون رفتن از راه سلوک است چنانکه فرمود - و علیکم بالجماعة و العامة و فرمایا که لازم گیرید جماعت را که اثر و اشارت است بآنکه معتبر تبايع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست - رواه احمد و محسن

ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شریکة فمکة کسے که جدائی کرد جماعت را مقدار یک دست فقه خلق رقیبه الال اسلام عن غنقه پس تحقیق برت پدید رقیبه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد که شاید از خود اسلام و بند احکام آن برآید و رقیبه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریحانه که در فیه چند حلقه سازند و هر حلقه در گردن گو سفیدی اندازند و هر حلقه را رقیبه گویند - رواه احمد و ابوداؤد و عن مالک بن انس مرسل - و روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم امر من فضلوا ما مسکتهم بها گذارشته ام من در میان شما دو چیز که البته گناه نمی نویسد اما که چنانکه در نیز نپذیرد آن دو چیز که است کتاب خدا و سنت رسول خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - رواه فی الموطأ و روایت کرده است ابن حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و مؤخر در هر دو آمده بدانکه

مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و معنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته شد
که مالک تابعی نیست تا حدیث و مرسل نگردد و اولی آنست که بجای مرسل تعلیقا گوید که یعنی حدیث اولی است و بعضی
بعضی غیر فصح صدقند بنابر اسکا حث التملی بعضیها در سنه و تخفیف بهم رضی الله عنه شامی و در صحیح فی اختلاف است ابن ابی حاتم
و بدیش و ابو ذر گفته اند که صحابی است و علی گفته که تابعی نقل است و ابن سعید و ابو ذر طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان
در کتاب ثقات آورده و گفته که من در عهد رسول صلی الله علیه وسلم بودم و بک جمعیت کرده و مصافحه نموده ام و الله اعلم
و بعضی بظنا غلطی بدل ضا گفته اند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حدث قوم بدعتا - نو پدید آمدن کردی بدیع
قومی بدعت را - الارفع مثلها من السنه - مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدمه و در کتاب سنه و چون احداث
بدعت ارفع سنه باشد همین قیاس اقامت سنه قاصح بدعت خواهد بود و قبحک لبسته تیران احداث بدعت پس جنگ
در زون بسنت اگر چه آنک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت اگر چه سنه بود زیرا که با تابع سنه پیدا میشود و
بگرفاری بدعت درمی آید ظلمت مثلاً رعایت آداب خلایق و استخار و بر سر سنه بهتر است از بنا باط و در هر حال که بهایت
آداب سنه ترقی کند بهایم قریب و برتر است از نزول کند از آن و این هودی میگردد و تبرک فضل از آن تا به تیره قسوت قلب که آنرا برین
و طبع و تخم گویند بر سر نفع و باشد من ذلک - رواه احمد و عن حسان رضی الله عنه - قال - در روایت است از حسان
بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال همه در جای دیگر ذکر کرده شده است که گفت ما ابتداء قوم بخره
فی ذنهم پیدا نکردند هیچ قومی بدعت را در دین خود الا نزع الله من سنه تم مثلها - مگر آنکه کشید خدا تعالی از
سنه که در دین ایشان است مانند آن غم لایبید بالیهم انی یوم القیمه یسیر بازمیگرداند و حق فرستد آنست ایسوا
ایشان تا روز قیامت - رواه الدارمی و عن ابی ایمن بن میسره - تابعی گفته صحیحی است بنظیر زبان خود بود و حد
او را بل مکرم است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی یوم القیمه یسیر بازمیگرداند و حق فرستد آنست ایسوا
بدعتی که تعظیم و تحمیل کند خداوند بدعت را - فقد اعان علی بهم الاسلام - پس تحقیق مدعی کتدی و بران
کردن دین اسلام چه در توفیر و استخفاف و استهانت سنه است و این می کتدی بران کردن بنای اسلام
و همین قیاس در توفیر و تحمیل تنهن آبادانی بنای اسلام خواهد بود و بسبب تعظیم و ترویج سنه - رواه ابی یوسف فی
شعب الایمان مرسل - و عن ابن عباس رضی الله عنهما - قال من علم کتاب الله تم اتبع ما فیه یکسبه بیاموزد حق
را بپسیروی کند اسکاے را که دروست - بهاه الله من الضلالت فی الدین - راه راست نماید و او را خدا تعالی
و بران نماز گمراهی در دنیا - و وقاه یوم القیمه سوا حساب - و نکا بدار و او را روز قیامت از بدی و سختی حساب و فی
روایتی قال - و در روایتی بخین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا و لا فی الآخرة کسیکه پیروی کند
بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بخرت نگردد در آخره تم تلا نه الا یتسرعوا لئلا یخفرت صلی الله علیه وسلم این آیت را -
من اتبع هدای فلا یضل و لا یسقی - پس کسیکه پیروی کند کتاب خدا که سبب هدایت است گمراه نشود و بدیخت مگر در حاصل
آنکه دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیست زبانه سعادت اگر خدمت تو نامم کرد -

که بگفتی دنیا و دین ز خدمت توست - راه زرین - **و عن ابی مسعود رضی الله عنه** ان رسول الله - و ما یست از
 ابن مسعود که سفیر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفت ضرب الله مثلا عطا مستقیما - گردانیده است خدا می تعالی
 قصه و حال دین را با آنچه در دست از محارم و حدود و احکام قرآن قصد و حال راه راست و عن حمزه بنی الصراط سواران
 و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهرت - فیما ابواب مفتحة - در آن دو باره شهر در راه راست کشاده و علی الاطلاق
 ستور خفا - و در باره پاره است فروخته - و عند راس الصراط دایع و بر سر راه مخصی است که خواننده است مردم را -
 یقول مستقیم و اعلی الصراط میگوید راست برود بر راه - و لا تقویوا - و فووق ذلک داع - و بالک آن خواننده
 دیگر است - یدعو بخواند مردم را کلما هم عبدان یفتخ شیئا من تلک الابواب - هر گاه که قصد میکند بنده از بندگان که بشاید
 درے را از آن در را و در پاره را - قال میگوید ای آن داعی - و یک لافتمه - و ای بر تو کشت ای در را - فانک ان لفتحه
 بجز پس بدرستی که میشناسی تو آن در را میدانی که او را و اگر میدانی غدا الیمیشی در و ای تم فسر - پس بیان
 کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم این مثل را که مراد از آن چیست - فاینسان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که مراد
 بصراط حق اسلام است که بدان راه بیشتر جا و او میسرند و ان الابواب المفتحة محارم - و خبر داد که
 در بای کشاده که پاره را بر آن فرو بسته است - انما است خداست گردانیده است خدا تعالی آنها را بر بندگان -
 و ان استوارم خفا حدود الله و بیان کرد که پاره باسه فرو بسته حد باسه خداست که میان بنده و محارم است
 که از آنها نگذرد و فاصل و باز دارنده است بنده را از آن و آن عبارت است از احکام فی سحانه و ان الداعی علی اس
 الصراط هو القرآن - و بیان کرد که مراد باسی که بر سر راه است قرآن است که بخواند مردم را بر راه راست - و ان الداعی من
 فوق - و آنکه خواننده است بالک قرآن - هو و اعظ الله فی قلب کل مومن - آن بند دهنده از جانب خداست در دل
 هر مومن و طیبی آنرا تفسیر علی ملک کرده که الهام خیر میکند و تا این نهاد قرآن سود میدهد که در آن است که راه می نماید
 و نشانهای راه بیان میکند را مقبول اقتاد آن و بند پذیر شدن بر آن و رفتن راه و رسیدن بقصود - تبویق آبی و هدایت
 او است که بنده را بنی الهام می کند و در دل و سپید آرد در ز فنا الله و راه زرین - روایت کرد ایس حدیث را زرین
 از ابن مسعود و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان - روایت کرد آنرا احمد در سند خود و البیهقی و شعب الایمان عن ابن مسعود
 بفتح نون و تشدید و او بن سحان - یکسین و فتح آن صحابی است - اس شام - و کذا لترمذی عنه و یحیی روایت
 کرد ترمذی از نواس بن سحان - الا ان ذکره خصمه و لیکن این است که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصرا از آنچه روایت کردند
 احمد و البیهقی و عن ابن مسعود و عنی الله عنه - قال من کان مستنار کسبیکه میخوابد که برود راه راست را فلیستن -
 بمن قدمات - پس باید که برود راه را و اقتدار کند به کسانی که تحقیق از عالم گذشته اند - فان الحی لا تؤمن علیہ
 الفتنة - پس بدرستی که زندگان ایمن کرده نمی شود برایشان از فتنة و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در
 زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بر دو صحابه را داشت و نیز مدگان اهل زبان خود را نیز صحابه چنانکه
 گفت - اولنگ اصحاب صلی الله علیه و سلم كانوا افضل بنده الامه آل مراد این محمد است که بودند افضل از دیگر

جزا ایشانت در امت و ابرو با قلوب و نیک ترین امت اندک دلها و اعظم اعلا و دور اندیشه تر از روی علم و اقلها تکلفا و کم از روی تکلف و صنوع و ریاضات و عبادت که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا بخود نهند و تکلف در لغت بخود گرفتن کار سے ہے فرمودن و بخی خود نمودن و تکلف پیش آئینہ کے کہ خزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت۔

اختیار ہم اند فضیلت نبی و اقامت دینہ۔ برگزیدہ ایشیاں را خداے تعالیٰ از برای صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم و بر لب برداشتن وین بسا ایں و بدلیست بر فضیلت و اکملیت صحابہ یعنی ہوں پروردگار تعالیٰ از میان تمامہ خلایق ایشاں برگزیدہ و باران پیغمبر خود ساخت و معلوم کہ ایشیاں بہترین خلق و اختیار امت بوده اند و چنانہ نفوس ایشیاں بر لب انعکاس نوار ہدایت و ایمان قابل تر و لائق تر و جفا نگہ در قرآن مجید مفرما یدر و الذمہ کلمۃ التقوی و کانوا الحقینہا و اهلہا و بودند ز سوار تر و لائق تر بکلمۃ تقوی و سخن تر از آنرا در آتار آمدہ است کہ پروردگار تعالیٰ نظر کرد در تمامہ دہلہ ہنگام و یافت دل محمد را صلی اللہ علیہ وسلم روشن تر و پاک تر پس بہما دونو نبوت را دران و یافت دہا سے صحابہ را صاف تر و لائق تر پس برگزیدہ بر لب صحبت او ایشیاں را و ایں خود ظاہر است چنانکہ بیخ عاقل نپسندد کہ آہا کہ باران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم و عمر با در سایہ تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و ہنوز پاک و صاف نہ شدہ و بدرجہ کمال رسیدہ باشند مریدان مشائخ را

میںید کہ در خدمت ایشیاں بچہ درجہ میرسد آخرا میں نقصت بچہمت و صلی اللہ علیہ وسلم عائد میگردد مگر نفاق باشد و منافقان خود بعد از نزول سورہ توبہ متعین شدہ از میان مخلصان جدا گشتہ و فضیلت و رسوا شدہ و بودند نعوذ باللہ من سورہ الاعتقاد

فانعم فوالہم فصلہم پس بشناسید بر اے ایشیاں فضل ایشیاں را۔ و اتبعو ہم علی اثر ہم۔ و پیروی کنید ایشیاں را و بروید بر نشان باے ایشیاں۔ و تمسکوا بما استطعتم من اخلاقم و سیر ہم۔ و چنگ در زیند با بچہ توانید از خویر ہا و روشہاے ایشیاں۔ فانہم کانوا علی الہدی استقیم۔ ہمہ بدرستی کہ بودند ایشیاں بر راہ راست در غایت راستی سبحان اللہ ابن سعود با آن بزرگی و علو شان در دین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق سے فرمود ضیلت لاتی ماویٰ بن ام عبد راضی شدم بر اے امت خود بدلائم راضی شدہ بن ام عبد راد بیاں ابن سعود است یعنی تفصیل و تعظیم صحابہ کند ہر جاے سخن است نسال اللہ العاقبتہ۔ رواہ زرین و عن حماد بن عمار بن الخطاب رضی اللہ عنہم انی رسول اللہ رواہت است از جاہر کہ او در عمر نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بشوے من التورۃ نسخہ را از تورتہ فقال لیسہا گفت کہ یا رسول اللہ نسخہ من التورۃ۔ ایں نسخہ ایست از تورتہ فقلت لیسہا موش شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یبدر پس در ایستاد و کہ میخواند پس خواندن گرفت۔ و وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تغیر و حال نگہ رو مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حالے بجای بیگشت از غضب فقال ابو بکر رضی اللہ عنہ کلماتک الشواکل لیسہا گفت ابو بکر عمر با بگرینہ تر از نان گریندگان یعنی ہمیری تو و تحقیق معنی این لفظ فصل ثانی از باب بیان گذشت۔ ما تری ما وجہ رسول اللہ نمی بینی حالیکہ در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است۔ صلی اللہ علیہ وسلم فنظر علی وجہ رسول اللہ لیسہا نگاہ کرد و عمر بسوسے روی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و دید اثر غضب بروے۔ فقال۔ اموز با دین غضب اللہ و غضب رسول لیسہا گفت عمر رضی اللہ عنہ بطریق اعتذار و استغفار پناہ میجویم بخدا از شتم خود و شتم رسول خدا رضینا با اللہ بار راضی شدیم بخدا۔

بائیں کہ ہے پروردگار است۔ وبالاسلام دینا۔ وراضی شدیم باسلام کہے دین ماست۔ وکجھنیا۔ وراضی شدیم محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر ماست۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ بیوگنہ بخدا کہ بقولے ذات محمد در دست قدرت اوست۔ ولو بالکم موسیٰ۔ اگر ظاہر شود در شمار موسیٰ پیغمبر۔ فابقتموہ ورتکمونی پس متابعت کنید اور او و بگذاردید رضی اللہ عنہم عن سواکم بسبیل۔ ہرگز نہ گمراہ می شوید و دوری افتید از راه راست۔ ولو کان حیا وادراک نبوتی لا یعنی۔ و اگر می بود موسیٰ زنده و دوری یافت زمان پیغمبری را ہر آنستہ بیوی میکردہ را وادارای۔ و حکمت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لا یصح کلام اللہ کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را۔ و کلام اللہ شرح کلامی و کلام خدا نسخ نمیکند کلام خدا و کلام اللہ شرح بعضہ بعضا۔ و کلام خدا نسخ نمیکند بعضی و بعضی را نسخ نمیدہد و تبدیل حکم شرعیست بکلمہ دیگر بے صلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکہ این حکم تا ابد مدت شروع بوده است و در وقت تغییر و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم اول در ظاہر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید کہ گویا تغییر شد و نسخ رہا قسم است نسخ کتاب بکتاب نسخ حدیث بحدیث نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن ظاہر این حدیث دلالت دارد کہ نسخ کتاب بحدیث جائز نباشد باریاب گمراہ بکلامی آن باشد کہ بطریق راے و اجتہاد فرمودہ باشد نہ بوی این حدیث منسوخ است۔ و اللہ اعلم۔

و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادینا یسرخ بعضہا بعضا کسرخ القرآن۔ بدستیکہ حدیثہاے منسوخ میگردد بعضی از بعضی را بچون نسخ کرد انیدن قرآن بعضی آن بعضی را و اگر مراد از قول او کسرخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را ہر چہ قسم مذکور در دست گرد و این حدیث ناخ سابق باشد

و عن ابی اعلیٰ معشنی۔ بعضم خافخ شہین منسوب است بیکہ از حسب خود صحابی است نام او جریم و نام پسر او ناسب مشہور شد بکلیت و در نام او نام پدر او و اختلاف سبب است مشہور آن است کہ ذکر کرده شدہ و از

اہل بیعت ضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فی انفس۔ بدستیکہ خداے تعالیٰ فرض گردانید بعضی اشیا کہ فی انفس است۔ فلا اضیعوا بہا۔ پس ضائع نگردانید فی انفس را۔ و حرم حرما ت فلا تنہکوا۔ و حرام گردانید بعض چیز ہا را پس نہ بشکنید حرمت آنرا و مبالغہ نہ کنید در بارہ کردن حرمت آن۔ و حد و حد و افلا تغتدوا بہا۔ و است حد ہا را پس نگذرید و تجاوز نکنید از آنها۔ و سکت عن اشیا من غیر بیان سکوت کرد از بعض چیز ہا و بیان فرمودہ آنها را بے آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی پر وے روانہ بود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار ہما۔ فلا یجتوا عنہا سبک و ش نکنید نہ رسید از آنها۔ روی الاحادیث الثلثۃ اللہ تعالیٰ۔ روایت کرد این حدیث را و از قطنی و از لظن محلہ است از بغداد و از قطنی نسبت باوست و تمام شد کتاب الامان و الحمد للہ علی ذلک

کتاب العلم

مراد علم دین است کہ متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علم ہے کہ موقوف است معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال اخلاق و عرفا

و اینها هر علم صواب است و علم کما شرف نور است که بعد از سلوک طرق حق و صدق معاملات در دل خد که بدان معرفت حقائق
 اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رونماید و این را علم حقیقت علم و درنت
 خوانند بکم حدیث من عمل بالعلم و در علم عالم بایست که عمل کند با آنچه دانسته خواننده است از علم ظاهر و درسی گرداند و بنشیند
 او را خدا تعالی علم آنچه ندانسته و خواننده و گوید و اتقوا الله و یعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است و علم ظاهر و باطن
 که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و غیر است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت
 آن وارد شده شامل همه این اقسام است بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغوا عني ولو آية - برسانید ما است از جانب
 من دین و شریعت را اگر چه آیتی باشد ظاهر از آیت آیات و آنست و لیکن دلالت بر سانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن
 با وجود آنکه منتهی مشهور است و حاملان او بشیاء اندوختن سجا که تکفل حفظ او شده است هر گاه امر کرده شود با شیخ برسانید
 او بر سانیدن احادیث بطریق اولی ما مور با شیخ و بعضی از آیت کلام مراد اند که مفید است فائده شریفه و علامات است بر علم
 معنی که مراد داشته شده است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از قبیل اند پس معنی آن شود که بر سانیدن از من اگر چه یک حدیث باشد و در خصوص حدیث تبلیغ آن بود که قرآن
 را احتیاج تبلیغ نیست بگفته که مذکور شد - و حدیث تو اعم نبی اسرائیل - و حکایت کنیدی و خبر دیدی با آنچه بشنودید از
 نبی اسرائیل - و لا سر ج - و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست که نیست در حدیث از
 نبی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقة ضابطه جو سابقا از خواندن تورات و تثن
 آن منع کرده و فرموده بود که اگر تخمیر بدینا در دین خود و کتاب خود که دست یومیت نیز نید چنانکه در فصل ثالث از بابین
 از حدیث جا بگذشت نصحت کرد پس از آن فرمود که اگر تخصص و مواظب و امثال که از ایشان بشنویید بدان سخن درت کشید
 نه شایع و احکام که بنسوخ است مانع نیست و در کتاب ایشان آیات شریفه قانع بجهت است که قبول نقل کرد و اگر
 در رعایت احتیاط درین نصیح نقل و سند سابقه رود نیز علم نیست چه مقصود عبرت و ایضا است و این باب و مستحق دارد
 بر قبایس آنکه گفته اند کل سجدت ضعیف در فضائل اعمال جائز است که ذاقوا - و من کذب علی محمد اظلمت وجهه من النار -
 و هر که دروغ بر بنده من و آنچه گفته ام من استناد کنی باید که بگردد جان من است خود را از آتش و درین مقصود و مبالغه
 است در منع از وضع حدیث و دروغ بر من بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است
 و از جمله کبار است با اتفاق و امام محمد حنفی و امام احمد بن حنبل و امام مالک و امام شافعی و بر قائل حکم مخلد ناکر و قوی
 بوضع حدیث قصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذہب خطاست و حتی آنست که وضع حدیث و روایت موضوع
 حرام است مگر به بیان وضع - رواه البخاری - و عن سحره بن جندب المغیرة بن شعبه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سمعه و غیره که در صحابی مشهوران گفته اند که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من حدیثی سجدت بری آنکه کذب فهو احد الکاذبین
 کسیکه حدیث کند از من بحدیثی که گمان میرد که آن حدیث دروغ نیست پس کس یکبار دروغ گویند گناه در حکم ایشان است